



چند مقاله از ولادیمیر ایلیچ لنین



سوسیال دموکراسی و دولت موقت انقلابی
دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان
نیروهای محرکه و چشم انداز انقلاب روسیه
شیوه برخورد به احزاب بورژوائی
ارزیابی انقلاب روسیه (۱۹۰۵)
دموکراسی و نارودنیسم در چین
نامه هائی در باره تاکتیک - نامه اول
سوسیالیسم و مذهب

چریکهای فدائی خلق ایران
سازمان چریکهای فدائی
سایت سیاهکل

www.SIAHKAL.com



چند مقاله از نین

چند مقاله از لنین

تذکره:

به دلیل جاری بودن مباحث برنامه ای در سطح جنبش کمونیستی ایران، به بازتکثیر برخی مقالات لنین در این زمینه اقدام شد. این بازتکثیر از روی ترجمه های موجود صورت گرفته است.

ناشر

فهرست

۵	 سوسیال دمکراسی و دولت موقت انقلابی
۳۶	 دیکتاتوری انقلابی - دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان
۳۸	 نیروهای محرکه و چشم انداز انقلاب روسیه
۴۹	 شیوه برخورد به احزاب بورژوازی
۹۱	 ارزیابی انقلاب روسیه (۱۹۰۵)
۱۱۴	 دمکراسی و شارودبسم در چین
۱۲۳	 نامه هایی درباره تاکتیک - نامه اول
۱۴۱	 سوسیالیسم و مذهب

سوسیال دموکراسی و دولت موقت انقلابی

-۱-

از آن زمان که بسیاری از نمایندگان سوسیال دموکراسی فکر می‌کردند شعار "سرنگون باد استبداد!" پیش از وقت است و برای توده کارگران غیر قابل فهم، تنها پنج سال می‌گذرد. این نمایندگان بحق در زمره اپورتونیست‌ها قرار داده می‌شدند. بارها و بارها به آنها توضیح داده شد، و سرانجام هم روشن گردید، که از جنبش عقبند، به آنان توضیح داده شد که وظایف حزب را بعنوان پیشاهنگ طبقه، به عنوان رهبر و سازمانده آن، بعنوان نماینده کل جنبش، و بعنوان نماینده اهداف اصلی و اساسی آن درک نمی‌کنند. این اهداف ممکنست برای مدتی تحت الشعاع وظائف جاری و روزمره قرار گیرد، لیکن هرگز نباید معنا و اهمیت خود را بعنوان ستاره راهنمای پرولتاریای مبارز از دست بدهد.

اینک زمانی رسیده که شعله‌های انقلاب خود را برپهنه این سرزمین گسترده است، اینک زمانی است که شکاک‌ترین افراد نیز به سرنکونی استبداد درآینده نزدیک، باور آورده‌اند. اماگویی طنز تاریخ سوسیال دموکراسی را وادار ساخته تا بار دیگر با دقتا همان تلاشهای ارتجاعی و اپورتونیستی که در جهت به عقب کشاندن جنبش، در جهت تخفیف وظائف و مخدوش ساختن شعارهای آن بعمل می‌آید، برخورد کند. محاذله! پلیمیک! با سردمداران این قبیل تلاشها در دستور روز قرار می‌گیرد و (برخلاف عقیده بسیاری که از مجادلات درون حزبی بیزارند) اهمیت عملی بسیار می‌یابد. چراکه هرچه به درک و تشخیص وظائف

سیاسی آنی خود نزدیکتر می‌شویم ، نیاز به داشتن درکی روشن از آن وظایف عظیم تر، و هرگونه مبهم گوئی ، هرگونه سکوت و غویشتن داری و عدم قطعیت ذهنی درقبال این مساله ، زیانبارتر می‌گردد

باینتحال ، عدم قطعیت ذهنی در میان سوسیال دموکرات‌های ایسکرای جدید ، یا (عملا فرقی نمی‌کند) اردوگاه رابوچیه دیلو، به هیچوجه چیز نادری نیست . سرنگون باد استبداد! - این راهمه قبول دارند؛ نه فقط همه سوسیال دموکرات‌ها ، بلکه همه دموکرات‌ها ، حتی همه لیبرال‌ها - اگر قرار باشد اظهارات جاری شان رابا ورکنیم . اما معنای این شعار چیست ؟ این سرنگونی حکومت چگونه قرار است جامه عمل بپوشد ؟ چه کسی قرار است مجلس موسسان رافرا خواند ؟ - مجلس موسسانی که اکنون حتی آسوابا ژدنیه‌ایها هم حاضرند شعارش رابیده‌فه (نگاه کنید به شماره ۶۷ آسوابا ژدنیه) ، مجلس موسسانی که خواست حق رای همگانی ، مستقیم و برابر رانیز برآورده سازد . پشتوانه واقعی آزادبودن و بیانگر منافع ملت بودن انتخابات چنین مجلسی کدامست ؟

کسی که نتواند پاسخ روشن و قاطعی به این سوال ها بدهد معنای شعار "سرنگون باد استبداد" را نمی‌فهمد . این سوالات ناگزیر ما را به مساله دولت موقت انقلابی می‌کشانند؛ فهم این نکته دشوار نیست که انتخابات واقعا آزاد و مردمی برای مجلس موسسان ، تضمین صد درصد حق رای واقعا همگانی ، برابر و مستقیم برای مخفی ، در رژیم استبدادی نه تنها نامحتمل ، بلکه عملا غیرممکن است . واگر مادر طرح خواست عملی سرنگونی فوری حکومت استبدادی صادق و جدی هستیم ، باید تمور روشنی در این باره در ذهن داشته باشیم که دقیقا چه دولت دیگری رامی‌خواهیم جانشین دولتی سازیم که قرار است سرنگون شود . بعبارت دیگر ، فکر می‌کنیم برخورد سوسیال دموکرات‌ها به [مساله] دولت موقت انقلابی چگونه باید باشد ؟

اپورتونیست‌های سوسیال دموکراسی امروز ، که نئوایسکرائیست ها باشند ، در مورد این مساله دقیقا با همان جدیت و پشتکاری می‌کوشند حزب رابه عقب بکشانند که پنج سال پیش رابوچیه دیلو - ایست‌ها در مورد

مسأله مبارزه سیاسی بطور کلی، می‌کوشیدند. نظرات ارتجاعی آنان در این باره در جزوه "دودیکتاتوری" مارتینف به تفصیل تمام بیان گردیده است. این جزوه را ایسکرا در شماره ۸۴ خود مورد تأیید قرار داده و مطالعه آن را در مرور ویژه‌ای که بر آن نوشته توصیه نموده است. مانیز بکرات توجه خوانندگانمان را به این جزوه جلب کرده‌ایم.

مارتینف از همان آغاز جزوه‌اش می‌کوشد ما را از دورنمای شومی بدینگونه بترساند: چنانچه یک سازمان سوسیال دموکراتیک نیرومند و انقلابی بتواند "قیام مسلحانه عمومی مردم" علیه استبداد را "زمان" بندی کرده به اجرا درآورد، آنچنانکه لنین خواش را می‌دید، [در آن صورت] "آیا واضح نیست که اراده عمومی مردم در فردای انقلاب دقیقاً همین حزب را بعنوان دولت موقت منصوب خواهد نمود؟ آیا واضح نیست که مردم سرنوشت بلاواسطه انقلاب را دقیقاً فقط به این حزب خواهند سپرد و نه به هیچ حزب دیگری؟".

این باور نکردنی است، اما حقیقت دارد. مورخ آتی سوسیال دموکراسی روسیه ناگزیر این را با حیرت و شگفتی ثبت خواهد کرد که درست در آغاز انقلاب روسیه ژیروندیست‌های سوسیال دموکراسی می‌کوشیدند پرولتاریای انقلابی را از چنین دورنمایی بترسانند! جزوه مارتینف (همچنانکه انبوهی از دیگر مقالات و قطعات در ایسکرای جدید چیزی جز یک تلاش ناشیانه برای تصویر پررنگ و روع "دهشتهای" چنین دورنمایی نیست. رهبرایدثولوژیک نوایسکرا نیست هارا ترس از "تصرف قدرت" بوسیله شبح "ژاکوبینیسم"، باکوبنیسم، تکاچفیسیم، و ترس از اشباح تمام ایسم‌های خوفناک دیگری که عجزه‌های در حاشیه انقلاب مجذانه می‌کوشند نوبا و گان سیاست را از آنها بترسانند، فراگرفته است. و این هم، طبعاً، بدون "نقل قول" آوردن از مارکس و انگلس انجام نمی‌گیرد. بیچاره مارکس و بیچاره انگلس! آثار ایندواز طریق نقل قول چه ضایع شدند که بخود ندیده است! بیاد دارید که جمله "قمار" هر مبارزه طبقاتی یک مبارزه سیاسی است"، چگونه برای توجیه محدودیت و عقب ماندگی وظائف سیاسی و شیوه‌های کار تهییج سیاسی ما گواه آورده می‌شد. اینک نوبت به انگلس رسیده است که باید بنفع

دنباله‌رو- ایسم شهادت دروغ بدهد. انگلس در "جنگ دهقانی در آلمان" می‌نویسد: "بدترین مصیبتی که ممکنست گریبا نگیر رهبر یک حزب افراطی گردد آنست که وی در دورانی مجبور به در دست گرفتن دولت شود که جنبش هنوز به بلوغ لازم برای سلطه طبقه‌ای که او نمایندگی‌اش را برعهده دارد، و برای تحقق تدابیری که آن سلطه طلب می‌کند، نرسیده باشد". تنها کافیست که این جمله آغازین را از قطعه بلندی که مارتینف نقل می‌کند بدقت خواند تا بوضوح دید که دنباله‌رو ما چگونه مراد نویسنده را تحریف کرده است. انگلس سخن از دولتی می‌گوید که لازم سلطه یک طبقه است. آیا این روشن نیست؟ بنا بر این، اگر این گفته را در مورد پرولتاریا بکار ببریم معنایش دولتی‌خواه بود که لازم سلطه پرولتاریاست، یعنی دیکتاتوری پرولتاریا برای به انجام رساندن انقلاب سوسیالیستی. مارتینف قادر به درک این معنا نیست و دولت موقت انقلابی در دوره سرنگونی استبداد را با سلطه ضروری پرولتاریا در دوره سرنگونی بورژوازی اشتباه می‌گیرد؛ او دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان را با دیکتاتوری سوسیالیستی طبقه کارگر اشتباه می‌گیرد. با این وجود، ادامه قطعه نقل شده نثر انگلس را با زهم روشنتر می‌سازد. او می‌گوید رهبر حزب افراطی مجبور خواهد بود "منافع طبقه بیگانه‌ای را به پیش‌بردوبه طبقه خویش ف، وعده و اطمینان خاطرهایی مبنی بر اینکه منافع آن طبقه بیگانه منافع خود اوست، تحویل دهد. هر آنکس که خود را در چنین موقعیت کاذبی بیابد گم شده‌ای بی بازگشت است".

عبارات تاکید دار بر روشنی نشان می‌دهند که هشدار انگلس در مقابل بل موقعیت کاذبی است که از عجز یک رهبر از درک منافع واقعی طبقه "خویش" و محتوای طبقاتی واقعی انقلاب ناشی می‌شود. بمنظور روشنتر ساختن این نکته برای ذهن هوشیار مارتینف، به تشریح مثال ساده‌ای می‌پردازیم. وقتی پیروان نارودنایا ولیا*، بر این باور که نماینده

* - نارودنایا ولیا (اراده خلق) - یک جمعیت مخفی انقلابی بود که در سال ۱۸۷۹ پس از انشعاب جمعیت نارودنیک زملیا ای ولیا (زمین واراده) تشکیل گردید. "نایارودنایا ولیا" اسلوب عمده مبارزه را

منافع "کار" هستند، بخودوبه دیگران اطمینان خاطر میدادند که ۹۰ درصد دهقانان درمجلس موسسان آینده روسیه سوسیالیست خواهند بود، خود را در موقعیت کاذبی قرار میدادند که میبایست به فنای حتمی سیاسی شان منجر می‌شد، چراکه این "وعده‌ها و اطمینان خاطرها" با واقعیت عینی مابینت داشت. درواقع این منافع بورژوا-دموکراتها، یعنی "منافع طبقه‌ای بیگانه" بود که آنان به پیش می‌بردند.

مارتینف گرانقدر، آیا اینک روزنه نوری نمی‌بینید که برویتان گشوده شده باشد؟ وقتی "انقلابیون سوسیالیست" اصلاحات ارضی ای را که ناگزیر باید در روسیه بوقوع بپیوندد "سوسیالیزا سیون"، "انتقال زمین به مردم"، و بعنوان آغاز "برابری در حقوق ارضی" معرفی می‌کنند، خود را در موقعیت کاذبی قرار می‌دهند که میبایست به فتنای حتمی سیاسی شان بیانجامد، زیرا درست همان اصلاحاتی که اینان در پی اش هستند، در عمل، سلطه طبقه‌ای بیگانه، سلطه بورژوازی دهقانی را ببار خواهد آورد؛ و بدین ترتیب هرچه بسط انقلاب سریعتر صورت

پذیرد، واقعیت خود حرفها، وعده‌ها و اطمینان خاطرهای آنان را سریع تر مردود خواهد ساخت. آیا مارتینف گرانقدر هنوز هم از درک نکته عاجزند؟ آیا ایشان هنوز هم نمی‌توانند بفهمند که جوهر اندیشه انگلس در آنست که عدم درک وظائف تاریخی واقعی انقلاب حاصلش مرگ است، و هنوز هم نمی‌توانند بفهمند که، بنابراین، این پیروان نا-رودنایا ولیا و "انقلابیون سوسیالیست" هستند که مصادق گفته انگلس‌اند؟

ترور انفرادی نمایندگان حکومت مطلقه می‌دانست. کمی پس از آنکه نارود وولسپها تزار الکساندر دوم را به قتل رساندند (اول مارس - مطا- بق تقویم جدید ۱۳ مارس - سال ۱۸۸۱) حکومت تزاری "نارودنایا ولیا" را تار و مار کرد. اکثریت نارودنیکها پس از این حادثه از جنبش انقلابی بر ضد تزاریسم سر باز زدند و بنای موعظه آشتی و سازش با حکومت مطلقه را گذاشتند. این وراث ناخلف مکتب نارودنیک، یعنی نارودنیکهای لیبرال سال ۸۰-۹۰ قرن نوزدهم، بیانگر گرایشات و منافع کولاک ها گردیدند. (منتخب آثار لنین در یک جلد، صفحه ۸۷۹، توضیح شماره ۳۴ با مختصری تغییر) - م

انگلس خطر درک نکردن خصلت غیرپرولتری انقلاب از جانب رهبران پرولتاریا را گوشزد می‌کند، حال آنکه مارتینف حکیم ما از آن این خطر را استنتاج می‌کند که رهبران پرولتاریا، که با برنامه‌های شان، تاکتیک‌هایشان (یعنی با تمامی ترویج و تهییج شان)، و با تشکلات خود را از دموکراتهای انقلابی ممیزا خسته‌اند، در تاسیس جمهوری دموکراتیک نقشی برجسته و موثر برعهده گیرند. انگلس خطر را در این می‌بیند که رهبر خصلت شبه سوسیالیستی انقلاب را با خصلت واقعی و دموکراتیک آن اشتباه بگیرد، در حالیکه مارتینف حکیم ما از گفته او این خطر را استنتاج می‌کند که پرولتاریا، به همراه دهقانان، ممکن است در تاسیس جمهوری دموکراتیک، یعنی آخرین شکل سلطه بورژوازی و بهترین شکل آن برای مبارزه طبقاتی پرولتاریا علیه بورژوازی، آگاهانه به اعمال دیکتاتوری بپردازد. انگلس خطر را در موقعیت کاذب و فریبکارانه ناهخوانی حرف با عمل، وعده سلطه یک طبقه را دادن و در واقع سلطه طبقه دیگری را تأمین کردن می‌بیند. انگلس فنای حتمی سیاسی متعاقب چنین موقعیت کاذبی را می‌بیند، حال آنکه مارتینف حکیم ما این خطر را نتیجه می‌گیرد که هواخواهان بورژوازی دموکراسی اجازه ایجاد یک جمهوری واقعاً دموکراتیک را به پرولتاریا و دهقانان نخواهند داد. مارتینف حکیم ما مادام العمر نخواهد توانست بفهمد که چنین فنائی، فنا شدن رهبر پرولتاریا، فنا شدن هزاران پرولتر در مبارزه شان برای یک جمهوری حقیقتاً دموکراتیک، ممکنست فنائی فیزیکی باشد، اما با اینهمه فنائی سیاسی نیست؛ برعکس، این پیروزی سیاسی عظیمی برای پرولتاریا خواهد بود، موفقیت عظیمی خواهد بود در کسب هژمونی اش در مبارزه برای آزادی. انگلس سخن از فناء سیاسی کسی می‌گوید که ناآگاهانه از مسیر طبقه خویش منحرف شده و به مسیر طبقه‌ای بیگانه در می‌غلطد، حال آنکه مارتینف حکیم ما، که با احترامی آمیخته به ترس از انگلس نقل قول می‌کند، سخن از فناء کسی می‌گوید که در امتداد راه مطمئن طبقه خویش به پیش می‌تازد.

تفاوت بین دودیدگاه سوسیال دموکراسی انقلابی و دنباله‌رو-ایسم با وضوح خیره‌کننده‌ای پیداست. مارتینف وایسکرای جدید به وظیفه‌ای که برعهده پرولتاریا، و به‌مراه آن دهقانان، قرارگرفته است- وظیفه انجام رادیکال‌ترین انقلاب دموکراتیک- تن در نمی‌دهند؛ آنان به رهبری این انقلاب توسط سوسیال دموکرات‌ها تن در نمی‌دهند و به این ترتیب منافع پرولتاریا را، هرچند ناخواسته، تسلیم دست بورژوا-دموکرات‌ها می‌سازند. مارتینف از این رای صحیح مارکس که ما باید نه یک حزب حکومتی بلکه یک حزب اپوزیسیون آتی تدارک ببینیم، چنین نتیجه می‌گیرد که ما باید در قبال انقلاب کنونی یک اپوزیسیون دنباله‌رو- ایست تشکیل دهیم. اینست همه! درایت سیاسی او از ابتدات انتها- خط استدلال وی، که ما بخواننده قویا توصیه می‌کنیم درباره‌اش تعمق کند، بقرار زیر است:

"پرولتاریا، تا زمانی که انقلاب سوسیالیستی نکرده است، نمی‌تواند به قدرت سیاسی، چه کل آن وجه بخشی از آن، دست یابد. اینست آن حکم بی چون و چرائی که ما را از زوره سیم اپورتونیستی متمایز می‌کند..." (مارتینف، همان کتاب، صفحه ۵۸)- و ما اضافه می‌کنیم: حکمی که بطور قطع ثابت می‌کند مارتینف گرانقدر نمی‌تواند بفهمد مساله کلابرسرچیت. خلط کردن شرکت پرولتاریا در دولتی که در مقابل انقلاب سوسیالیستی ایستاده است با شرکت پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک، معنایی جز عدم درک افتخاح آمیز مطلب ندارد. این- مثل خلط کردن شرکت میلران (Millerand) در کابینه جنایتکار گالیفه (Gallifet) است با شرکت وارلن (Varlin) در کمون که حافظ و مدافع جمهوری بود.

اما دنباله مطلب را بشنوید و ببینید نویسنده ما خود را در چه- مخصصه‌ای گرفتار می‌سازد: "اما در این صورت، واضح است که انقلابی که در راه است برخلاف میل و اراده کل بورژوازی قادر به متحقق ساختن هیچگونه شکل [بندی] سیاسی نیست، زیرا افراد این بورژوازی است که سروری می‌کند..." (تاکید از مارتینف). اولاً، چرا در اینجا تنها به ذکر اشکال سیاسی اکتفا شده، در حالیکه جمله قبل به قدرت پرولتا-

ریا بطور کلی ، حتی تا حد انقلاب سوسیالیستی ، اشاره داشت ؟ چرا نویسنده از تحقق اشکال اقتصادی حرفی نمی زند ؟ زیرا ، بدون آنکه خود متوجه باشد ، در این بین از انقلاب سوسیالیستی به انقلاب دموکراتیک پریده است . ثانیاً ، در این صورت ، نویسنده مطلقاً اشتباه می کند وقتی بی هیچ ملاحظه ای* از "اراده کل بورژوازی" سخن می گوید ؛ زیرا دقیقاً آن چیزی که دوران انقلاب دموکراتیک را مشخص و ممیز می سازد ، تعدد و چندگانگی اراده اقشار مختلف بورژوازی ای است که تازه دارد خود را از قید استبداد می رها کند . سخن از انقلاب دموکراتیک گفتن و خود را به تصویر تقابل تندوتیز "پرولتاریا" و "بورژوازی" محدود کردن یا وه گوئی صرف است ، چرا که این انقلاب [انقلاب دموکراتیک] مشخص کننده دورانی در [پروژه] تکامل جامعه است که در آن توده جمعیت جامعه فی الواقع مابین پرولتاریا و بورژوازی جای می گیرد و قشر خرده بورژوازی ، قشر دهقانی عظیمی را تشکیل می دهد . دقیقاً به این علت که انقلاب دموکراتیک هنوز بفرجام نهائی نرسیده است ، این قشر عظیم در خصوص تحقق بخشیدن به اشکال سیاسی منافع مشترک بسیار زیاده تری با پرولتاریا دارد تا با "بورژوازی" بمعنای واقعی و اخص کلمه . عجز مارتینفاز درک این چیز ساده یکی از دلائل عمده آشفته فکری اوست .

چند سطر بعد می گوید : "در این صورت ، مبارزه انقلابی پرولتاریا ، با ترساندن بخش اعظم عناصر بورژوا ، تنها یک نتیجه می تواند در بر داشته باشد : بازگشت مجدد استبداد در شکل اولیه اش ... و طبعاً ، پرو- لتاریا در مرز این نتیجه ممکن متوقف نخواهد شد ؛ در بدترین حالت ، یعنی چنانچه یک عقب نشینی شبه مشروطه سبب گرایش قطعی اوضاع بسمت

* *Tout Court* - خیلی کوتاه و مختصر . در متن انگلیسی ، این اصطلاح عیناً به فرانسه آمده و سپس ترجمه انگلیسی آن - *Eluntly* - (بمعنای بدون ملاحظه ، بدون اندیشه و در نظر گرفتن اطراف و جوانب سخنی گفتن یا کاری کردن) در پرانتز ذکر گردیده است . با توجه به محتوای بحث لنین در ادامه این جمله ، شاید اصطلاحات عامیانه و محاوره ای فارسی از قبیل "چکی" "یکهو" ، "نه گذاشته نه ورداشته ... منظور را بهتر برساند - م

احیاء و تحکیم رژیم خودکامه* گندیده شود، پرولتاریا از ترساندن بورژوازی خودداری نخواهد کرد. اما بدیهی است که پرولتاریا در بدو ورود به مبارزه، این "بدترین حالت" را در نظر نخواهد گرفت.

خواننده گرامی، آیا شما از این چیز می‌آوردید؟ چنانچه خطر یک عقب‌نشینی شبه مشروطه وجود داشته باشد، در آن صورت پرولتاریا از ترساندن بورژوازی خودداری نخواهد کرد، که این البته به بازگشت استبداد خواهد انجامید! به این می‌ماند که من بگویم: خطر یک طاعون مصری در شکل یک مصاحبت یکروزه با مارتینف‌تنها مبرا تهدید می‌کند؛ بنابراین، چنانچه اوضاع بدتر اندر بدتر شود، من به شیوهٔ ارعاب توسل خواهم جست، که این فقط می‌تواند به یک مصاحبت دوروزه با مارتینف و مارتف منجر شود. این نابترین شکل یاوه‌گویی است، جناب!

هنگامیکه مارتینف با طلیل نقل شده رامی‌نوشته، این فکر بر ذهنش مستولی بوده است که: اگر در دوره انقلاب دموکراتیک، پرولتاریا از تهدید انقلاب سوسیالیستی برای ترساندن بورژوازی استفاده کند، نتیجه‌تنها ارتجاع خواهد بود؛ ارتجایی که دستاوردهای دموکراتیک بچنگ آمده رانیز تضعیف خواهد نمود. همین فکرویس، مساله بازگشت استبداد در شکل اولیه‌اش، یا آمادگی پرولتاریا، چنانچه اوضاع بدتر اندر بدتر شود، برای توسل به احمقانه‌ترین اقدامات نیز طبعاً می‌تواند مطرح باشد. همه اینها ما را بازمی‌گرداند به تفاوت بین انقلاب سوسیالیستی و انقلاب دموکراتیک که مارتینف آنرا نادیده می‌گیرد؛ ما را بازمی‌گرداند به وجود آن قشر عظیم دهقان و خرده بورژواکه قادر به حمایت از انقلاب دموکراتیک هست، اما در حال حاضر قادر به حمایت از انقلاب سوسیالیستی نیست.

سخنان مارتینف حکیمان را بیشتر بشنویم: "بدیهی است که مبارزهٔ میان پرولتاریا و بورژوازی در آستانهٔ انقلاب بورژوازی، باید از برخی جنبه‌ها با همین مبارزه در مرحله‌نهایی‌اش، یعنی در آستانه انقلاب سوسیالیستی، تفاوت داشته باشد...". بله، این بدیهی است؛ و اگر

مارتینف براینکه این تفاوت واقعاً در چیست اندکی مکتب کرده و اندیشیده بوده آنگاه مشکل که خزعبلات پادشاه، و یا اصلاً تمام جزوه اش را می نوشت، "مبارزه بر سر نفوذ در سیر و نتیجه انقلاب بورژوازی، تنها می تو اند در اعمال فشار انقلابی از جانب پرولتاریا بر اراده بورژوازی لیبرال و بورژوازی دموکرات، و در مجبور کردن "اقتشار بالائی" جامعه، از طرف "اقتشار پایینی" و دموکرات تر آن، به موافقت با ادامه انقلاب بورژوازی تا سرانجام منطقی آن تبلور یابد. این مبارزه بیان خود را در این حقیقت بازخواهد یافت که پرولتاریا در هر فرصتی بورژوازی را بر سر این دوراهی قرار خواهد داد: به عقب، در چنگال خفه کننده استبداد و یا به جلو، همراه با مردم".

این ثلاثی* نکته محوری جزوه مارتینف را تشکیل میدهد. اینجا چکیده و جوهر آن، همه "اندیشه های" بنیادی آنرا پیش رو داریم. [اما] تمام این اندیشه های حکیمانه به چه چیزی تحویل می شود و تنزل می یابد؟ این "اقتشار پایینی" جامعه، این "مردم"ی که حکیم ما بالاخره به صرافشان افتاده، شامل چه کسانی است؟ آنان دقیقاً آن خیل عظیم خرده بورژوازی شهر و روستا هستند که ظرفیت و قابلیت عملکردی انقلابی - دموکراتیک را دارا می باشند. و این فشاری که پرولتاریا و دهقانان قادرند بر اقتشار بالائی جامعه اعمال نمایند کدامست؟ مقصود از پیشروی پرولتاریا به همراه مردم و علیرغم اقتشار بالائی جامعه چیست؟ این همان دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان است که دنباله روماً علماً مخالفت با آن را بلند کرده است! فقط اومی ترسا از این که فکرش را به انتها برساند، می ترسد از این که اسم دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان را بگذارد دیکتاتوری دموکراتیک - انقلابی پرولتاریا و دهقانان**، و بدین ترتیب حرف هائی بر زبانش جاری می شود که خود معنایش را نمی فهمد. وی در قالب بیانی

Triad - *

** - در متن انگلیسی برای قسمت دوم جمله از ضرب المثل - *To call a Spade a Spade* (بیل را بیل نامیدن!) استفاده شده که متأسفانه ضرب المثل فارسی معادل آن را نیافتیم - م

مضحک و ادیبانه* ، خجولانه شعارهایی را تکرار می‌کند که معنا و اهمیت واقعی آنها براو پوشیده است . ممکن نبود کسی جز یک دنباله‌روی بتواند در "جالب"ترین قسمت جمع‌بندی‌اش اینگونه درافشانی کند: فشار انقلابی پرولتاریا و "مردم" بر اقشار بالائی جامعه - اما بدون دیکتاتوری دموکراتیک - انقلابی پرولتاریا و دهقانان . تنها از عهده مارتینف‌آدمی ساخته است که خود را چنین خبره و صاحب‌نظر بنمایاند ! مارتینف از پروولتاریا می‌خواهد که اقشار بالائی جامعه را تهدید کند به اینکه خود همراه مردم به پیش خواهد رفت ، اما در همان حال به همراه رهبران نو ایسکرائیش عزم خود را جزم کند که در امتداد راه دموکراتیک به پیش نرود ، زیرا آن راه راه دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک است . مارتینف از پرولتاریا می‌خواهد که با بنمایش گذاردن بی‌ارادگی خود ، براراده اقشار بالائی اعمال فشار کند . مارتینف از پرولتاریا می‌خواهد که بمنظور رساندن انقلاب به نتیجه منطقی‌اش ، به جمهوری دموکراتیک ، اقشار بالائی را [با خود] "موافق" گرداند ، لیکن اینکار را با ابراز ترس خود از اینکه ، به اتفاق مردم ، وظیفه به فرجام رساندن انقلاب را بر عهده گیرد ، با ابراز ترس خود از بدست گرفتن قدرت و ایجاد دیکتاتوری دموکراتیک ، به انجام رساند . مارتینف از پرولتاریا می‌خواهد که در انقلاب دموکراتیک پیشاهنگ باشد ؛ حکیم ما آنگاه براین اساس پرولتاریا را از دورنمای شرکت در دولت موقت انقلابی در صورت پیروزی قیام می‌ترساند ! دنباله‌رو - ایسم ارتجاعی قادر نیست از این پیش‌تر برود . ما باید همگی همانگونه که در برابر قدیسین سجده می‌کنیم ، در برابر مارتینف نیز که گرایشات دنباله‌روانه ایسکرای جدید را تا نتیجه منطقی آن بسط داده و به این گرایشات در زمینه میرم ترین و اساسی ترین مسائل سیاسی بیانی موکد و سیستماتیک بخشیده است ، سجده کنیم**

* - ما پیشتر پوچی این رای را که چنانچه اوضاع بدتر اندر بدتر شود ممکنست پرولتاریا بورژوازی را به عقب براند ، تذکر دادیم - لنین
 *** - شماره ۹۳ ایسکرا هنگامی بدست ما رسید که طرح مقاله کنونی تنظیم شده بود . ما در فرصت دیگری بدان خواهیم پرداخت ۲ - لنین .

آشفته فکری مارتینف از کجاست ؟ از آنجا که وی انقلاب دموکراتیک را با انقلاب سوسیالیستی عوضی می‌گیرد؛ از آنجا که وی نقش قشر واسطه مابین "بورژوازی" و "پرولتاریا" (توده‌های خرده بورژوازی فقیر شهر و روستا ، "نیمه پرولترها" ، نیمه مالکین) را نادیده می‌گیرد ؛ و از آنجا که وی از درک معنای واقعی برنامه حداقل ماعجاز است . مارتینف شنیده است که می‌گویند برارزنده یک سوسیالیست نیست که وارد یک کابینه بورژوازی شود (هنگامیکه پرولتاریا در حال مبارزه برای انقلاب سوسیالیستی باشد) ، اما او شناخته شده معنای آنرا چنین "می‌فهمد" که مانهایستی با بورژوا دموکراتهای انقلابی در انقلاب دموکراتیک و در دیکتاتوری ای که برای انجام کامل چنین انقلابی اساسی است ، شرکت جوئیم . مارتینف برنامه حداقل ما را خوانده ، اما این حقیقت را درنیاخته است که تمایز دقیقی که این برنامه بین تحولات قابل اجرا در یک جامعه بورژوازی و تحولات سوسیالیستی قائل می‌گردد ، معرفت نظری و کتبی بی‌صرف نیست ، بلکه از حیاتی ترین و عطی ترین معنا و اهمیت برخوردار است ؛ او این حقیقت را درنیاخته است که در یک دوره انقلابی این برنامه باید بلافاصله بعمل درآمده محک بخورد . او ملتفت این نکته نشده که ردایده دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک در دوره سقوط استبداد ، معادل است با چشم پوشی از اجرای برنامه حداقل ما . کافیهست بهائیم تمامی تحولات اقتصادی و سیاسی فرموله شده در این برنامه را

مورد بررسی قرار دهیم: خواست جمهوری، خواست تسلیح مردم، خواست جدائی کلیسا از دولت، خواست آزادیهای دموکراتیک کامل، و خواست اصلاحات اقتصادی تعیین کننده. آیاروشن نیست که حصول این تحولات در یک جامعه بورژوازی بدون وجود دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک طبقات پایین ممکن نیست؟ آیاروشن نیست که در اینجا نه پرولتاریای تنها، در تمایز از "بورژوازی"، بلکه "طبقات پایین" - نیروی محرکه فعال هر انقلاب دموکراتیک - مورد نظر بوده اند؟ این طبقات عبارتند از پرولتاریا با اضافه دهها میلیون شهری و روستایی فقیر که شرایط زیستشان خرده بورژوازی است. کوچکترین شکی نیست که بسیاری از نمایندگان این توده ها به بورژوازی تعلق دارند؛ لیکن در این مورد که استقرار کامل دموکراسی به نفع این توده ها است، و اینکه هر قدر این توده ها آگاه تر شوند، مبارزه شان برای استقرار کامل دموکراسی اجتناب ناپذیر تر می گردد، شک باز هم کمتری هست. طبعا یک سوسیال دموکرات هرگز ماهیت سیاسی و اقتصادی دوگانه توده های خرده بورژوازی شهری و روستا را فراموش نخواهد کرد؛ او هرگز نیازی به سازمان طبقاتی مجزا و مستقل پرولتاریا، سازمانی که برای سوسیالیسم مبارزه کند را زیاد نخواهد برد. اما او این را نیز فراموش نخواهد کرد که این توده ها "همانگونه که از گذشته، از آینده، همانگونه که از تعصب، از قوه تمیز" برخوردارند، قوه تمیزی که آنان را مجبوز به پیشروی بسوی دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک می نماید؛ او فراموش نخواهد کرد که آگاهی از کتاب تنها بدست نمی آید، و حتی از کتاب، آنقدر که از پیشروی خود انقلاب که چشم مردم را باز می کند و به آنان درس سیاست می دهد، بدست نمی آید. در چنین شرایطی، بر تئوری ای که ایده دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک را رد می کند، نامی جز توجیه فلسفی عقب ماندگی سیاسی نمی توان گذاشت.

سوسیال دموکرات انقلابی با تحقیر برسینه این تئوری دست زد خواهد زد. او در آستانه انقلاب خود را به ذکر اینکه چه خواهد شد "اگر اوضاع بدتر اندر بدتر شود"، محدود نخواهد کرد. بلکه علاوه بر آن، امکان نتیجه ای بهتر را نیز نشان خواهد داد. سوسیال دموکرات انقلابی خواب این را خواهد دید - اگر بیمایه آب از سر گذشته ای نباشد ناچار

است خواب ببینند- که ، پس از تجربه عظیم اروپا ، پس از نیرو گرفتن بی مانند طبقه کارگر روسیه ، ما موفق خواهیم شد مشعلی انقلابی که راه توده های نا آگاه و ستم دیده را روشنتر از همیشه روشن کند فراراهشان بیفروزیم ؛ او خواب این را خواهد دید که ما ، ماکه الحق برشانه های چند نسل انقلابی اروپا ایستاده ایم ، موفق خواهیم شد به تمامی تحولات دمو- کراتیک ، به کل برنامه حداقلمان ، با جامعیتی بی همانند در گذشته ، جامه تحقق بپوشانیم . ما موفق خواهیم شد که از انقلاب روسیه نه جنبشی چند ماهه بلکه جنبشی چندساله بسازیم ؛ ما موفق به انجام کاری خواهیم شد که نتیجه اش نه چند امتیاز حقیر از مراجع قدرت ، بلکه سرنگونی کامل آن مراجع باشد . و اگر این موفقیت را بدست آوریم ، آنگاه

دامنه آتش انقلاب به اروپا خواهد کشید ؛ کارگر اروپایی که زیروغارتجاع بورژوازی بی رمق شده است ، بنوبه خود بپا خواهد خاست و بمانش آن خواهد داد که " راهش چیست " ؛ آنگاه اعتلای انقلابی در اروپا متقابلا بر روسیه تاثیر خواهد گذارد و دورانی از یک چند سال انقلابی راه عصری از چندین دهه انقلابی بدل خواهد ساخت - آنگاه ؛ اما برای گفتن اینکه " آنگاه " چه خواهیم کرد وقت بسیار است ؛ و آنهم نه از این کنج لعنتی انزوا در رزنو ، بلکه در میتینگ های چندین هزار نفری کارگران در خیابانهای مسکو و سنت پترزبورگ در جلسات آزاد روستا با شرکت "موزیک ها " ی روسیه .

اینگونه خوابها طبعاً برای بیمایگان ایسکرای حدیدو برای آن "عقل کل بشریت"، مارتینف دگمانیست خوب ما، عجیب و بیگانه است. اینان از حصول کامل برنامه حداقل ما از طریق دیکتاتوری انقلابی مردم عادی، عوام، می‌هراسند. اینان سرآگاهی سیاسی خود می‌ترسند؛ می‌ترسند دانش کتابی از بر کرده (اما هضم نکرده) شان از دست برود. می‌ترسند نتوانند کامهای صحیح و متهورانه تحول دموکراتیک را از شلنگ تخته‌های ماجرا-حویانه سوسالیم غیر طبقاتی و نارودنیکی، یا از شلنگ تخته‌های ماجراجویانه آنارشیم بگیر دهند. روح بیمانگی شان به درست بر آنها نهیب می‌زند که تشخیص راه درست و حل سریع مسائل جدید و بفرنج در جریان حرکتی سریع به طو مشکل تراست تا در [زمان] حریان خورده کاریهای روزمره متحص؛ و چنین است که از روی غریزه زیر لب می‌نالند که: نه! نه! ما را از نوشیدن از این جام انقلابی - دموکراتیک معاف دارید! این شبهه عمرماست! آقایان، بهتر نیست "آهسته تر و با احتیاجهای محتاطانه تر" [به پیش] بروید".

چندان تعجبی ندارد که پارووس (Parvus)، کسی که تا وقتی مسائل به جرکه خود در آوردن محترم ترین و شایسته ترین افراد مطرح بود حمایت بیدریغ خود را انشار نوایسکرائیست ها می‌کرد، سرانجام شروع به احساس ناراحتی زیاد در این جمع را کرد نمود. این نیز چندان تعجبی ندارد که او شروع کرد در این جمع بیش از پیش احساس کسالت کند. وی

سرانجام شورش کرد. اوبه دفاع از شعار "انقلاب را سازمان دهیم"، شعاری که ایسکرای جدید را تا سرحد مرگ ترسانده بود، بسته نگذاشت؛ او خود را به نوشتن بیانیه، بیانیه‌هایی که ایسکرا بصورت جزوات جداگانه منتشر می‌نمود - مانند دهشت‌های "ژاکوبینسم" - با دقت تمام از هر گونه ذکر نام "حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه" اجتناب می‌ورزید - محدود ساخت* خیر، پارووس بارهانی‌دن خود از کا بوس تئوری عمیق "تشکیل بمثابه پروسه" ابداعی اکسلرد (یا روزا لوکزامبورگ؟)، سرانجام موفق شد بجای آنکه مانند خرچنگ عقب عقب برود به جلو کام بر دلارد. اواز کارسزیفی* تا اید گندکاریهای، مارتینف و مارتفرا تصحیح کردن سرباززد. او آشکارا (متأسفانه به هرله ترسکی پرکودر پیشگفتاری بر جزوه کزافه کویات* "پیش از نهم ژانویه"ی او) از ایده دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک، از این ایده که وظیفه سوسیال دموکراتهاست تا در دولت موقت انقلابی پس از سرنگونی استبداد شرکت نمایند، جانبداری می‌کند. پارووس عمیقاً درست می‌گوید که سوسیال دموکراتها نمی‌باید از برداشتن گامهای بلند جسورانه به جلو، از وارد آوردن "ضربات مشترک" بردشمن هراسی بدل راه دهند - ["ضربات مشترک، شانه به شانه بورژوا دموکراتهای انقلابی، اما بر پایه این درک روشن (و بسیار بجای خاطر نشان شده) که ادغام تشکیلاتی در کار نخواهد بود، که ما جدا حرکت می‌کنیم و با هم ضربه می‌زنیم، که ما تباین منافع را پرده پوشی نمی‌کنیم، که ما متحدان را نیز همچون دشمنان می‌پائیم، و غیره.

اما ما با آنکه این شعارهای یک سوسیال دموکرات انقلابی* پشت کرده

نمی‌دانم آیا خوانندگان ما به این حقیقت روشن کننده و خلعت نما توجه کرده اند یا نه که در میان همه ورق پاره‌های منتشره از جانب ایسکرای جدید، برخی نوشته‌های خوب با امضای پارووس نیز وجود داشت. هیئت تحریریه ایسکرای جدید به این اعلامیه‌ها، که [هیئت تحریریه] آنها را بدون ذکر نام حزب ما یا تکشیر کنندگان بچاپ می‌رساند، پشت کرد. - لنین

*** - درباره مساله‌ای که در جزوه تروتسکی، که پیشگفتار پارووس را به همراه دارد در چاپخانه حزب به چاپ رسیده، ایسکرا سکوت حسابگر - اندهای اختیار کرده است. واضح است که به نفعش نیست که گندکاریها را

به دنبال روان را گرامی می‌داریم، نمی‌توانیم از چند لغزشی که پارووس مرتکب شده است در شگفت نشویم. و اگر این خطاهای جزئی را متذکر می‌شویم نه از سر خرده‌گیری، بلکه بمصداق آنست که هر که عقلش بیش در دش بیشتر در حال حاضر خطرناکترین چیز برای پارووس آنست که با سی ملاحظگی خود موضع درستش را در معرض بی‌اعتباری قرار دهد. از جمله کم اهمیت ترین بی ملاحظه گیهای او را می‌توان در این جمله از پیشگفتارش بر جزوه ترتسکی یافت: "اگر می‌خواهیم پرولتاریای انقلابی را از سایر جریانات سیاسی مجزا نگاه داریم، باید بیاموزیم که خود را از نظریه ایدئولوژیک در راس جنبش انقلابی قرار دهیم (این درست است)، باید بیاموزیم کسبه انقلابی تراز همه باشیم". این غلط است؛ یعنی اگر آنرا بمعنای عامی که پارووس بیان داشته در نظر بگیریم، غلط است؛ غلط است از نقطه نظر خواننده‌ای که این پیشگفتار برایش حکم چیزی قائم به ذات، یعنی مستقل از مارتینف و نوایسکرائیت‌ها - که پارووس نام نمی‌برد - را دارد. [اما] اگر این جمله را دیالکتیکی، یعنی نسبی، کنکرت، همه جانبه - و نه به شیوه همه فن حریفهای ادبی که حتی چندین سال بعد جماعات پراکنده‌ای را از اینجا و آنجا یک اثر واحد برداشته و معنای آنرا تحریف می‌کنند - در نظر بگیریم، روشن خواهد شد که خطاب موکد پارووس خطابی است علیه دنبال‌رو - ایسم، و تا اینجا هم حق با اوست (بخصوص کلمات متعاقب این جمله را در نظر بگیرید که می‌گوید: "اگر ما از انکشاف انقلابی عقب بمانیم"، و...). اما خواننده نمی‌تواند تنها دنبال‌روها را در ذهن داشته باشد، زیرا علاوه بر دنبال‌روها، در اردوگاه انقلابیون و در میان دوستان خطرناک انقلاب کسان دیگری هم آشکارا کند؛ مادام که مارتینف از یک طرف می‌کشد و پارووس از طرف دیگر ما باید زبانمان را نگاه داریم تا پلخانیف گوش مارتف را گیرد و بیرون ببردش! و این نزد ما یعنی "رهبری ایدئولوژیک حزب"! و این ارقضایک چشمه از "فرمالیسم" است. حضرت سلیمان‌های مادرشورا چنین تصمیم گرفته‌اند که مهر حزب تنها بر جزواتی که نگارش آنها از طرف سازمانهای حزب محول گردیده مجاز است. جالب است که از این حضرت سلیمان‌ها پرسید که چه سازمانی ما موریت نگارش جزوه نادر دین، ترتسکی و دیگران را محول کرده است. بیا آنکه حق با کسانی بود که اعلام کردند "تصمیم فوق حقه و ذیلانه و تنگ نظرانه ایست علیه چاپخانه لنین؟"

هستند- "انقلابیون سوسیالیست" هم هستند؛ نادژدین ها هم هستند - که موج وقایع آنها را بدنبال خود می‌کشاند و در مقابل عبارات انقلابی درمانده و عاجز می‌شوند؛ یا هستند کسانی که بیشتر غریزه هدایتشان می‌کند تا یک دید انقلابی (مثل گاپون). پارووس اینها را از یاد برده است، از یاد برده است زیر عرضاً مطلبش، بسط اندیشه‌هایش، آزاد نبوده، بلکه مفید به خاطر خوش همان مارتینفیمی بوده است که خود می‌کوشید همیشه به خواننده هشدار دهد. ارائه مطلب از جانب پارووس بقدر کافی کنکرت نیست، چرا که او جریانهای مختلف انقلابی روسیه را در کلیت خود در نظر نمی‌گیرد؛ جریانهایی که وجودشان در دوران انقلاب دموکراتیک اجتناب ناپذیر بوده و طبعا وجود طبقات رهنور منمایز ولایه لایسده شده جامعه در چنین دورانی را منعکس می‌کنند. در چنین دورانی کاملاً طبیعی است که برنامه‌های دموکراتیک در لغای از ایده‌های سوسیالیستی مبهم و حتی ارتجاعی پرده پوشی شده با عبارات انقلابی، پیچیده شود (یعنی، "انقلابیون سوسیالیست" و نادژدین - کسی که در بریدن از "انقلاب بیون سوسیالیست" و پیوستن به ایسکرای جدید کوئی فقط مارک خود را عوض کرد). در چنین شرایطی، ما، یعنی سوسیال دموکراتها، هرگز نمی‌توانیم شعار "انقلابی تراز همه باشید" را طرح کنیم و هرگز هم طرح نخواهیم کرد. ماحتی سعی نخواهیم کرد که در انقلابی بودن بادموکراتی بریده از پایگاه طبقاتی خویش، بادموکراتی که کشته مرده عبارات زیبا و ناپذیر است و مدام جمله ها و شعارهای مبتذل (بخصوص در موضوعات ارضی) ردیف می‌کند، همسری کنیم. برعکس، ما همیشه ناقد چینیستیم انقلابی بودن می‌خواهیم بود؛ ما معانی واقعی کلمات، محتوای واقعی وقایع بزرگ بصورت ایده آل درآمده را افشا خواهیم کرد؛ ما نازبه یک ارزیابی هوشیارانه از طبقات و طیف‌های موجود در درون طبقات راحتی در داغ ترین موقعیت‌های انقلاب آموزش خواهیم داد.

این اظهارات پارووس مبنی بر اینکه "دولت موقت انقلابی در روسیه، دولت دموکراسی کارگری خواهد بود"، اینکه "چنانچه سوسیال دموکراتها در رأس جنبش انقلابی پرولتاریای روسیه باشند، این دولت یک دولت سوسیال - دموکرات - خواهد بود"، اینکه دولت موقت

سوسیال-دموکرات ، "دولتی یکپارچه با اکثریتی سوسیال دموکرات" خواهد بود، نیز، بهمان دلیل ، بهمان اندازه نادرست است . این غیرممکن است ؛ مگر آنکه صحبت از دوره‌های گذرائی باشد که در آنها بخت یاراست ، و نه از دیکتاتوری انقلابی ای که دوامی دارد و قابلیت برای آنکه اثری از خود در تاریخ باقی گذارد . این غیرممکن است ، زیرا تنها یک دیکتاتوری انقلابی مورد حمایت اکثریت وسیع مردم است که می‌تواند اصلاً دوامی داشته باشد (طبعانه بطور مطلق بلکه بطور نسبی) در حالیکه پرولتاریای روسیه اکنون اقلیت مردم روسیه را تشکیل می‌دهد . پرولتاریای روسیه تنها در صورتی می‌تواند تبدیل بد اکثریتی عظیم و قاطع بشود که با توده نیمه پرولترها نیمه مالکین، یعنی با توده فقیر خرده‌سور و ژوازی شهر و روستا درهم آمیزد . چنین ترکیبی از پایگاه اجتماعی آن دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک ممکن و مطلوب ، طبعاً بر ترکیب دولت انقلابی اش خواهد گذارد و ناگزیر به شرکت یا حتی تفوق نا همگون ترین نمایندگان دموکراسی انقلابی در داخل آن ، خواهد انجامید . در این زمینه ، بخود راه دادن هرگونه توهمی بینهایت زیانبار خواهد بود . اگر اینک آن پرگوی تو خالی ، ترسکی، می‌نویسد که "یک پدر گاپون فقط یکبار می‌تواند ظهور کند" ، که "جائسی برای یک گاپون دوم نیست" ، فقط به این خاطر چنین چیزها می‌تواند چنین سهل و ساده می‌نویسد که یک پرگوی تو خالی است . اگر در روسیه جائسی برای یک گاپون دوم نباشد ، برای یک انقلاب دموکراتیک حقیقتاً "عظیم" و بفرجام رسیده هم جائی نخواهد بود . [انقلاب برای عظیم شدن ، برای زنده کردن سالهای ۹۳ - ۱۷۸۹ ، و نه سالهای ۵۰ - ۱۸۴۸ و برای فراتر رفتن از آن سالها ، می‌باید توده‌های وسیع رابه زندگانی فعال ، به تلاشهای قهرمانانه ، به "خلافت تاریخی بنیادی" بکشاند ؛ باید آنان را بریای دارد تا از ورطه هولناک جهالت ، ستم کشیدگی بی‌همانند ، عقب ماندگی باور نکردنی و خرفی بی حد و حصر بدر آیند . این انقلاب از هم اکنون توده‌ها را بریای می‌دارد ؛ دولت، خود با مقاومت مدو خانه‌اش این پروسه را تسهیل می‌کند . اما طبعاً از یک آگاهی سیاسی پخته و بلوغ یافته ، از آگاهی سیاسی سوسیال دموکراتیک این توده‌ها یار هیران

متعدد "بومی" و محبوبشان یا حتی رهبران "موزیک"، سخنی هم نمی‌تواند در میان باشد. اینان نمی‌توانند بدون آنکه نخست چند آزمون انقلابی را با موفقیت از سر بگذرانند، بلافاصله سوسیال دموکرات بشوند؛ و نه بخاطر جهالتشان (انقلاب، تکرار می‌کنیم، یا سرعتی شگفت‌آور و روشنگری می‌کند)، بلکه به این خاطر که موقعیت طبقاتی‌شان پرولتری نیست، به این خاطر که منطق عینی تکامل تاریخی در حال حاضر نه وظایف یک انقلاب سوسیالیستی، بلکه وظایف یک انقلاب دموکراتیک را در مقابلشان قرار می‌دهد.

پرولتاریای انقلابی با حداکثر توان، و با بکنار افکندن دنباله رو-ایسم حقیر برخی و عبارات انقلابی برخی دیگر در این انقلاب، شرکت خواهد نمود. پرولتاریای انقلابی قاطعیت و آگاهی طبقاتی را در گردباد سرگیجه‌آورد قیام وارد خواهد کرد و بی باکانه و استوار، در حالیکه از دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک هراسی ندارد بلکه مشتاقانه آنرا طلب می‌کند، در حالیکه برای جمهوری و برای آزادی‌های کامل در یک جمهوری می‌جنگد، در حالیکه برای اصلاحات اقتصادی اساسی می‌جنگد، به پیش خواهد رفت تا برای خود رزمگاهی واقعاً وسیع، رزمگاهی در شان قرن بیستم خلق کنند تا در آن مبارزه برای سوسیالیسم را به پیش برد.

کلیات آثار (انگلیسی)، جلد ۸، تاریخ نگارش: آخر مارس -
صفحات ۲۹۲ - ۲۷۵
اول آوریل ۱۹۰۵

در ۱۲ آوریل (۲۳ و ۳۰ مارس)
۱۹۰۵ در ویر بود، شماره‌های
۱۴ و ۱۳، به چاپ رسید.

توضیحات

۱- باکونینیم - یک جریان آنارشستی ضد مارکسیستی که به اضم
تبیانگذار آن، میخائیل باکونین (۱۸۷۶-۱۸۱۴)، نام گذاری شده

است .. حکم پایه‌ای باکونینسم ، نفی دولت بطور کلی ، که شامل دیکتاتوری پرولتاریا نیز می‌گردد ، می‌باشد . باکونینیست‌ها براین عقیده بودند که انقلاب شکل شورشی‌های آبی همگانی (عموم خلقی- م) به رهبری انجمنی مخفی از انقلابیون ، و متشکل از افراد "برجسته" را خواهد داشت . تئوری و تاکتیک‌های باکونینیست‌ها از جانب مارکس و انگلس بشدت محکوم گردید . لنین باکونینسم را چنین توصیف نمود : جهان بینی "خرده- بورژوازی که از عاقبت به خیر شدن خود ناامید گشته است " . باکونینسم یکی از منابع ایدئولوژیک نارودنسم بود .

تکاچفیس (*Thachovism*) - مشتق از نام تکاچف ، یکی از ایدئولوگ‌های نارودنسم ، است .

۲- میلران (*Millerand*) - سوسیالیست رفرمیست فرانسوی . وی در ۱۸۹۹ به دولت ارتجاعی جورژوایی پیوست و در این دولت با ژنرال کالیف جلاک کمون پاریس ، همکاری نمود .

لوئی - اوژین وارلن (۱۸۷۱-۱۸۳۹) - کارگر فرانسوی ، یکی از رهبران برجسته انترناسیونال اول ، عضو " کمیته مرکزی گاردملی " و عضو کمون پاریس در ۱۸۷۱ .

۳- مقاله مارتن تحت عنوان " دردستور روز : حزب کارگران و تصرف قدرت بعنوان وظیفه آبی ما " ، در ایسکرای منشویکی ، شماره ۹۲ ، به چاپ رسید . لنین آن در مقاله " دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک پرولتا - ربا و دهقانان " و نیز در گزارش خود به کنگره سوم ج. ک. س. د. ر. تحت عنوان " شرکت سوسیال دموکرات‌ها در دولت موقت انقلابی " مورد انتقاد قرار داد ترجمه هر دو مقاله در این حزوه آمده است .

۴- کارسیزیفی : استعاره‌ایست برای کار سخت و طاقت فرسا ، اما بی‌پایان و عیب . ماخذ آن یکی از اساطیر یونان باستان است که در آن پادشاهی

بنام سیزیف (*Sisyphus*) از جانب خدایان محکوم گردید سنگی را به قله کوهی برساند ؛ اما سنگ چون به بالای کوه می‌رسید به پایین می‌غلطید و سیزیف ناچار بود کار خویش را دوباره از سر گیرد .

دیکتاتوری انقلابی - دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان^(۱)

مسأله شرکت سوسیال دموکراسی در دولت موقت انقلابی را بیشتر استدالات تئوریک سوسیال دموکراتهای متعلق به یک جریان معین برجسته کرده است تا سیر وقایع . ما در دو مقاله (شماره های ۱۳ و ۱۴) به بحث های مارتینف ، اولین کسی که این مسأله را پیش کشید ، پرداختیم . اما ظاهراً چنان اشتیاق و آفری به این مسأله وجود دارد و درک های نادرستی که بحث های مذکور موجب آن گردیده (بخصوص نگاه کنید به ایسکرا ، شماره ۹۳) چندان وسیع است که ضروریست باز دیگری به این موضوع بپردازیم . هر چند ارزیابی سوسیال دموکراتها ممکن است چنین باشد که ما احتمالاً در آینده نزدیک مجبوریم پاسخی بیش از یک پاسخ تئوریک به این مسأله بدهیم ، اما بهر حال حزب باید از اهداف آتی خود تصویر روشنی داشته باشد . بسودن پاسخ روشن به این مسأله ، دیگر هیچگونه ترویج و تهییج عاری از تناقض و بری از نوسان و محظورات ذهنی امکانپذیر نخواهد بود .

بکوشیم جوهر این مسأله بحث انگیز را قدم به قدم تصویر کنیم . اگر آنچه ما خواهان آنیم نه یک سری امتیازات از استبداد ، بلکه سرنگونی واقعی آن است ، باید کاری کنیم که دولت تراری جای خود را به یک دولت موقت انقلابی بدهد ، دولتی که از یکسو مجلس

موسسانی را بر اساس حق رای حقیقتاً همگانی ، مستقیم و مساوی ، و با رای مخفی تشکیل دهد ، و از سوی دیگر ، در چنان موقعیتی قرار داشته باشد که آزادی واقعی و کامل را در طول انتخابات تأمین نماید . پس این سوال پیش می‌آید که آیا شرکت حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه در یک چنین دولت موقت انقلابی کار درستی است یا خیر . این سوال برای نخستین بار از جانب سخنگویان جناح اپورتو- نیست حزب ما ، و مشخصاً توسط مارتینف ، پیش از نهم ژانویه یعنی زمانیکه او ، و به همراه او ایسکرا ، به آن پاسخ منفی دادند مطرح گردید . مارتینف در پی آن بود که درک‌هایی را که سوسیال دموکرات های انقلابی در ذهن داشتند به پوچی یکشاند ؛ او آنان را باگفتن اینکه در صورت موفقیت‌آمیز بودن حاصل کار ما ، یعنی سازماندهی انقلاب ، و به همراه آن بدست گرفتن رهبری قیام مسلحانه توده‌ای ، ما مجبور خواهیم بود در دولت موقت انقلابی شرکت کنیم ، می‌ترساند . [به گمان وی] این شرکت معنایی جز یک "تصرف قدرت" غیرمجاز نخواهد داشت ، "زورسیم جاهلانه" ای بیش نخواهد بود ، و ایمن چیز است که هیچ حزب سوسیال دموکرات آگاهی زیر بارش نمی‌رود .

در استدالات مدافعین این نقطه نظر دقیق شویم . اینسان می‌گویند با شرکت در دولت موقت انقلابی ، سوسیال دموکراسی قدرت را در دست خواهد داشت ؛ لیکن سوسیال دموکراسی ، بعنوان حزب پرولتاریا ، نمی‌تواند بدون آنکه در مدد به اجرا گذاردن برنامه حداکثر ما برآید ، یعنی بدون آنکه در مدد اجرای انقلاب سوسیالیستی برآید ، قدرت را حفظ کند . تقبل چنین کاری ، در حال حاضر ، سوسیال دموکراسی را ناگزیر با ناکامی روبرو ساخته آنرا بی اعتبار و بازیچه دست ارتجاعیون خواهد نمود . بدین جهت ، شرکت سوسیال دموکراتها در دولت موقت انقلابی جایز و پذیرفته نیست .

اساس این بحث را یک درک نادرست تشکیل می‌دهد ؛ در ایمن استدلال انقلاب دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی ، مبارزه بخاطر جمهوری (دربرگیرنده تمامی برنامه حداقل ما) و مبارزه بخاطر

سوسیالیسم ، خلط شده است . چنانچه سوسیال دموکراسی در پی این می‌بود که انقلاب سوسیالیستی را هدف‌آنی خود قرار دهد ، یقیناً خود را بی اعتبار می‌ساخت . دقیقاً همین ایده‌های درهم و آشفته "انقلابیون سوسیالیست" ما در سرتکه همواره مورد حمله سوسیال دموکراسی قرار گرفته است . به این دلیل ، سوسیال دموکراسی مستمراً بر ماهیت بورژوازی انقلاب‌آتی در روسیه تأکید ورزیده و بر [لزوم] ترسیم خط فاصل روشنی مابین برنامه حداقل دموکراتیک و برنامه حداکثر سوسیالیستی پای فشرده است . امکان دارد برخی سوسیال دموکراتها ، آنها که مستعد تسلیم به [سیر] خودبخودی [وقایع] هستند ، بهنگام انقلاب همه اینها را از یاد ببرند اما کل حزب ، امکان ندارد . طرفداران این نظر خطا در باور خود مبنی بر اینکه سیر وقایع در چنین موقعیتی حزب سوسیال دموکرات را مجبور خواهد ساخت که علیرغم [اعتقاد] خود دست به انقلاب سوسیالیستی بزند ، از سیر خودبخودی یک بیت می‌سازند . اگر اینطور بود ، برنامه ما ناصحیح بوده و بر "سیر وقایع" منطبق نمی‌بود ، درست همان چیزی که پرستش‌کنندگان جریان خودبخودی از آن بیم‌ناکند . آنچه که آنان از آن بیم دارند صحت برنامه ماست . اما این ترس و وحشت (که ما در مقالات خود کوشیدیم توضیحی روانشناسانه بر آن ارائه دهیم) یکسره بی اساس است . برنامه ما صحیح است .

و سیر وقایع یقیناً با گذشت زمان بیش از پیش بر این گفته محکم خواهد گذارد . این سیر وقایع است که ضرورت جبری پیشبرد مبارزه‌ای سخت و خشماگین بخاطر جمهوری را بما "تحمیل" خواهد کرد و ، در عمل نیروهای سیاسی ما ، یعنی نیروی پرولتاریای فعال سیاسی را به این سمت هدایت خواهد نمود . این سیر وقایع است که ، در انقلاب دموکراتیک ، ناگزیر چنان خیل عظیمی از متحدین خرده بورژوا و دهقان را - که نیازهای واقعی شان مستلزم اجرای برنامه حداقل ماست - بما تحمیل خواهد کرد که هرگونه فکری در زمینه یک گذار خیلی سریع به برنامه حداکثر چیزی جز یک خیال پوچ نیست .

اما از سوی دیگر، همین متحدین دموکرات خرد بورژوا موجب شک و تردیدهای تازه‌ای در ذهن سوسیال دموکراتهای متعلق به یک جریان معین می‌گردند، شک و تردیدهایی که همان ترس از "ژوره‌سیسم جاهلانه" باشد. یکی از قطعنامه‌های گنگره آمستردام^۲، شرکت در دولت به‌مراه بورژوا دموکراتها را ممنوع داشته [می‌گوید] این ژوره‌سیسم است، یعنی خیانت ناآگاهانه به منافع پرولتاریاست، تنزل پرولتاریا به طفیلی بورژوازی است، فاسد کردنش با توهم قدرت است، چیزی که در واقعیت بکلی در جامعه بورژوازی غیرقابل حصول است.

مفلفه این استدلال هم کم از آن یکی نیست و نشان می‌دهد که متشبثین به آن، قطعنامه‌های خوب را بدون درک معانی آنها از بهر کرده‌اند؛ آنان چند شعار ضد ژوره‌سیستی را از بر کرده‌اند، اما آنطور که باید و شاید نسنجیده‌اند و بنابراین آنها را غلط بکار می‌بندند؛ آنان الغبا را آموخته‌اند، اما به عمق درسهای اخیر سوسیال دموکراسی انقلابی بین المللی پی نبرده‌اند. برای داوری در باره ژوره‌سیسم از نقطه نظر ماتریالیسم دیالکتیکی، باید خط روشنی کشید بین انگیزه‌های ذهنی و شرایط عینی تاریخی. از نظر ذهنی، ژوره می‌خواست از طریق اتحاد با بورژوا دموکراتها جمهوری را نجات دهد. شرایط عینی این "تجربه" چنین بود: جمهوری در فرانسه حقیقت تثبیت شده‌ای گشته بود و هیچ خطر جدی ای آنرا تهدید نمی‌کرد؛ طبقه کارگر از هر نظر فرصت این را داشت که یک تشکل سیاسی طبقاتی و مستقل بوجود آورد، اما از این فرصت، بعضا به این خاطر که تحت نفوذ عوامفریبی‌های پارلمانتاریستی رهبران قرار داشت، استفاده کامل را نکرد؛ عملا و واقعا، تاریخ بطور عینی در همان زمان وظایف انقلاب سوسیالیستی را پیش‌روی طبقه کارگر می‌گذاشت، انقلابی که می‌لراند با وعده اصلاحات اجتماعی پیش پا افتاده پرولتاریا را از آن باز می‌داشتند.

حال روسیه را در نظر بگیرید. از نظر ذهنی، سوسیال دموکرات

های انقلابی از قبیل وپریود- ایست‌ها یا پارووس می‌خواهند از طریق اتحاد با بورژوادموکراتها جمهوری را تأمین کنند. تفاوت شرایط عینی [در روسیه] با آنچه در فرانسه بود از زمین تا آسمان است. از نظر عینی، سیر تاریخی وقایع اکنون در برابر پرولتاریای روسیه دقیقاً وظیفه انجام انقلاب بورژوادموکراتیک را (که ما برای اختصار تمامی محتوایش را در کلمه جمهوری خلاصه می‌کنیم) قرار داده است؛ این وظیفه در مقابل مردم بطور کلی یعنی تمامی توده خرده‌بورژوازی و دهقانان، قرار دارد؛ بدون چنین انقلابی رشد کم و بیش‌گسترده یک تشکل طبقاتی مستقل برای انقلاب سوسیالیستی غیر قابل تصور است.

بکوشید این تفاوت کلی شرایط عینی را بطور مشخص [کنکرت] در نظر مجسم کنید و سپس بما پاسخ دهید: انسان در باره کسانی که محو تشابه برخی کلمات، شباهت بین برخی حروف، و یکسانی انگیزه‌های ذهنی شده‌اند چه باید فکر کند؟

چون در فرانسه ژوره به عذر ذهنی غلط دفاع از جمهوری، در برابر اصلاحات اجتماعی بورژوازی سر تعظیم فرود می‌آورد، ما سوسیال‌دموکراتهای روسیه باید دست از هرگونه مبارزه جدی برای دستیابی به جمهوری بشویم! عقل و درایت وسیع نوایسکرا ایستها دقیقاً به همین خلاصه می‌شود.

آیا واقعا این [نکته] روشن نیست که تا آنجا که به پرولتاریا مربوط است مبارزه بخاطر جمهوری بدون اتحاد با توده های خرده‌بورژوا غیر قابل تصور است؟ آیا روشن نیست که بدون دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک کمترین امیدی به موفقیت این مبارزه وجود ندارد؟ یکی از معایب عمده استدلال مورد بحث بیجانی و مردگی آن، خصلت کلیشه‌ای آن، عجز آن از در نظر گرفتن موقعیت انقلابی است. مبارزه بخاطر جمهوری و در عین حال دست کشیدن از دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک به کار اویاما (Oyama) می‌ماند که تصمیم داشت با اروپا تکین در ماکدن بجنگد اما از پیش خیال تصرف شهر

را بکلی‌رها کرده بود* . اگر ما ، مردم انقلابی ، یعنی پرولتاریا و دهقانان ، می‌خواهیم علیه استبداد "درکنارهم مبارزه‌کنیم" باید تا به آخر در کنار هم علیه آن مبارزه کنیم ، به‌همراه هم نابودش سازیم ، و در دفع تلاش‌های محتوم برای بازگرداندن آن، در کنار هم باشیم . (بمنظور اجتناب از هرگونه سوء تفاهم احتمالی باید بار دیگر بگوئیم که درک ما از جمهوری نه تنها و نه تا آن اندازه یک شکل حکومتی ، که بیشتر مجموعه تغییرات دموکراتیک پیش‌بینی‌شده در برنامه حداقلمان می‌باشد) . انسان باید درکش از تاریخ درک یک بچه مدرسه باشد که [قضیه] را بدون "جهش" در نظر مجسم کند ، که آنرا بصورت یک خط مستقیم که آهسته و پیوسته بطرف بالا در حرکت است ببیند ؛ به این نحو که : ابتدا نوبت بورژوازی بزرگ لیبرال خواهد بود : کسب امتیازات جزئی از استبداد ؛ سپس نوبت خورده بورژوازی انقلابی : جمهوری دموکراتیک ، و سرانجام نوبت پرولتا-ریا : انقلاب سوسیالیستی . این تصویر تا حدود زیادی تمویس-درستی است ؛ درست ، بقول فرانسوی‌ها ، در دراز مدت یعنی درطول یک قرن یا چیزی در این حدود (مثلا در فرانسه از ۱۷۸۹ تا ۱۹۰۵) ؛ اما انسان باید در بیماری‌گی اعجوبه باشد تا این را در یک دوره انقلابی برنامه عمل خویش قرار دهد . چنانچه دستگاه استبدادی روسیه حتی در این مرحله ، نتواند از طریق [اهداء] یک مشروطه خشک و خالی جان خویش را نجات دهد ، چنانچه نه تنها متزلزل که واقعا سرنگون شود ، آنگاه واضح است که اعمال یک نیروی انقلابی عظیم برای دفاع از این دستاورد ضرورت خواهد یافت . "این دفاع" ، اما ،

■ اویاما ایائو Oyama iwao (۱۹۱۶-۱۸۴۲) - مارشال ژاپنی .
کروپاتکین Krupatkin (۱۹۲۵-۱۸۴۸) - ژنرال روسی ، وزیر جنگ در ۱۸۹۸ و فرمانده کل قوای روسیه در جنگ با ژاپن در پایان سال ۱۹۰۴ . در سال ۱۹۰۵ مارشال اویاما او را بسختی شکست داده شهر ماکدون (از شهرهای چین) را به تصرف خود درآورد - م
 ■ a la longue - این اصطلاح در متن انگلیسی به فرانسه آمده است

چیزی جز دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان نیست! هرچه دستاوردهای کنونی افزونتر و هرچه دفاع ما از این دستاورد ها نیرومندتر باشد، توان ارتجاع ناگزیر آتی در بازپس گرفتن بعدی آنها کمتر، ادوار ارتجاع کوتاهتر، و کار مبارزین پرولتاریای پس از ما سهل تر خواهد بود .

اما در این میان به کسانی برمیخوریم که پیش از آنکه مبارزه آغاز شده باشد، از قبل چوب زرع بدست ، ایلوویسکی* وار، مقداری از پیروزیهای آتی ما را، آنقدر که نه سیخ بسوزد و نه کباب ، زرع کرده میبرند. اینها کسانی هستند که پیش از سقوط استبداد، و حتی پیش از وقایع مهم ژانویه ، امر برشان مشتبه شده بود که باید طبقه کارگر را با شیخ یک دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک وحشتناک مرعوب کنند! و این شوالیه های چوب زرع بدست مدعی نام سوسیال دموکرات انقلابی هم هستند...

اینان اشک میریزند که شرکت در دولت موقت انقلابی بهمراه بورژوا دموکراتها ، مفهوم صحه گذاشتن بر نظام بورژواشی است ؛ مفهومش تضمین نداوم زندان و پلیس ، بیکاری و فقر ، مالکیت خصوصی و فحشا است . این استدلالی است در خور آنارشیست ها و یا ناردونیک ها سوسیال دموکراتها به این بهانه که این آزادی سیاسی بورژواشی است دست از مبارزه برای آزادی سیاسی برنمی دارند. سوسیال دموکراتها این "صحه گذاردن" بر نظام بورژواشی را از نقطه نظر تاریخی می نگرند. وقتی از فویرباخ پرسیدند که آیا بر ماتریالیسم باختر، موکت و موله شوت صحه می گذارد یا نه ، او گفت : من بر ماتریا - لیسم در رابطه با گذشته کاملا صحه می گذارم ، اما در رابطه با آینده نه . سوسیال دموکراتها هم بر نظام بورژواشی دقیقا بهمین ترتیب صحه می گذارند. آنان هیچگاه از گفتن اینکه بر یک نظام بورژواشی جمهوری - دموکراتیک بخاطر برتریش بر یک نظام

* D.I. Ilovaisky (۱۹۲۰ - ۱۸۳۲) - مورخ روسی ، توجیه گر نظام

سلطنتی

بورژوازی مستبد و سرفدار صحنه می‌گذارند، هراسی نداشته و هرگز هم نخواهند داشت. اما آنان بر جمهوری بورژوازی تنها به این خاطر که آخرین شکل سلطه طبقاتی است، به این خاطر که مناسب ترین صحنه نبرد را برای مبارزه پرولتاریا علیه بورژوازی مهیا می‌سازد، "صحنه" می‌گذارند؛ بر آن صحنه می‌گذارند، اما نه بخاطر زندانها و پلیس، مالکیت خصوصی و فحشایش، بلکه بخاطر میدان عمل و آزادی ای که برای نبرد با این نهادهای دلفریب بدست می‌دهد.

اما ما هرگز نمی‌خواهیم ادعا کنیم که شرکتان در دولت موقت انقلابی هیچ خطری برای سوسیال دموکراسی در پی ندارد. هیچ شکلی از مبارزه، هیچ وضعیت سیاسی ای خالی از خطر وجود ندارد و نمی‌تواند وجود داشته باشد. اگر کسی نه گزینه طبقاتی انقلابی دارد، نه جهان بینی منجمی در سطح علمی، و نه (با عرض معذرت از پیشگاه دوستان ایسکرای جدید) عقلی در سراسر، آنوقت به سراسر او خطرناک است که حتی در اعتمادها شرکت کند. [زیرا] ممکنست به اکونومیسم منجر شود؛ یا دست به مبارزه پارلمانی بزند. [زیرا] ممکن است به بلاهت پارلمانتاریستی منجر شود؛ یا از لیبرال دموکراتهای زمستوها حمایت کند. [زیرا] ممکنست به "برنامه برای مبارزات زمستوایی" بیانجامد. آنوقت حتی خواندن نوشته‌های بینهایت مفید ژوره واولار (Aulard) درباره انقلاب فرانسه نیز خطرناک خواهد بود. [زیرا] ممکنست به جزوه مارتینف درباره دودیکتاتوری بیانجامد. ناگفته پیداست که اگر سوسیال دموکراتها قرار بود حتی برای یک لحظه تمایز طبقاتی پرولتاریا از خرده بورژوازی را فراموش کنند، اگر آنان قرار بود با این یا آن حزب خرده بورژوازی و غیرقابل اعتماد روشنفکران* عقد اتحادی بد موقع و بیفایده ببندند، اگر سوسیال دموکراتها قرار بود اهداف مستقل خود و لزوم قائل شدن به بیشترین اهمیت برای ایجاد و بسط آگاهی طبقاتی پرولتاریا و سازمان سیاسی مستقلش را (در هر وضعیت و گره گاه سیاسی، در هر بحران و دگرگونی شدید سیاسی) برای حتی یک لحظه، از نظر دور دارند، آنوقت شرکتشان

Intelligensia *

در دولت موقت انقلابی بینهایت خطرناک می‌بود. اما این شرایطی است که در آن، تکرار می‌کنیم، هر اقدام سیاسی ای بهمان اندازه خطرناک خواهد بود. نقل چند حقیقت ساده کافیت تابی اساس بودن بسط این نگرانیهای ممکن به فرمولبندی کنونی وظایف آتی سوسیال دموکراتهای انقلابی، روشن شود. مانه از خودمان خواهیم گفت و نه بیانیه ها، هشدارها و نظره‌های مشورتی متعددی را که درو پر یود ارائه شده است نقل خواهیم کرد؛ بجای اینها، ماقول پارووس را بازگو می‌کنیم. او بر این عقیده است که سوسیال دموکراتها باید در دولت موقت انقلابی شرکت کنند؛ و بر این شرایط - شرایطی که هرگز نباید از یاد برد - تاکید می‌ورزد: باید با هم ضربه زد، اما جدا حرکت کرد؛ ادغام تشکیلاتی نکرد؛ متحد خود را همچون دشمن خود پایید؛ والی آخر. از آنجا که در مقاله قبلی مان به این جنبه مساله پرداخته ایم، در اینجا به تفصیل بر آن مکث نخواهیم کرد.

خیر، امروز خطر سیاسی واقعی که سوسیال دموکراتها را تهدید می‌کند در آنجائی نیست که نوایسکرا ئیست ها بدنبالش می‌گردند. آنچه باید موجب ترس و وحشت ما باشد نه ایده دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان، بلکه روح دنباله رو - ایسم و رختی است که بر روحیه حزب پرولتاریا اثر تخریبی شدیدی دارد، و بیان خود را در قالب انواع تئوریهای "تشکل بمثابه پروسه"، "تسلیم بمثابه پروسه" و چه ها که نه، باز می‌یابد. بعنوان مثال، کار آخرایسکرا را در نظر بگیرید که در صدد برآمده است بین دولت موقت انقلابی و دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان تمایزی علم کند. آیا این نمونه‌ای از اسکولاستسیسم بیجان نیست؟ آنها که دست به اختراع چنین تمایزاتی می‌زنند کسانی هستند که قادرند جملات زیبایی بهم بیافند، اما از فکر کردن مطلقا قاصرند. میان این دو مفهوم در واقع تقریبا همان رابطه‌ای برقرار است که میان شکل حقوقی و محتوای طبقاتی. اگر بگوییم "دولت موقت انقلابی"، بر جنبه قانون اساسی قضیه تاکید کرده ایم، بر این حقیقت تاکید کرده ایم که این دولت ناشی از قانون نبوده بلکه ناشی از انقلاب است، و دولتی است مختص و متعهد به

فراخواندن مجلس موسسان آینده . لکن صرفنظر از شکل ، صرفنظر از منشأ ، صرفنظر از شرایط ، یک چیز به حال روشن است - اینکه دولت موقت انقلابی باید از حمایت طبقات معینی برخوردار باشد . در ذهن داشتن همین حقیقت ساده کافیت تا تشخیص دهیم که دولت موقت انقلابی جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و دهقانان هیچ چیز دیگری نمی تواند باشد . باین ترتیب ، تمایزی که ایسکرا قائل شده جزآنکه حزب رابۀ عقب ، به منازعات بی حاصل بکشانند و از انجام وظیفۀ تحلیل منافع طبقاتی در انقلاب روسیه دور سازد ، اثری ندارد .

یایکی دیگر از بحث های ایسکرا را در نظر بگیرید . این روزنامه درباره شعار "زنده باد دولت موقت انقلابی !" حکیمانۀ اظهارنظر می کند که : "ترکیب الفاظ "زنده باد" و "دولت" به لب زبیده نیست." آیا به این جز مغلق گویی ناب نام دیگری می توان داد؟ از سرنگونی استبداد سخن می گویند اما می ترسند زبیده شان نباشد دولت انقلابی را فریاد بزنند ! جالب اینجاست که از اینکه جمهوری را فریاد بزنند و زبیده شان نباشد وحشتی ندارند ! آخر جمهوری هم ضرورتاً مستلزم یک دولت است ، و آنهم هیچ سوسیال دموکراتی هرگز شک نداشته که دولتی بورژوازی است . پس چه فرق می کند که دولت موقت انقلابی را فریاد بزنیم یا جمهوری دموکراتیک را ؟ آیا سوسیال دموکراسی ، این رهبر انقلابی ترین طبقه ، باید مثل آن پیر دختر زردمبوی احساساتی باشد که با وسواس و اطوار بر ضرورت برگ انجیر پا می فشارد ؟ آیا شکل بروزیک دولت بورژوا - دموکراتیک را فریاد زدن صحیح است ، اما دولت موقت انقلابی - دموکراتیک را فریاد زدن غلط ؟

مجم کنید : قیام کارگران در سنت پترزبورگ پیروز گردیده ؛ استبداد سرنگون شده ؛ دولت موقت انقلابی اعلام گردیده است و کارگران مسلح شادمانه فریاد "زنده باد دولت موقت انقلابی !" - سر داده اند . نوایسکرا شیست هادرکناری ایستاده ، چشمان معموشان را به آسمان دوخته و در حالیکه برسینه های عفیف و بی گناهان می گویند زیر لب می گویند : بار پروردگارا ، ترا شکر می گوئیم که ما مانند این خبیثان نیستیم و لبان خویش را به چنین ترکیب الفاظ نازیبیده ای نهد

لوده ایم ..."

نه رفقا، هزار بار نه! نترسید از اینکه با شرکت، شرکتی پر توان و تابه آخر به همراه بورژوا - دموکراتهای انقلابی در یک انقلاب جمهوریخواهانه خویشن را بیا لائید. در باب خطرات چنین شرکتی مبالغه نکنید؛ پرولتاریای متشکل ما از عهده این خطرات برخواد آمد. کاری که در عرض چند ماه در دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و دهقانان انجام خواهد گرفت بیش از دهها سال کاریست که در جو آرام و خسوف کننده رکود سیاسی انجام میگیرد. اگر پس از نهم ژانویه طبقه کارگر روسیه توانست در شرائط سردگی سیاسی متجاوز از یک میلیون پرولتر را برای عمل پیگیرانه، منضبط و دستجمعی بسیج کند، پس ما با وجود دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک، چندین میلیون شهری و روستائی فقیر را بسیج خواهیم کرد، و انقلاب سیاسی روسیه را پیش در آمد انقلاب سوسیالیستی اروپا قرار خواهیم داد.

مجموعه آثار (انگلیسی)،

و پریود، شماره ۱۴، ۱۲

جلد ۸، صفحات ۳۰۳ - ۲۹۳

آوریل (۳۰ مارس)، ۱۹۰۵

توضیحات

۱- مقاله "دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان" همچنین بصورت جزوه جداگانه توسط کمیته اتحادیه قفقاز حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه-بزرگانهای گرجی، روسی و ارمنی انتشار یافت.
۲- کنگره آمستردام بین الملل دوم از ۱۴ تا ۲۰ اوت ۱۹۰۴ برگزار گردید. مسائل زیر در دستور کار کنگره قرار داشت: ۱- قواعد بین-المللی تاکتیکهای سوسیالیستی؛ ۲- سیاست استعماری؛ ۳- اعتصاب عمومی؛ ۴- سیاست اجتماعی و بیمه کارگران؛ ۵- تراست ها و بیکاری و...

در قطعنامه مربوط به اولین مساله که لنین در اینجا بدان اشاره دارد گفته شده است که سوسیال دموکراسی "نمی تواند در چهارچوب جامعه بورژوازی تصمیم به شرکت در دولت بگیرد". در حالیکه رهبران جناح راست احزاب سوسیال دموکرات علیرغم قطعنامه آمستردام در دولت های بورژوازی شرکت جسته و سیاستی مبتنی بر تقویت دولت بورژوازی و سلطه بورژوازی را در پیش گرفتند؛ و هنوز هم این کار را می کنند. (این توضیح در متن انگلیسی موجود نبوده و از متن فرانسه ترجمه شده است - م)

۳- *Parliamentary Cretinism* - بلاهت پارلمان تارستی. این اصطلاح را لنین برای مشخص ساختن این دیدگاه اپورتونیستی که معتقد بود نظام پارلمانی حکومت قادر مطلق و مبارزه پارلمانی یگانه شکل و تحت هر شرایطی، اصلی ترین شکل مبارزه سیاسی است، بکار می برد.

پیشتگفتار به ترجمه روسی جزوه کائوتسکی :

نیروهای محرکه و

چشم انداز انقلاب روسیه

- درسا میر ۱۹۰۶ نوشته شد در ۱۹۰۷ در جزوه: نیروهای محرکه و

چشم انداز انقلاب روسیه، اثر کائوتسکی بیوسیل

انتشارات: *Novaya Epokha* بجاپ رسید.

- کلیات آثار (انگلیسی)، جلد ۱۱ صفحات ۴۰۸ تا ۴۱۳.

کارگران مترقی روسیه مدتهاست که کائوتسکی را نویسنده

خوشان میدانند، نویسنده ای که نتنها قادیسه تفسیر و

بروراندن آموزشهای تئوریک مارکسیسم انقلابی است، بلکه

همچنین قادیسه آموزش تئوریک را با تحلیل جامعه ای از

فاکتها، در حل مسائل غامض و پیچیده انقلاب روسیه هوشمندانه

بکار بندد. و اکنون که توجه سوسیال - دموکراتها، گاهی حتی

تمام توجه آنها به وراجی بیهوده لیبرالهای بتروفسکا منتر^{۱۹}

و همنوان آگاه یا نا آگاه آنان معطوف شده است، ما کنسون

که در انتظار بسیاری از مردم فوت و فن های حقیر " پارلمانی "

بر مسئله اساسی مبارزه طبقاتی برولتاریا سایه افکنده است،

اکنون که دل سردی اغلب حتی بر اشخاص مانند مستولی شده و مشاعر

فکری و سیاسی آنان را مختل کرده است. اکنون برای سوسیال -

دموکراتهای روس اهمیت بی چندانی دارد که به نظریات کائوتسکی

درباره مسئله اساسی انقلاب روسیه بدقت توجه کنند. این توجه

با بدبیشتری شیوه‌ای که کائوتسکی مسئله را طرح میکند معطوف
شود تا به صرف نظریاتی که ابراز میدارد چرا که کائوتسکی
داناتر از آنست که بمسائل خاص تاکتیکی روسیه، که با آنها
آشنائی مختصری دارد، مفصلاً بپردازد، و آنقدر هم از مسائل روسیه
بیخبر نیست که آنها را ندیده انگاشته بکلی گوئی و یا تکرار
غیر انتقادی اظهارات رایج روز بپردازد.

کائوتسکی بسئوالاتی که بلخانف برای عده‌ای از سویا-
لیستهای خارجی مطرح کرده است، جواب میدهد: «وی در جواب به
این سئوالات - بعبارت بهترهنگامی که از این سئوالات بسد
فرموله شده نکاتی را برمیگزیند که میتواند بحث مفیدی را بین
سویالیستهای تمام کشورهای سبب شود - فروتنانه میگوید:
"در مورد مسائل مربوط به روسیه فکر میکنم در مقام شاگردی رفقا^ی
روس قرار دارم" این اداهای فروتنانه "ژنرال" سویال دموکرات^ی
نیست که با اطوار خرده بورژوازی می آغازد تا با تکبر اشرافی
با بیان دهد: خیر، بهیچوجه. کائوتسکی در حقیقت فقط بآن
سئوالاتی میپردازد که با تحلیل آنها میتواند به سویال
دموکراتهای متفکر روس یا ریهد تا خودشان مسائل مربوط به
شعارها و وظایف مشخص روز را حل و فصل کنند. کائوتسکی نمی-
خواهد ژنرالی با عذکه دستور "بچپ، براست راست" صادر
میکند. او ترجیح میدهد موقعیت رفیقی دور از ما، اما رفیقی

متفکره را اتخاذ کند و بهمان نشان دهد که در کجا باید بدنبال راه حل مشکلاتمان بگردیم .

بلخانوف از کائوتسکی چنین میپرسد: ۱ - "فصلت عام" انقلاب روسیه چیست، بورژوازی یا سوسیالیستی؟ ۲ - روش سوسیال - دموکراتها نسبت به بورژوا - دموکراتها چه باید باعد؟ ۳ - آیا حزب سوسیال دموکرات باید در انتخابات دوما از احزاب مخالف دولت پشتیبانی کند؟

در نگاه اول ممکن است چنین بنظر آید که این سئوالات بسیار با "ظرافت" انتخاب شده اند ولی بقول معروف "ظرافت زیادی مایه شکستن است". در واقع هر کس که کم و بیش مالج و نکته بین باشد فوراً مکاری ظریف را در این سئوالات خواهد دید. مکاری به این دلیل که اولاً این سئوالات نمونه ظریفی از متافیزیک هستند، متافیزیکی که بلخانوف میل دارد با آب و تاب بسیار علیه آن سخنوری کند، لیکن قادر نیست در بحث خود درباره مسائل تاریخی مشخص از آن احتراز جوید. ثانیاً به این دلیل که شخص طرف سئوال رندانه به چهارچوب کوچکی که محدود و محدودتر میگردیده کما نیده میشود.

فقط اشخاص ساده دل و حتی میتوان گفت معصوم عرصه سیاست متوجه نمیشوند که بلخانوف عاقدانه از سئوال پرتی شروع کرده، آهسته ولی پیوسته شخص طرف سئوال را بموقعیتی میکشاند که

که برتشکیل بلوک، با کا دتها صحه بگذارد.

و ادا رکردن طرف بحث بتا ثیدتشکیل بلوک با یک حزب منحص،
بی آنکه نامی از آن حزب برده شود صحبت کردن از یک جنبه انقلابی
بی آنکه بورژوا دموکراسی مخالف خوان از انقلابی تمیز داده شود،
اشاره تلویحی با اینکه بورژوازی ^{بشیوه} خودش مبارزه میکند، یعنی بشیوه^ی
متفاوت با شیوه پرولتاریا، بی آنکه بروشنی و صراحت گفته شود
که این اختلاف واقعاً در چیست، سعی در گرفتار کردن طرف بحث
در تله "قطعنامه آمستردام"^{۲۰} به منظور پنهان داشتن نکات
واقعی مطروحه بین سوسیال - دموکراتهای روس از نظر فرد
خارجی، استنتاج احکام کنکرت مربوط به تاکتیکهای مشخص در
یک وضعیت مشخص - یعنی استنتاج شیوه برخورد به احزاب مختلف
بورژوا دموکرات - از یک عبارت کلی درباره "خصلت عام انقلاب
بجای اینکه خود این "خصلت عام انقلاب روسیه" از تحلیل
دقیق اطلاعات کنکرت در باره منافع و مواضع طبقات مختلف در
انقلاب روسیه نتیجه گردد - آیا تمام اینها مکاری نیست؟
آیا این ریشخند آشکار ماترالیسم دیالکتیک مارکس نیست؟

"یا آری آری، یا نه نه هر چه جز این است مایه شراست" یا این
یا آن، یا انقلاب بورژوائی، یا انقلاب سوسیالیستی، بقیه را میتوان
براحتی بشیوه قیاس از "جواب" اصلی استنتاج کرد.
تمام هنر کائوتسکی در این است که فوراً نکته را دریافته

وبه ریشه اشتباه نهفته در نفس نحوه فرمولبندی این سئوالات میپردازد. وی سرانجام بسئوالات پلخانف بارد نحوه فرمولبندی او از سئوالات پاسخ میدهد. ^{۱۰} کائوتسکی با تصحیح نحوه ای که پلخانف سئوال ها را فرموله میکند، به وی جواب میگوید. هر چه کائوتسکی با متانت و دقت بیشتری طراح پرسشها را تصحیح می کند، انتقاد او از فرمولبندی سئوالات کوبنده تر می گردد. کائوتسکی مینویسد: "خوبست بفهمیم که بسوی اوضاع و مسائل کاملاً نوینی روانیم که هیچیک از الگوهای قدیمی یا آن تطبیق نمیکند".

کائوتسکی با این گفته، در پاسخ به پلخانف، درست به هدف میزند: خلعت عام انقلاب ما بورژوازی است یا سوسیالیستی؟ کائوتسکی میگوید این الگو قدیمی است. سئوال نمیتواند باین صورت مطرح شود، این روش ما رکیستی نیست. ^{۱۱} انقلاب روسیه انقلابی بورژوازی نیست زیرا بورژوازی یکی از نیروهای محرکه جنبش انقلابی کنونی روسیه را تشکیل نمیدهد و انقلاب روسیه انقلابی سوسیالیستی نیست زیرا یقیناً نمیتواند بدیکتا توری پرولتاریا یعنی حکومت پرولتاریا بتنهایی منجر گردد. سوسیال-دموکراتها نمیتوانند در انقلاب روسیه پیروزی برسند و باید بدین منظور کوشش کنند. لیکن پیروزی در این انقلاب نمیتواند پیروزی پرولتاریا بتنهایی، بدون کمک طبقات دیگر، باشد. در این صورت چه طبقه ای، بسبب شرایط عینی انقلاب کنونی، متحد پرولتاریا است؟ هقانان: "فقط بین پرولتاریا و

هفنانان است که در تمام دوره مبارزه انقلابی منافع مشترک
پایدار وجود دارد. *

این اظهارات کائوتسکی تأیید درخشانی است از تاکتیک
های جناح انقلابی حزب سوسیال - دموکرات روسیه یعنی
تاکتیکهای بلشویکها. و این تأیید بسیار ارزشمند است چه
کائوتسکی با کنار گذاشتن سفولات کنکرت و عملی، تمام توجه
خود را در جهت توضیح سیستماتیک اصول عام تاکتیکهای سوسیال -
لیستی در انقلاب ما متمرکز ساخته است. او نشان میدهد که
روش کهنه و مستعمل پلخانف: "انقلاب، انقلابی بورژوازی
است، بنا بر این ما باید از بورژوازی پشتیبانی کنیم" هیچ
ربطی به مارکسیسم ندارد. لذا کائوتسکی اشتباه عمده
اپورتونیسم سوسیال - دموکراتیک ما یعنی منشویسم را که
بلشویکها از آغاز ۱۹۰۵ با آن در حال نبرد بوده اند، درمییابد.
بعلاوه، تحلیل کائوتسکی، که نه عبارات کلی، بلکه از
تحلیل موقعیت و منافع معین آغاز میکند، نتیجه ای را که
بله گویان کادتها در صفوف ما "ناشیانه" مینداختند، تأیید
میکند، این نتیجه را: که بورژوازی روسیه از انقلاب بیس
از ارتجاع میهراسد، که بورژوازی روسیه آزادی سیاسی را به
منظور متوقف کردن انقلاب میخواهد. این را مقایسه کنید با
ایمان ساده لوحانه ای که پلخانف ما به کادتها ابراز داشته

است کسی که ^لشوا لائش بطور نا محسوس و بتدریج مبارزه با بورژوازی
 علیه نظام کهن را با مبارزه علیه مساعی دولت برای درهم
 شکستن جنبش انقلابی یکی گرفته است. ^۱ کائوتسکی برخلاف منشو
 یکها با نظریات کلیشه‌ای شان، ارکان انقلابی و غیر انقلابی
 "دموکراسی بورژوازی" و ورشکستگی لیبرالیسم را فاش ساخته
 و نشان می‌دهد که با رشد استقلال و آگاهی سیاسی دهقانان، لیبرال
 لها ناگزیر و بسرعت به راست خواهند چرخید. برپا ساختن یک
 انقلاب بورژوازی، بوسیله پرولتاریا و دهقانان، علیرغم نا
 پایداری بورژوازی - این اصل اساسی تاکتیک‌های بلشویکی
 از طرف کائوتسکی کاملاً تأیید می‌گردد.

کائوتسکی نشان می‌دهد که در دوره انقلاب کاملاً ممکن است
 که پیروزی نصیب حزب سوسیال - دموکرات شود، و اینکه این
 حزب باید اطمینان به پیروزی را بطرفدارانش القا کند. نتایجی که
 کائوتسکی بآن میرسد جایی برای هر اس منشیکی از پیروزی
 در انقلاب کنونی باقی نمی‌گذارد. کوششهای مضحک پلخانف به
 منظور "جادادن" و غایب انقلاب ما در "قطعنامه آمستردام"،
 بخصوص وقتی که با این گفته روشن و واضح کائوتسکی مقایسه
 شود، خنده دار بنظر میرسد، اینکه: "غیر ممکن است بنحو موفقیت
 آمیزی مبارزه کرد اگر بیش از پیروزی چشم ببوشیم".
 فرق اساسی بین روش کائوتسکی و پلخانف، رهبر

اپورتونیست‌های کنونی ما حتی بیشتر فاحش می‌شود وقتی کاژتو-
تسکی بیان میدارد که: "تصور اینکه" تمام طبقات واحزابی
که برای رسیدن به آزادی سیاسی کوشش میکنند، خیلی ساده
کافیت با یکدیگر همکاری کنند تا بآن برسند" یعنی "صرفاً
سطح سیاسی وقایع را دیدن" . گوئی کاژتو-تسکی مستقیماً بآن
باندکوجک سوسیال دموکرات‌هایی که به لیبرال‌ها پیوسته‌اند
اشاره میکند: پورتوگال، پروکوپویچ، کاسکوا، بوگاچارسکی،
ایزگریف، استرووه و دیگرانی که درست همین اشتباه مورد
اشاره کاژتو-تسکی را مرتکب میشوند (و در این پروسه بلخاند را
نیز به‌مراه خود میکشند) . این واقعیت که کاژتو-تسکی از نوشته
جات این آقایان محترم بی اطلاع است، تازه اهمیت نقایج
تئوریک را بیشتر هم میکند.

لازم به گفتن نیست که کاژتو-تسکی با تز اساسی تمام
سوسیال - دمکرات‌های روس مبنی بر اینکه جنبش دهقانان غیر-
سوسیالیستی است - سوسیالیسم نمیتواند از تولید کوچک
دهقانی برخیزد و غیره - کاملاً موافق است . بحال سوسیال -
رولوسیونرها که مایلند بگویند، آنها هم "با مارکس موافق‌اند"
بسیار مفید خواهد بود اگر در این گفته‌های کاژتو-تسکی تعمق کنند
در خاتمه چند کلمه‌ای در باره "اتورپته‌ها" . مارکسیست‌
ها نمیتوانند موضوع معمول روشنفکر را دیکال را بپذیرند، یعنی

این تجرید شبه انقلابی را که «توریتة مردوداست» • خیر • طبقه کارگر، که در سراسر دنیا مبارزه‌ای بی‌امان را برای رهایی کامل بپیش میبرد، به اتوریتة احتیاج دارد. ولی، البته فقط بهمان ترتیب که کارگران جوان به تجربه‌جنگاوران کهنه کار علیه ستم و استثمارنیا زمندند، تجربه کسانی که اعتصابات بسیاری را سازماندهی کرده اند، کسانی که درست‌های انقلابی بصیراند و دیدسیاسی وسیعی دارند. پرولترهای هرکشورنیا زمتد اتوریتة مبارزه جهانی پرولتاریا میباشند. ما به اتوریتة تئوریسین‌های سوسیال - دموکراسی بین‌المللی نیازمندیم، تا قادر باشیم بخوبی بر فامه و تاکتیکهای حزبمان را درک کنیم • ولی، البته، این اتوریتة هیچ وجه اشتراکی با اتوریتة های رسمی در علوم و در سیاستگری آمرانه بورژوازی ندارد. این اتوریتة، اتوریتة تجربه است، تجربه‌ای که از اشکال متنوع مبارزه در درون صفوف ارتش جهانی سوسیالیسم کسب گردیده است. و با تمام اهمیتی که این اتوریتة در سمت بخشیدن به افق دید مبارزین دارد، در حزب کارگران ادعای این که مسائل عملی و کنکرت خط مشی آنی حزب میتواند توسط کسانی که از دورستی برآتش دارند حل شود، مجاز نیست. روحیه اشتراکی کارگران مترقی آگاه که در هرکشور مستقیماً درگیر مبارزه هستند، همیشه بالاترین اتوریتة در مورد چنین مسائلی باقی

خواهد ماند.

چنین است نظر ما درباره صلاحیت اتوریته عقاید کاتولیکی و پلخانف
آثار تئوریک پلخانف عمدتاً انتقاد و ازنا رودنیکها و ابورتو
نیستها - همواره دستاورد و دانه‌ای برای سوسیال دموکراسی
روسیه باقی خواهد ماند، و هیچ "تعصب فرقه گرایانه" ای
کسی را که "ذره‌ای مفزدر سر" داشته باشد تا آن حد
کور نخواهد ساخت که اهمیت این دستاورد گرانبها را فراموش
و یا انکار کند. لیکن پلخانف ثابت کرده است که بعنوان رهبر
سیاسی سوسیال - دموکراتهای روسیه در انقلاب بورژوازی
روس، بعنوان یک تاکتیسین، کمتر از آنست که مورد انتقاد قرار
گیرد. او در این زمینه چنان ابورتونیم ای از خود نشان
داده است که بحال کارگران سوسیال - دموکرات روس صدها بار
از آنچه ابورتونیم برنشتاین به سرکارگران آلمان آورد،
زیان بارتر است. ما باید با این منی کادت - گونه که پلخانف
طرفدار آنست، پلخانفی که دوباره به امت پروکویچ و شرکا
پیوسته است - پروکویچی که پلخانف خودش در ۱۹۰۰ - ۱۸۹۹
از حزب سوسیال دموکرات اخراج کرده به بیرحمانه ترین
وجهی مبارزه کنیم.

اینکه ابورتونیم تاکتیکی پلخانف منی کامل اصول روش
مارکسیستی است، بوسیله روش استدلال کاتولیکی در مثال

حاضر* به بهترین وجهی نشان داده میشود .

* مقصود اصل مقاله ای است که لنین مقدمه فوقرا بر آن نوشته است .

شیوه برخورد به احزاب بورژوائی

مساله روش برخورد سوسیال دموکراسی به احزاب بورژوائی یکی از مسائل "عام" یا "تئوریک" بشمار میرود؛ یعنی از آن مسائلی است که مستقیماً به هیچ وظیفه عملی مشخصی که در لحظه معینی در مقابل حزب قرار میگیرد، مربوط نمی‌شود. در کنفرانس لندن حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه، منشویک‌ها و بوندیست‌ها مبارزه شدیدی را علیه گنجاندن مسائلی از این قبیل در دستور کار کنفرانس رهبری نمودند و در این کار، متأسفانه، از جانب ترسکی که به هیچیک از دو طرف تعلق ندارد، حمایت شدند. جناح اپورتونیست حزب ما، ماننسد اپورتونیست‌های سایر احزاب سوسیال دموکرات، از دستور کاری "اداری" یا "عملی" پشتیبانی و دفاع مینمودند. آنان از مسائل "کلی و عام" می‌رمیدند و از یاد می‌بردند که، در تحلیل نهایی، تنها سیاستهای کلی و مبتنی بر اصول هستند که سیاستهای واقعی و عملی را تشکیل میدهند. فراموش میکردند که اگر کسی بدون آنکه قبلاً مسائل عام را حل کرده باشد درگیر حل مسائل جزئی گردد، ناگزیر و در هر قدم، بدون آنکه خود تشخیص دهد، با آن مسائل عام "برخورد" خواهد نمود؛ سیاستهای کسی که هر بار با آنها برخورد کور داشته باشد، محکوم به بدترین نوع نوسانها و بی‌اصولیه‌ها است.

بلشویک‌ها برگزاندن چندین "مساله عام" در دستور کار کنفرانس مصر بودند، لیکن موفق شدند تنها یکی از آنها - شیوه برخورد به احزاب بورژوائی - را از تصویب کنفرانس بگذرانند. این مساله نه تنها بین مسائل اصولی که مورد بحث کنفرانس قرار گرفت، بلکه در کار کنفرانس بطور کلی نیز جای اول را به خود اختصاص داد.

به این علت اینطور شد ، و باید میشد ، که منشا حقیقی شاید تمام اختلافات ، و مطمئناً تمام اختلافات اساسی ، همه اختلاف نظرهای موجود در مسائل مربوط به سیاستهای عملی پرولتاریا در انقلاب روسیه ، اختلافی بود که در برآورد ما از شیوه برخورد به احزاب غیر پرولتری وجود داشت . از همان آغاز انقلاب روسیه ، در بین سوسیال دموکرات ها دو دیدگاه اساسی در باب ماهیت انقلاب و نقش پرولتاریا در آن ، پدید آمد . کسی که بدون تأمل در تفاوت این دو دیدگاه اساسی ، در صدد تحلیل اختلافات تاکتیکی درج ۰ ک ۰ س ۰ د ۰ ر ۰ برآید ، خود را به عبث درینسد جزئیات پیش پا افتاده و مسائل جزئی گرفتار کرده است .



وجود دو جریان سوسیال دموکراسی روسیه در رابطه با مساله ارزیابی انقلاب ما و وظایف پرولتاریا در آن ، در همان آغاز سال ۱۹۰۵ از هر جهت روشن شده ، و در بهار آن سال بیان کامل ، دقیق و رسمی خود را یافته بود ، بیان که از طرف سازمانهای مربوطه ، در کنگره سوم بلشویکی ح ۰ ک ۰ س ۰ د ۰ ر ۰ در لندن و در کنفرانس منشویک ها در ژنو ، به رسمیت شناخته شد . بلشویک ها و منشویک ها هر دو ، قطعنامه هائی را مورد بحث و تصویب قرار دادند . اینها قطعنامه هائی است که کسانی که تاریخچه حزیشان یا بخش حزیشان را از یاد برده اند ، یساً کسانی که مایلند از تحلیل سرچشمه های حقیقی اختلاف نظر ها در مورد موضوعات اصولی اجتناب ورزند ، خیلی مایلند نادیده بگیرند . بزعم بلشویک ها ، وظیفه فعال ادامه ، به فرجام رساندن و رهبری انقلاب دموکراتیک برعهده پرولتاریا قرار گرفته است . انجام این وظیفه تنها در صورتی ممکن است که پرولتاریا بتواند توده های خرد بورژوازی دموکرات ، بخصوص دهقانان ، را در مبارزه علیه استبداد و بورژوازی لیبرال خیانتکار ، بدنبال خود بکشد . ناگزیر بودن خیانت بورژوازی را بلشویکها حتی آن موقع ، یعنی حتی پیش از آغاز فعالیت علنی دموکرات - مشروطه طلبان ،

یعنی حزب لیبرالی اصلی، نتیجه گرفته بودند؛ استنتاجی مبتنی بر منافس طبقاتی بورژوازی و وحشت آن از جنبش پرولتری*.

منشویک ها به این دیدگاه گرایش داشتند که بورژوازی نیروی محرکه و تعیین کننده وسعت دامنه انقلاب بورژوازی است. پرولتاریا نمی تواند انقلاب بورژوازی را رهبری کند، بلکه تنها باید نقش اپوزیسیون افراطی را ایفا نماید، و نباید برای بدست گرفتن قدرت تلاش کند. منشویک ها به قاطعانه ترین نحو ایده دیکتاتوری دموکراتیک - انقلابی پرولتاریا و دهقانان را رد میکردند.

در آن زمان، ماه مه ۱۹۰۵ (تنها دو سال پیش)، این اختلاف نظرها ماهیت تئوریک و انتزاعی ناب داشت، چرا که در آن موقع وظیفه عملی آنی ای در مقابل حزب ما قرار نداشت. از این رو، پی گیری این مساله که این اختلافات بعد ها به چه نحو در کار عملی بروز کرد - برای درس آموزی آنهایی که اینهمه مشتاق حذف مسائل انتزاعی از دستور کار کنگره و جایگزین کردن آنها با مسائل عملی "اداری" هستند - بخصوص جالب توجه خواهد بود.

بلشویکها مطرح میکردند که نقطه نظرات منشویکها در واقع سه فساد شعارهای پرولتاریای انقلابی و تنزل آنها به سطح شعارها و تاکتیک های بورژوازی لیبرال - سلطنت طلب خواهد انجامید. در ۱۹۰۵ منشویک ها سخت ترین تلاش خود را برای اثبات اینکه تنها آنان مدافع یک سیاست پرولتری راستینند، و بلشویکها جنبش طبقه کارگر را در بورژوا - دموکراسی تحلیل میبرند، بکار بردند. به این نکته که منشویکها خود به صمیمانه ترین نحو خواستار یک سیاست مستقل پرولتری بودند،

* بلشویک ها معتقد بودند که پیروزی کامل انقلاب تنها در قالب تحقق دیکتاتوری دموکراتیک - انقلابی پرولتاریا و دهقانان میسر است - توضیح لنین

میتوان از قطعه پس‌آموزنده و آتشین زیر در یکی از قطعنامه های آن زمانشان ، صوب کنفرانس منشویکی ماه مه ۱۹۰۵ ، پی برد . قطعنامه میگوید : "سوسیال-دموکراسی به مقابله با دوستان رهاکار خلق ادامه خواهد داد ، با تمام آن احزاب سیاسی که پرچمی لیبرالی و دموکراتیک برمی‌افرازند و از پشتیبانی واقعی مبارزه انقلابی پرولتاریا سر باز می‌زنند ، مقابله خواهد کرد ." برغم تمام این نیت خیر ، تئوریهای نادرست تاکتیکی منشویک ها ، در واقع ، آنان را واداشت استقلال پرولتاری را قربانی لیبرالیسم بورژوازی سلطنت طلب نمایند .

بخاطر آوریم طسی این دو سال انقلاب بلشویک ها و منشویک ها بر سر چه مسائل مجلسی سیاست اختلاف نظر داشته اند ؛ دوما ی بولیگین در پائیز ۱۹۰۵ : بلشویکها طرفدار تحریم بودند ، منشویکها طرفدار شرکت ؛ دوما ی ویت : باز همان ؛ سیاستی که در دوما ی اول (تابستان ۱۹۰۶) باید دنبال میشد : منشویک ها هوادار شعار "یک کابینه مسئول" بودند ، بلشویکها مخالف این ، و هوادار یک کمیته اجرائی مرکب از «چپ ها» ، یعنی سوسیال دموکراتها و تردویکها ؛ انحلال دوما (ژوئیه ۱۹۰۶) : منشویکها شعار "حمایت از دوما بعنوان یک ارگان قدرت برای فراخواندن مجلس موسسان" را پیش کشیدند ، بلشویکها این را بعنوان تحریفی لیبرالی از یک شعار انقلابی رد کردند ؛ انتخابات دومای دوم (پایان سال ۱۹۰۶ ، آغاز سال ۱۹۰۷) : منشویکها از تشکیل "بلوکهای تکنیکی با دموکرات - مشروطه طلبان هواداری میکردند (پلخائف از تشکیل یک بلوک سیاسی با پلاتفرم " دومائی با اختیارات تام" طرفداری میکرد) ؛ بلشویکها مخالف تشکیل بلوک با دموکرات - مشروطه طلبان و طرفدار یک مبارزه انتخاباتی مستقل ، بدر نظر گرفتن امکان تشکیل یک بلوک چپ ، بودند . این شواهد مهم تاریخی از تاریخچه تاکتیکیهای سوسیال دموکراسی در دو سال گذشته را با اختلاف نظرهای اساسی در اصول ، که خطوط عمده آن در بالا ترسیم گردید ، مقابله کنید . فورا مشاهده . خواهید کرد که دو سال انقلاب بر تحلیل عام تئوریک بلشویکها صحه گذارده است .

سوسیال دموکراسی مجبور بود با لیبرالیسم خیانت پیشه مبارزه کند، مجبور بود با تردویک ها و نارودنیک ها "همدست" شود. دوماً دوم با فاطمیت این برتری را، با یک رای اکثریت، تثبیت نمود. نجات خیر منشویکها مبنی بر افشای تمام کسانی که از حمایت مبارزه انقلابی پرولتاریا سر باز میزنند بعنوان دوستان ریاکار خلق، راه جهنم تشکیل بلوک های سیاسی با لیبرالها، تا حد قبول شعارهای آنان، را هموار ساخت.

بر اساس یک تحلیل تئوریک، بلشویکها در ۱۹۰۵ پیش بینی کردند که محور تاکتیکهای سوسیال دموکراسی در انقلاب بورژوازی مساله خیانت پیشگی لیبرالیسم و ظرفیت دموکراتیک دهقانان خواهد بود. تمام اختلافات عملی بعدی بر سر مشی حزب کارگران دقیقاً حول این محور بروز کرده است. سیاست منشویکی اتکا به لیبرالها، در واقع از نظر تاریخی بر پایه غلط تاکتیکهایشان تکوین و تکامل یافته است.

پیش از کنگره وحدت استکهلم در ۱۹۰۶، بلشویکها و منشویکها دو قطعنامه اساساً متفاوت پیرامون احزاب بورژوازی ارائه دادند. قطعنامه بلشویکها سراپا با ایده خیانت پیشگی لیبرالیسم و ایده دیکتاتوری دموکراتیک-انقلابی کارگران و دهقانان عجین بود؛ حقایق و رویدادهای دوره پس از اکتبر (انشعاب بین کادتها و اکتبپرست ها؛ تشکیل "اتحادیه دهقانی" و انجمن های رادیکال روشن فکران، و الخ) صرفاً شواهد تازه ای بودند بر درستی این دو ایده. بلشویکها محتوای طبقاتی انواع عمده احزاب بورژوازی را تحلیل و استخوانبندی طرح انتزاعی پیشین خود را با داده های کنکرت، به قول معروف، پر کردند. منشویکها در قطعنامه - شان برای طرح در کنگره استکهلم با استناد به "بی ثباتی" احزاب مختلف، از تحلیل محتوای طبقاتی این احزاب سر باز زدند. این، عملاً بمعنای شانه خالی کردن از پاسخگویی به اصل مساله بود. این شانه خالی کردن وقتی به وضوح نمایان شد که منشویکها، که در کنگره استکهلم به پیروزی رسیده بودند، خود قطعنامه

پیشنهادیشان درباره مساله شیوه برخورد به احزاب بورژوازی روسیه را پس گرفتند . در بهار ۱۹۰۵ ، يك قطعنامه منشویکی ضرورت افشای تمام لیبرالها و دموکراتهای را که از حمایت مبارزه انقلابی پرولتاریا سر باز میزنند بعنوان دوستان ریاکار خلق ، مطرح میکرد . در بهار ۱۹۰۶ ، این بلشویک بودند ، و نه منشویکها ، که در قطعنامه از ریاکاری يك حزب لیبرالی بخصوص ، د فیکتر بگوئیم حزب دموکرات - مشروطه طلب ، سخن گفتند ؛ در حالیکه منشویکها ترجیح دادند مساله را مسکوت گذارند . در کنگره لندن ، بهار ۱۹۰۷ ، منشویکها ماهیت خود را بازم کاغذ پروردادند ؛ خواست قدیمی پشتیبانی لیبرالها و دموکراتها از مبارزه پرولتاریای انقلابی را بکسی کنار گذاردند . قطعنامه منشویکها (رجوع کنید به پیش نویس آن در "نارودنایا دوما" ، ۱۹۰۷ ، شماره ۱۲ ، سندی بینهایت مهم) بی پرده و با صراحت از "تلفیق" - ساده تر بگوئیم ، سازش دادن - فعالیت های پرولتاریا با فعالیت های بورژوا - دموکراسی بطور کلی ، جانبداری میکرد ؛

نردبان تنزل پله پله : نيات خوب سوسیالیستی و تئوری بد در ۱۹۰۵ ؛ بدون تئوری و بدون نیت در ۱۹۰۶ ؛ بدون تئوری و دارای سیاستی آشکارا اپورتونیستی در ۱۹۰۷ . "تلفیق" سیاست سوسیال دموکراسی با سیاست بورژوا لیبرالی - اینست کلام آخر منشویسم . و بعد از تشکیل بلوک با کادتها ، رای دادن به گلوین ، ملاقاتهای خصوصی با کادتها ، تلاش برای حذف خواست مصادره از لیست خواستهای میرم ما ، و دیگر سیاستهای کهربار منشویکی ، جز این نمیتوانست باشد .

در کنگره لندن سیاست منشویکها در مورد لیبرالیسم شکست کامل خود را تجربه کرد . منشویکها جرات نکردند قطعنامه اولشان را ، به همان صورتیکه در "نارودنایا دوما" (شماره ۱۲) منتشر شده بود ، ارائه دهند ، و آن را حتی بدون آنکه تسلیم کمیسیونسی که در آن پانزده نماینده از هر پنج گروه حزب حضور داشتند

(چهار بلشویک ، چهار منشویک ، دولهستانی ، دولیتوانی و سه عضو بوند) بنمایند ، پس گرفتند . احتمالا شعار " تلفیق " ، یعنی هماهنگ کردن سیاست سوسیالیستی با سیاست لیبرالی ، نه تنها بوندیست ها ، بلکه بسیاری از منشویکها را نیز تاراند . منشویکها پس از آنکه " خود را قدری تر و تمیز کرده " بودند در کمیسیون ظاهر شدند ؛ قطعنامه جدیدی نوشتند و کلمه " تلفیق " را بکلی حذف نمودند و بجای آن عبارت " استفاده پرولتاریا از سایر احزاب برای اهداف خویش " ، برسمیت شناختن تاسیس جمهوری و غیره بعنوان هدفی سیاسی برای پرولتاریا ، را گنجانند . برای همه کاملاً واضح بود که منشویکها اینجامه پرزوق و برق را آگاهانه و برای پوشاندن همان سیاست " تلفیق " به تن کرده اند . نتیجه عملی که از قطعنامه عاید میشد همان بود - " داخل شدن در توافق هایی با آن احزاب (با لیبرالها و نارودنیکها هر دو) در موارد مشخص و جداگانه " . از پانزده عضو کمیسیون تنها چهار نفر - فقط منشویکها ! - به قبول چنین قطعنامه ای بعنوان مبنای بحث کنگره رضایت دادند . شکستی از این کامل تر برای سیاست منشویکی ممکن نبود . قطعنامه بلشویکها در کنگره بعنوان مبنا ، و پس از اضافه شدن چند اصلاحیه جزئی به آن ، با ۱۵۸ تا ۱۶۳ رای در مقابل کمی بیش از صد رای (۱۰۶ در یک مورد) و بین ده تا بیست رای متنع ، کلاً به تصویب کنگره رسید . پیش از آنکه به تحلیل نقطه نظرات اساسی این قطعنامه و اهمیت اصلاحیه های پیشنهادی منشویکها بپردازیم ، باید به پیش آمد دیگری که وقتی قطعنامه در کمیسیون مورد بحث بود اتفاق افتاد و خالی از لطف هم نیست اشاره نمائیم .

تعداد پیش نویس هایی که تسلیم کمیسیون شده بود سه تا بود و نه دو تا - پیش نویس بلشویکها ، منشویکها و لهستانی ها . لهستانی ها در آراء اساسی خود با بلشویکها توافق نظر داشتند ، اما نحوه قطعنامه ما را که از هر دسته ای از احزاب تحلیلی جداگانه بدست میداد ، رد میکردند . آنها این را صرفاً یک

تمرین ادبی و قطعنامه ما را دست و پاگیر میدانستند . لهستانی‌ها پیش نویس خود را بصورت يك فرمولبندی خلاصه ، متشکل از دو اصل سیاست پرولتری نسبت به احزاب بورژوازی تنظیم کرده بودند ؛ ۱- حفظ هیت طبقاتی پرولتاریا در تمایز از تمام احزاب دیگر ، به جهت اهداف سوسیالیستی اش ، صرف نظر از اینکه آن احزاب دیگر تا چه حد انقلابی و یا تا چه حد قاطعانه جمهوریخواه ممکن است باشند ؛ ۲- اتحاد با احزاب تردویکی علیه استبداد و خیانت لیبرالیسم .

در اینکه این دو نقطه نظر مهم مطروحه در قطعنامه لهستان مساله مورد بحث را بنحواحسن در بر میگردد جای شک نیست . در این نیز جای بحث نیست که طرح ارائه رهنمون مجمل و مشخص به پرولتاریای همه ملیت های روسیه ، ببدون پرداختن به بحثی "جامعه شناسانه " پیرامون انواع مختلف احزاب ، طرح بسیار جذابی است . مع الوصف ، تجربه نشان داد که کنگره بر پایه قطعنامه لهستان نمیتوانست به راه حل کامل ، روشن و قطعی مساله دست یابد . بسیاری رد منشویسم لازم بود نظر قطعی سوسیال دموکراسی نسبت به احزاب مختلف به تفصیل بسیار روشن گردد ، در غیر اینصورت جایی برای ابهام می ماند .

منشویکها و بوندیست ها برای آنکه از فرصتی که چنین ابهامی به آنها میداد استفاده کنند ، فوراً بر قطعنامه لهستان ، در حالیکه هنوز در کمیسیون بود ، چنگ انداختند . در کمیسیون قطعنامه لهستان با هفت رای (چهار منشویک ، دو لهستانی ، و یک بوندیست) در مقابل هفت رای (چهار بلشویک ، دو لیتوانی و یک بوندیست ؛ عضوانزدهم کمیسیون یا رای ممتنع داد و یا غایب بود) بعنوان مبنا پذیرفته شد . آنوقت بود که کمیسیون شروع به وصله کردن چنان "اصلاحیه ها"ی به قطعنامه لهستان نمود که قطعنامه بکلی تحریف و غیر قابل تشخیص گردید . حتی اصلاحیه ای در مورد مجاز بودن توافقاتی "تکنیکی" با لیبرالها به تصویب رسید . طبیعتاً لهستانی ها پیش نویس شان را پس از آنکه بوسیله

منشویکها مُثله شده بود پس گرفتند . معلوم شد که علاوه بر لهستانی ها ، نه منشویکها از ارائه چنین پیش نویسی به کنگره راضیند و نه بوندیست ها . کار کمسیون تقاما به هذر رفت و کنگره مجبور گردید به پیش نویس بلشویکها کسه بعنوان مبنای قطعنامه کنگره پذیرفته شده بود رای بدهد .

حال ممکن است این سوال پیش آید که : اصولا اهمیت اینکسه کنگره پیش نویس بلشویکها را بعنوان مبنا پذیرفته است در چیست ؟ نکات اساسی در تاکتیکهای پرولتری چه بود که کنگره را برای پذیرش قطعنامه بلشویکها بسیج کرد و به رد قطعنامه منشویکها رهنمون گردید .

با مطالعه دقیق دو پیش نویس براحته میتوان دو نکته از این دست را در آنها تشخیص داد . اولاً ، قطعنامه بلشویکها نقدی سوسیالیستی از احزاب غیر پرولتری ارائه میدهد . ثانیاً ، قطعنامه بلشویکها که محتوای کاملاً روشن و مشخصی به مفهوم "رهبر" انقلاب میبخشد و نشان میدهد که با چه کسی ، علیه چه کسی و تحت چه شرایطی میتوان "هدست" شد ، تعریف دقیقی از تاکتیکهای پرولتری در انقلاب کنونی بدست میدهد .

صب اساسی قطعنامه منشویکها در اینست که نه این يك را بدست میدهد و نه آن دیگری را ، و با تو خالی بودنش درها را بروی اپورتونیسم ، یعنی ، در تحلیل نهائی ، بروی اینکه سیاست لیبرالی جایگزین سیاست سوسیال دموکراسی شود ، کاملاً باز میکند . کافیهست به نقد سوسیالیستی منشویکها از احزاب غیر پرولتری نظری بیندازیم . نقد آنها به این شرح است : "شرایط اجتماعی - اقتصادی و موقعیت تاریخی که این انقلاب (انقلاب ما) بر بستر آن به پیش میرود ، مسد راه رشد جنبش بورژوا - دموکراسی بوده ، در يك قطب ایجاد بی تصمیمی در مبارزه و توهماتی در زمینه امحای نظام کهن بشیوه مسالمت آمیز و مشروطه طلبانه میکند ،

و در قطب دیگر ایجاد توهّمات انقلابیگریانه خرده بورژوازی و اتوپی های ارضی^{۲۰}

اولا ، آنچه در پیش روی داریم قطعنامه ایست درباره احزاب بدون آنکه نام احزاب را ذکر کند . ثانیا ، قطعنامه ایست که تحلیلی از محتوای طبقاتی این "قطب ها"ی مختلف بورژوا-دموکراسی بدست نمیدهد . ثالثا ، این قطعنامه به تعیین چگونگی برخورد طبقات مختلف به "انقلاب ما" حتی اشاره ای هم نمیکند . با جمع بندی همه این معایب و کمبود ها میتوان گفت که تئوری مارکسیستی مبارزه طبقاتی از این قطعنامه غیث زده است .

این منافع اساسی طبقات مختلف جامعه بورژوازی نیست که انواع مختلف احزاب بورژوازی را بوجود می آورد ؛ این منافع طبقاتی نیست که موجب پیدایش توهّمات مسالمت آمیز یا "تغایلات آرامش طلبانه" در برخی و "انقلابیگری" در سایرین میشود . قطعا خیر ! این يك نوع شرایط ناشناخته اجتماعی - اقتصادی و شرایطی تاریخی است که سد راه رشد جنبش بورژوا-دموکراسی بطور کلی میگردد . و به این ترتیب دو گرایش متضاد آرامش طلبانه^{۲۱} سرمایه و انقلابیگریانه^{۲۲} موزیک ، نه برخاسته از موقعیت بورژوازی و دهقانان در يك جامعه سرمایه داری در حال رها شدن خود از نفوذ الیسم ، که نتیجه يك نوع شرایط ، نتیجه موقعیت "انقلاب ما" بطور کلی است . ماده بعدی قطعنامه حتی میگوید که : "این گرایشات منفی سد راه بسط انقلاب ، در لحظه کنونی آرامش موقت" با شدت بیشتری "بروز میکند" .

این يك نظریه مارکسیستی نیست ، بلکه نظریه ای لیبرالی است که ریشه های گرایشات مختلف را در روای منافع طبقات جستجو میکند . این قطعنامه يك "کادت چپ" است نه يك سوسیالیست . افراط گرایی هر دو قطب محکوم شده است ؛ هم اپورتونیزم کادتها و هم انقلابیگری نارودنیکها محکوم و به این ترتیب چیزی بین این دو ستوده شده است . انسان ناگزیر متحیر از خود میپرسد که آیا ما با سوسیالیست های خلقی که در پی حد وسط طلائی ما بین کادتها و "سوسیالیستهای انقلابی" ^{۲۳}

هستند روبرو نیستیم ؟

اگر منشویکهای ما از تئوری مارکسیستی مبارزه طبقاتی دور نشده بودند ، پی میبردند که مواضع طبقاتی مختلف بورژوازی و دهقانان در مبارزه علیه "نظام کهن" خود وجود انواع مختلف احزاب - لیبرال در یک طرف و نارودنیک در طرف دیگر - را توضیح میدهد . اینهمه احزاب ، گروه ها ، سازمانهای سیاسی که با تفاوتهای بیش و کم در طول انقلاب روسیه بوجود آمده اند ، همواره و ناگزیر (بااستثنا احزاب ارتجاعی و حزب پرولتاریا) جذب یکی از این دو نوع حزب میکردند . چنانچه خود را به برشمردن صرفا "دو قطب" یک جنبش بورژوا - دموکراسی واحد محدود کنیم ، در واقع چیزی جز توضیح واضحات ارائه نداده ایم . همیشه و در همه چیز دو حد افراطی ، "دو قطب" میتوان یافت . در هر جنبش اجتماعی ، و به هر وسعتی که باشد ، همواره این "قطب ها" و همواره یک حد وسط کم و بیش "طلائی" وجود دارد . این نحو خصلت نفاشی بورژوا - دموکراسی ، بجای آنکه این حکم مارکسیستی را به تحلیل طبقاتی انواع مختلف احزاب در روسیه بسط دهد ، آن را به عبارتی تو خالی تنزل میدهد . این نقد سوسیالیست احزاب بورژوائی نیست که منشویکها ارائه میدهند ، چرا که اطلاق نام بورژوا - دموکراتیک به تمام احزاب اپوزیسیون ، به تمام احزاب غیر پرولتری ، ابداع نشانه ارائه یک نقد سوسیالیستی نیست . اگر نشان ندهید که منافع چه طبقاتی و چه منافع خاصی در تعیین ماهیت احزاب مختلف و سیاستهایشان در حال حاضر نقش غالب دارند ، در واقع این مارکسیسم نیست که به کار بسته اید ، و با کار خود ، در واقع ، تئوری مبارزه طبقاتی را رد کرده اید . بنابراین واژه "بورژوا - دموکراتیک" ، آنطور که شما آن را بکار میبرید ، چیزی جز ابراز احترامی افلاطونی به مارکسیسم نیست ، زیرا کاربرد شما از این واژه با نشان دادن اینکه فلان نوع لیبرالیسم یا دموکراسی با فلان منافع اقشار معینی از بورژوازی رابطه دارد ، همراه نیست .

جای شکفتی نیست که لیبرالهای ما، از "حزب اصلاحات دموکراتیک" و کادتها گرفته تا گروه غیر حزبی "بززاگلاچنا" وابسته به نشریه "تاواریش"، با مشاهده نحوه ای که منشویکها مارکسیسم را بکار میگیرند، مشتاقانه بر "ایده" زیانبخش بودن دو حد افراطی اپورتو نیسم و انقلابیگری در جنبش دموکراتیک چنگ می اندازند - زیرا که این اصلا ایده ای نیست، یک توضیح واضحات پیش پا افتاده است. واضح است که این واژه "بوزوا دموکراسی" نیست که لیبرال را می ترساند. چیزی که او را می ترساند افشای این مطلب است، در انظار مردم، که حرف ها و برنامه های لیبرالی سرانجام در خدمت چه منافع مادی و منافع مادی دقیقا کدام طبقات دارا، قرار میگیرد. مساله بر سر این است و نه واژه "بوزوا - دموکراسی"؛ آن کسی تئوری مبارزه طبقاتی را به تحلیل خود بسط میدهد که، در عمل، امروز خصلت بوزووائی یک حزب را نشان دهد، و نه آن کسی که واژه "بوزوا - دموکراسی" را دائما و برای محافظت خود، مثل وقتی که برخورد صلیب میکند، تکرار میکند.

اگر مقوله "بوزوا - دموکراسی" معنایش صرفا محکوم کردن هر دو قطب اپورتو نیسم و انقلابیگری باشد، در اینصورت مقوله ایست که تئوری مارکسیستی را به سطح جمله پردازی تو خالی و پیش پا افتاده لیبرالی تنزل میدهد. تکرار می کنیم که لیبرال از یک چنین کاربرد این مقوله هراسی ندارد، چرا که این عمل است که او را می ترساند نه حرف. ممکن است به قبول واژه ای که، در نظراو، ناخوشایند است و از آن "پسوی گند مارکسیسم" بشام میرسد تن دهد. اما نه لیبرال و نه "روشن فکر" "تاواریش"، که ادای برنشتاینی ها را در می آورد، هیچک به قبول این نقطه نظر که او، کادت، بیانگر منافع آن بوزووائی است که دارد انقلاب را به این و آن می فروشد، تن نخواهند داد. گروه "بززاگلاچنا"؛ پروکوپویچ ها، کوسکوها، کادت ها و سایرین دقیقا به این دلیل دو دستی بر ایده پشتیبانی از منشویسم چنگ می اندازند که بسط منشویکی مارکسیسم عبارتست از تنزل آن به عباراتی تو خالی و بی معنا و خالی از تعهد. مارکسیسم منشویکی مارکسیسمی است با برش

مجدد و قالب تن لیبرالیسم پرژواکی *

و به این ترتیب عیب اول موضع منشویکها روی مساله کنونی در عجز آنها از ارائه نقدی واقعا سوسیالیستی از احزاب غیر پرولتری است. در حقیقت، منشویسم از تئوری مارکسیستی مبارزه طبقاتی فاصله میگیرد. کنکره لندن نقطه پایان این انحراف تئوریک و سیاسی سوسیال دموکراسی بود.

عیب دوم آن این است که منشویسم در واقع سیاست مستقل پرولتاریا در انقلاب کنونی را باز نشناخته، هیچ تاکتیک مشخصی به پرولتاریا ارائه نمیدهد. از افراط کرائی هر دو قطب اپورتونیسم و انقلابیگری بهره‌نیزد. این است یکی از فرامین منشویسم آنچنانکه در قطعنامه شان آمده است. گاه به گاه توافقهائی بالیبرالها و دموکراتها به انجام رسانید. این یکی از فرامین آنهاست. سیاستهای خود را با سیاستهای لیبرالها و دموکراتها تلفیق (سازش) دهید. این سومین فرمان منعکس در "نارودنایا دوما" و قطعنامه آن زمان منشویکها است. سومین فرمان را پاک کنید بطوری که اثری هم از آن بجا نماند؛ آمال و خواستهائی را اضافه کنید. سیاستهای پرولتاریا باید مستقل باشد، خواست جمهوری را هم بیفزائید (همانگونه که منشویکها در کنکره لندن افزودند) - از این طرق به هیچوجه نمیتوانید از شر دومین عیب اساسی منشویسم خلاصی یابید. استقلال سیاستهای پرولتری نه با نوشتن کلمه "مستقل" در جای خود مشخص میشود و نه با بردن اسم جمهوری؛ سیاستهای پرولتری صرفا با تعیین دقیق راهی حقیقتا مستقل مشخص میگردد. و این چیزی است که منشویسم ارائه نمیدهد.

وجود مرزندی یعنی طبقات در حال حاضر، ما را در مقابل مبارزه ای بین دو گرایش قرار میدهد: لیبرالیسم میکوشد انقلاب را متوقف کند، و پرولتاریا میکوشد آنرا به اوج رساند. اگر پرولتاریا از این گرایش لیبرالیسم بی خبر باشد، اگر پرولتاریا بر وظیفه اش که درگیر شدن در مبارزه ای مستقیم علیه لیبرالیسم است آگاه

نباشد ، اگر برای رهانیدن دهقانان دموکرات از نفوذ لیبرالیسم مبارزه نکند ، آنوقت سیاستهای پرولتاریا فی الواقع مستقل نیست . چیزی که منشویکها به آن رسمیت میبخشند دقیقاً همین سیاستهای غیر مستقل است ؛ معنا و اهمیت پذیرش امکان توافقیهای گاه به گاه ، بدون مشخص کردن خط کلی این توافقیها ، بدون مشخص کردن خط فاصلی که این دو تاکتیک را در انقلاب ما از هم جدا میکند ، هم در همین است : "توافقیهای گاه به گاه " ، فرمولی که در واقع برای پرده پوشی تشکیل بلوک با کادتها بکار میآید ، "دومانی با اختیارات تام" و کابینه مسئول ، عبارت دیگر کل سیاست وابسته کردن حزب کارگران به لیبرالیسم . در موقعیت تاریخی کنونی مساله سیاست مستقل حزب کارگران به هیچوجه نمیتواند مطرح باشد ، اگر آن حزب وظیفه مستقیم مبارزه در راه پیشبرد و به فرجام رساندن انقلاب را در مقابل خود قرار ندهد ، اگر آن حزب برای نفوذ در دهقانان دموکرات ، علیه استبداد و لیبرالیسم هر دو ، مبارزه نکند . موقعیت تاریخی انقلاب بورژوا - دموکراتیک در اروپا در آغاز قرن بیستم چنان است که اتخاذ هر سیاست دیگری از جاسنسب سوسیال دموکراسی در واقع معنایی جز تسلیم به سیاستهای لیبرالی نخواهد داشت .

تصویب قطعنامه بلشویکها در باره احزاب غیر پرولتری در کنفرانس لندن ، نشان میدهد که حزب کارگران هرگونه انحرافی از مبارزه طبقاتی را مردود شمرده و در حقیقت بر نقد سوسیالیستی احزاب غیر پرولتری و وظایف انقلابی مستقل پرولتاریا در انقلاب کنونی وقوف کامل دارد .

رد اصلاحیه های منشویکی ، به این وقوف اعتبار بیشتری میبخشد .

کلیات آثار (انگلیسی) ، جلد ۱۲
صفحات ۵۰۰ - ۴۸۹

سخنرانی درباره شیوه برخورد به احزاب

بورژوازی، در کنگره پنجم "ح.ك.س.د.ر." (۴)

۱۲ (۲۵) مه ۱۹۰۷

مساله چگونگی برخورد ما به احزاب بورژوازی، محور اصلی آن اختلاف نظرهای اصولی است که مدت‌هاست سوسیال دموکراسی روس را به دو اردوگاه تقسیم نموده است. حتی قبل از اولین موفقیت‌های عمده انقلاب، یا حتی قبل از انقلاب - البته اگر چنین توصیفی در مورد نیمه اول سال ۱۹۰۵ جایز باشد - دو نقطه نظر مشخص در مورد این مساله وجود داشت. بحث بر سر ارزیابی انقلاب بورژوازی روسیه بود. دو گرایش موجود در سوسیال - دموکراسی بر سر اینکه این انقلاب، انقلابی بورژوازی است توافق داشتند. اما چگونگی درک آنها از این مقوله، و ارزیابی نتایج سیاسی و عملی که از آن منتج میشد، دو گرایش را از یکدیگر جدا میساخت. يك شاخه سوسیال دموکراسی - منشویک‌ها - این مفهوم را چنین تعبیر میکردند که بورژوازی نیروی محرکه انقلاب بورژوازی بوده و پرولتاریا تنها میتواند موضع يك "پوزسیون افراطی" را اشغال کند. پرولتاریا نمیتواند وظیفه پیشبرد انقلاب بطور مستقل، و یا رهبری آنرا بعهده گیرد. این اختلاف نظرها، بخصوص در مشاجرات پیرامون مساله دولت موقت (و عبارت دقیق تر، اینکه آیا سوسیال دموکرات‌ها باید در يك دولت موقت شرکت کنند یا نه) که در سال ۱۹۰۵ در گرفت، به اوج خود رسید. منشویک‌ها متکراین بودند که سوسیال دموکرات‌ها مجازند در يك دولت موقت انقلابی شرکت جینند، عمدتاً به این دلیل که آنها بورژوازی را بعنوان نیروی محرکه یا رهبر انقلاب بورژوازی در نظر میگرفتند. قطعنامه منشویک‌های قزاقستان (۱۹۰۵)، که ایسکرای جدید نیز بر آن صحه گذاشت، بیان گهای این نقطه نظر بود. این قطعنامه

صریحا اعلام میکرد که شرکت سوسیال - دموکراسی در یک دولت موقت انقلابی ممکن است بورژوازی را برماند ، و لاجرم دامنه انقلاب را کاهش دهد . این اظهارات نشانه قبول صریح این نقطه نظر است که در انقلاب بورژوائی پرولتاریا نمیتواند و نباید از بورژوازی فراتر رود .

نظر بلشویک ها مخالف این بود . آنها بدون هیچ ابهامی معتقد بودند که انقلاب ما در محتوای اجتماعی و اقتصادی خود انقلابی بورژوائی است . این بدان معناست که اهداف انقلابی که اینک در روسیه در جریان است ، از چهار چوب جامعه بورژوائی فراتر نمیرود . حتی ^{۱۰} « ملترین پیروزی ممکن انقلاب کنونی - به عبارت دیگر دستیابی به دموکرات ترین جمهوریهایی ممکن و مصادره تمام املاک اربابسی توسط دهقانان - به هیچوجه بر ارکان نظام اجتماعی بورژوائی تاثیری نمیگذارد . مالکیت خصوصی بر وسائل تولید (یا زراعت شخصی بر زمین ، صرفنظر از اینکه مالک حقوقی آن کیست) ، و اقتصاد کالایی بر جای خواهند ماند . تضادهای جامعه سرمایه داری - و مهمترین آنها تضاد کار مزدی و سرمایه - نه تنها باقی خواهند ماند ، بلکه حادثه ریشه دارتر شده و به گونه ای گسترده تر و خالص تر بسط خواهند یافت .

هیچ مارکسیستی نباید در این مورد مطلقا هیچگونه تردیدی داشته باشد . اما از این به هیچوجه نمیتوان نتیجه گرفت که بورژوازی نیروی محرکه و یا رهبر انقلاب است . چنین استنتاجی در حکم به ابتذال کشیدن مارکسیسم و نشان دهنده عجز در درک مبارزه طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی خواهد بود . واقعیت اینست که انقلاب ما در زمانی به وقوع می پیوندد که پرولتاریا شروع کرده است تا خود را به مثابه طبقه ای مشخص و متمایز بسازد و در یک تشکیلات مستقل طبقاتی متحد گردد . در این شرایط پرولتاریا از تمامی دستاوردهای دموکراسی و از هر گامی که بسوی آزادی برداشته شود بمنظور تقویت شکل طبقاتی خود علیه بورژوازی ،

سود خواهد جست . از اینسرو بورژوازی ناگزیر تلاش خواهد کرد لبه های تیز انقلاب را کُند کند ، اجازه ندهد انقلاب به اوج خود برسد ، به پرولتاریا فرصت ندهد مبارزه طبقاتی خویش را بلا مانع به پیش راند . تخاصم (آنتاگونیسم - م) موجود میان بورژوازی و پرولتاریا ، بورژوازی را وادار میسازد تا برخی از ابزارها و نهاد های رژیم کهنه را ، برای استفاده از آنها علیه پرولتاریا ، حفظ کند .

بنابراین ، دردوره عظیم ترین غلیانهای انقلابی ، تازه حداکثر عمری است که بین انقلاب و ارتجاع نوسان میکند (و نه از روی تصادف ، بلکه از روی ضرورت و تحت فشار منافع اقتصادی خود) . از اینرو بورژوازی نمیتواند رهبر انقلاب ما باشد .

صفت مشخصه عمده انقلاب حاضر حاد بودن مساله ارضی است . این مساله در روسیه نسبت به هر کشور دیگری با شرایط مشابه ، حادتر است . با اصطلاح اصلاحات دهقانی سال ۱۸۶۱ چنان نا پیکرانه و غیردموکراتیک صورت گرفت که ارکان بنیادی حاکمیت زمینداران خود را دست نخورده باقی ماند . به این دلیل مساله ارضی ، یعنی مبارزه دهقانان علیه ملاکین بر سر زمین ، به یکی از سنگ محک های انقلاب حاضر بدل گشت . این مبارزه برای زمین ، ناگزیر توده های وسیع دهقانی را به انقلاب دموکراتیک میکشاند ، چرا که فقط دموکراسی است که میتواند ، با تفوق بخشیدن به دهقانان در حکومت ، به آنان زمین بدهد . پیروزی دهقانان مستلزم نابودی کامل نظام ملاکسی است .

یک چنین مرز بندی نیروهای اجتماعی ، ناگزیر این نتیجه گیری را ایجاب میکند که بورژوازی ، نه میتواند نیروی محرکه انقلاب باشد ، و نه رهبر آن . تنها پرولتاریا قادرست انقلاب را به فرجام ، یعنی به پیروزی کامل برساند . لکن این پیروزی تنها در صورتی قابل حصول است که پرولتاریا موفق شود بخش عظیمی از دهقانان را به

دنبال خویش بکشاند . پیروزی انقلاب حاضر در روسیه صرفاً در قالب تحقق دیکتاتوری دموکراتیک - انقلابی پرولتاریا و دهقانان میسر است .

صحت کامل این نحوه طرح مسأله را ، که به اوایل سال ۱۹۰۵ بر میگردد - منظور کنگره حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه در بهار سال ۱۹۰۵ است - وقایعی که در تمام مراحل مهم انقلاب روسیه رخ داده ، به اثبات رسانده است . نتیجه - گریه‌های تشویش‌ناک ما ، در عمل در جریان مبارزات انقلابی ، به اثبات رسید . در اکتبر سال ۱۹۰۵ ، در اوج انقلاب ، پرولتاریا پیشاپیش حرکت میکرد ، بورژوازی متزلزل بود و نوسان میکرد ، و دهقانان املاک اربابی را ویران میکردند . در تمام ارگانهای جنبشی قدرت انقلابی (شوراهای نمایندگان کارگران ، شوراهای نمایندگان دهقانان و سربازان و الخ) نمایندگان کارگران شرکت‌کنندگان اصلی بودند و در پشت سرشان پیشروترین اقشار بها خاسته دهقانی قرار داشت . در زمان دومسای اول ، دهقانان پودرنیک گروه دموکرات " تردویک " تشکیل دادند که چپ تر ، بمعبارت دیگر انقلابی تر ، از لیبرالها یعنی کادتها بود . در انتخابات دومای دوم ، دهقانان لیبرالها را یکسره شکست دادند . پرولتاریا در حالیکه دهقانان کم و بیش قاطعانه به دنبالش در حرکت بودند ، علیه استبداد و علیه لیبرالهای متزلزل به پیش میراند .

اکنون باید به پیش‌نویس قطعنامه هائی که در دست داریم بپردازیم . اختلاف نظر هائی که شرح دادم در تضاد موجود بین قطعنامه های بلشویک ها و منشویک ها کاملاً منعکس است . پیش‌نویس بلشویک ها بر پایه تعیین محتوای طبقاتی انواع عده احزاب بورژوائی استوار است . ما برای کنگره وحدت در استکلام نیز قطعنامه خود را بطریقی مشابه این تنظیم نمودیم . در آن قطعنامه سه نوع عده از احزاب بورژوائی مشخص شده بود : اکثریت ها ، لیبرال ها ، و دهقانان دموکرات (که در آن زمان هنوز مشخص و متمایز نشده بود و لغت " تردویک " در فرهنگ سیاسی روسیه وجود نداشت) . قطعنامه امروز ما

همان استخوانبندی قطعنامه استکهلم را حفظ کرده و در آن تنها اصلاحاتی بعمل آمده است . سیر وقایع بر نظریه های اساسی آن تا به آن حد صحت گذارده که تنها چند تغییر بسیار کوچک لازم بود تا تجارب حاصله در دوما اول و دوم را نیز آنطور که باید در برگیرد .

قطعنامه پیشنهادی منشویک ها در کنگره وحدت نه هیچگونه تحلیلی از انواع احزاب بورژوازی بدست میداد و نه از محتوای طبقاتی آنها . قطعنامه عاجزانه مطرح میکرد که : " احزاب بورژوا - دموکرات در روسیه تازه در حال شکل گیری اند ، و بنابراین هنوز وقت لازم برای آنکه خصلت احزابی با ثبات را بیابند نداشته اند ، و اینکس : " در لحظه تاریخی کنونی در روسیه احزابی وجود ندارند که بتوانند یک دموکراسی پیگیر و یک خصلت انقلابی را توأم در خود بپروانند " . آیا این بیانیۀ عاجزانه ای نیست ؟ آیا این انحراف از وظایف مارکسیستی نیست ؟ بیرون از صفوف پرولتاریا ثبات مطلق احزاب یا دموکراسی کاملاً " پیگیر " هرگز وجود نخواهد داشت . معذالک این وظیفه ماست که ریشه های طبقاتی تمام احزابی را که در صحنه تاریخ ظاهر میشوند بر ملا کنیم . و قطعنامه ما نشان میدهند که این امر هست کاملاً شدنی . سه نوع حزبی که در این قطعنامه مشخص شده اند ، طی تمام یکسال انقلاب ، احزابی بوده اند بقدر کافی " با ثبات " ، همانطور که من با استفاده از مثال دوما اول و دوم هم اکنون نشان داده ام . آنچه بی ثباتیش به اثبات رسیده است نقطه نظر منشویک هاست . قطعنامه فعلی آنها در مقایسه با پیش نویس سال گذشته شان گامیست بسیار بزرگ به عقب . اجازه بدهید این قطعنامه را که در شماره ۱۲ " نارودنایا دوما " به چاپ رسید (۲۴ مارس ۱۹۰۷) مورد بررسی قرار دهیم . در مقدمه آن اشاره شده است : اولاً به " چندین وظیفه مشترك " بین دموکراسی پرولتری و بورژوازی ؛ ثانیاً به اینکه پرولتاریا باید " فعالیتهايش را با فعالتهای دیگر طبقات و گروه های اجتماعی تلفیق کند " ، ثالثاً ، میگوید در کشوری که دهقانان غالبند و دموکراسی شهری ضعیف است ،

پرولتاریا " به نیروی جنبش خود ، کل بورژوا - دموکراسی کشور را به جلو میراند " ؛ رابعا ، میگوید که " جنبش دموکراتیک کشور هنوز تجلی نهایی خود را در گروهبندی کنونی احزاب بورژوازی نیافته است " ، میگوید که این منعکس کننده " رئالیسم " (واقع بینی - م) و عدم آمادگی بورژوازی شهری برای مبارزه از یکطرف ، و " توهمات انقلابیگرایانه خرده بورژوازی و اتمی های ارضی " دهقانان ، از طرف دیگر ، است . این بود مقدمه قطعنامه مزبور . حال نظری بیندازیم به نتایج گرفته شده ؛ اولین نتیجه ای که گرفته شده این است که پرولتاریا درحالی که سیاست مستقلی را دنبال میکند ، میبایست علیه اپورتونیسم و توهمات مشروطه طلبانه یکی ، و توهمات انقلابیگرایانه و پررژه های اقتصادی ارتجاعی دیگری هردو ، مبارزه نماید . دومین نتیجه این است که لازم است " فعالیتهایمان را با فعالیتهای احزاب دیگر " تلفیق کنیم .

يك چنین قطعنامه ای به هیچيك از سوالاتی که هر مارکسیستی که در پی تعیین چگونگی شیوه برخورد حزب کارگران به احزاب بورژوازی باشد ، موظف است از خود بکشد ، جواب نمیدهد . این سوالات کلی کدامند ؟ اول از همه اینکه ضروری است ماهیت طبقاتی احزاب تعیین شود . پس از آن لازم است مرزبندیهای اساسی موجود در بین طبقات مختلف در انقلاب کنونی بطور کلی ، را برای خود روشن نمائیم ، یعنی آنکه روشن نمائیم منافع این طبقات در چه رابطه ای با ادامه یا بسط انقلاب قرار دارد . و بعد لازم است که از طبقات بطور کلی به سراغ نقش امروزی احزاب مختلف یا گروههای مختلف احزاب برویم . و بالاخره ، لازم است راجع به سیاست حزب کارگران در مورد این مسأله رهنمودهای عقلی بدست دهیم .

در قطعنامه منشویک ها اثری از این نیست . قطعنامه آنها چیزی جز فرار از پاسخ گفتن به این سوالات دربر ندارد ، و آنهم فراری که با توسل جستن به کلی بافی در باره " تلفیق " سیاست پرولتاریا با سیاست بورژوازی صورت میگیرد . حتی يك

کلمه درباره اینکه این "تلفیق" چگونه و دقیقاً با کدام احزاب بورژوا-دموکراتیک باید انجام گیرد، گفته نشده است. این قطعنامه ای است دربارهٔ احزاب اما بدون احزاب. این قطعنامه ای است که باید شیوه برخورد ما را تعیین کند، اما هیچ قدمی در راه تعیین شیوه برخورد ما به احزاب مختلف برنمیدارد. غیر ممکن است بتوان چنین قطعنامه ای را رهنمون قرار داد، چرا که دست انسان را برای "تلفیق" هر چیزی که بخواهد و به هر طریقی که بخواهد، بی اندازه باز میگذارد. چنین قطعنامه ای کسی را محدود نمیکند؛ این قطعنامه ای است "لیبرالی" به معنای واقعی کلمه. میتوان آنرا در هر جهتی تعبیر و تفسیر نمود. اما از مارکسیسم - سرسوزنی در آن نمیتوان یافت. نقطه نظرهای اصولی مارکسیسم بالکل از یاد رفته است، تا آنجا که میتواند مورد تایید هر «کادات چپ»ی قرار گیرد. نکات اصلی آنرا در نظر بگیرید - "وژائیف مشترک" پرولتاریا و بورژوا-دموکراسی؛ آیا این درست همان چیزی نیست که مطبوعات لیبرالی یکهدا بانگ میزنند؟ لزوم "تلفیق"؛ درست همان چیزی که کادتها طالب آنند. مبارزه علیه اپورتونیسم راست و انقلابیگری چپ؛ اما این شعار محبوب کادتهای چپ است که میگویند میخواهند کرسی بین ترد و یکها و بورژوا-لیبرالها را اشغال کنند! این موضع لیبرالی است که میخواهد در جمع بورژوا-دموکراتها در "مرکز" قرار گیرد.

حال ببینیم محتوای اصلی نظراتی که منشویک ها مطرح کرده اند چیست: پرولتاریا به نیروی جنبش خود "کل بورژوا-دموکراسی کشور را" به جلو میراند. آیا این درست است؟ مطلقاً خیر. کافیت وقایع مهم انقلابان را بیاد آوریم. دوام بولیگین را در نظر بگیرید. پرولتاریا درخواست تزار مبنی بر درپیش گرفتن راه قانونی، مبنی بر پذیرش شرایط وی، شرایط تزار، برای تشکیل اولین نهاد نمایندگی خلقی را قاطعانه رد کرد. پرولتاریا از مردم خواست این نهاد را از میان ببرند، مانع تولدش بشوند. پرولتاریا از تمام طبقات انقلابی خواست تا برای شرایط بهتر تشکیل یک نهاد نمایندگی خلقی بیکار کنند. این بهیچوجه به

معنای انکار بهره‌گیری از نهادهای بد، چنانچه علیرغم تمام تلاشهای ما چنین نهادهائی بوجود می‌آمد، نبود. این مبارزه‌ای بود علیه امکان تحقق شرایط بدتری برای تشکیل یک نهاد نمایندگی خلقی. در ارزیابی مساله تحریم، این خطای منطقی و تاریخی غالباً رخ میدهد که مبارزه بر اساس نهادهای معین با مبارزه علیه تشکیل آن نهاد اشتباه گرفته میشود.

پاسخ بورژوازی لیبرال به درخواست پرولتاریا چه بود؟ بورژوازی لیبرال در پاسخ فریاد خود را علیه تحریم بلند کرد. ما را به دومای بولیگین دعوت نمود. اساتید لیبرال مصرانه از دانشجویان خواستند که بجای سازماندهی اعتصابات به درس و مشقشان برسند. درخواست پرولتاریا برای مبارزه را، بورژوازی با مبارزه علیه پرولتاریا پاسخ داد. بروز کامل وقطعی تخاصم موجود بین این دو طبقه، حتی در يك انقلاب دموکراتیک، به چنین گذشته‌دوری بر میگردد. بورژوازی میخواست میدان مبارزه پرولتاریا را تنگ کند، مانع آن شود که پرولتاریا از محدوده تشکیل دومای بولیگین فراتر رود.

پرفسور هینوگراف، این مشعل فروزان علم لیبرالی، درست در همان زمان نوشت: "خوش اقبالی روسیه در این است که انقلاب ما در مسیر ۴۹-۱۸۴۸ پیش رود، و بد اقبالی اش در اینکه انقلاب مسیر انقلاب ۹۳-۱۷۸۹ را در پیش گیرد." آنچه این "دموکرات" خوش اقبالی می‌نامد راه انقلابیست نافرجام، راه قیامیست به شکست کشیده شده! بنابه گفته این "لیبرال"، اگر قرار باشد انقلاب ما همانقدر بیرحمانه با دشمنانش تسویه حساب کند که انقلاب فرانسه در ۱۷۹۳ کرد، لازم خواهد آمد که برای برقراری مجدد نظم و قانون به گروهبان صفر پروسی توسل جوئیم. منشویک‌ها می‌گویند که بورژوازی ما "برای مبارزه آمادگی ندارد." حال آنکه در واقع بورژوازی برای مبارزه آمادگی داشت؛ آمادگی مبارزه علیه پرولتاریا، آمادگی مبارزه علیه پیروزیهای "زیاده از حد" انقلاب را داشت.

برگردیم به موضوع . اکتبر تا دسامبر ۱۹۰۵ را در نظر بگیرید . هیچ احتیاجی به اثبات نیست که در این دوره اوج انقلاب ، بورژوازی نشان داد که " آمادگی مبارزه " علیه پهلوتاریا را داراست . این را نشریات منشویکی آنروز تمام و کمال پذیرفتند . بورژوازی ، منجمده کادتها ، از هر راهی کوشیدند انقلاب را تحقیر نمایند ، آنرا هرج و مرج طلبی کور و وحشیانه جلوه دهند . بورژوازی نه تنها نتوانست از ارگانهای قیام که بوسیله مردم برپا شده بود - انواع شوراهای نمایندگان کارگران ، شوراهای نمایندگان دهقانان و سربازان ، و غیره - حمایت کند ، بلکه از این نهادها به وحشت افتاد و علیه آنها جنگید . استروه را بیاد بیاورید ، کسی که این نهادها را نمایش شرم آور نماید . در این نهادها ، بورژوازی انقلابی را میدید که زیاده از حد پیش رفته بود . بورژوازی لیبرال میخواست مسیر توان انقلابی خلق را منحرف نموده ، آنرا به مجرای تنگ یک مشروطه تحت کنترل پلیس بکشاند .

احتیاجی نیست به تفصیل به روشی که لیبرالها در دومای اول و دوم پیش گرفتند بپردازیم . حتی منشویک ها این را پذیرفتند که در دومای اول کادتها سد راه سیاست انقلابی سوسیال دموکراتها و تا حدودی تردویک ها ، شدند . پذیرفتند که کادتها مانع فعالیت آنها شدند . و در دومای دوم کادتها بی پرده به باندسیاهی ها پیوستند ، دولت را یکپارچه حمایت کردند .

در زمان حاضر ، گفتن اینکه پهلوتاریا " به نیروی جنبش خود کل بورژوا - دموکراسی کشور را به جلو خواهد راند " معنایش ضحکه حقایق است . در حال حاضر سکوت در مورد ماهیت ضد انقلابی بورژوازی ما معنایش رها کردن تمام و کمال دیدگاه مارکسیستی ، معنایش بدست فراموشی سپردن کامل موضع مبارزه طبقاتی است .

منشویک ها در قطعنامه شان صحبت از " رئالیسم " طبقات بورژوای شهری میکنند . واژه عجیبی که علیرغم میل منشویک ها ، چشان را باز میکند . ما به اینکه

دموکراتیهای دست راستی معنای خاصی به لغت رئالیسم نسبت دهند عادت داریم. بعنوان نمونه «ساورمنا یا ژیزن» پلخانف، "رئالیسم" سوسیال دموکراتهای راست را در مقابل "رمانتیسیم انقلابی" سوسیال دموکراتهای چپ قرار میداد. به این ترتیب صحبت از "رئالیسم" در قطعنامه منشویک ها چه معنایی میتواند داشته باشد! اینطور بنظر میرسد که قطعنامه، بورژوازی را بخاطر میانروی و آداب دانشی اش ستایش میکند!

این بحث های منشویک ها در باره "رئالیسم" بورژوازی، در باره "عدم آمادگی" اش برای مبارزه - وقتی در کنار پلانفرم تاکتیکی شان که آشکارا اعلام میدارد سوسیال دموکراتها با لیبرالها "دشمنی یکجانبه" میورزند، گذاشته شود - حکایت از یک چیز، و فقط یک چیز، میکند. در حقیقت، این بحث ها معنایی جز این ندارد که سیاست مستقل حزب کارگران جای خود را به سیاستی متکی بـ بورژوازی لیبرال بدهد. و این، محتوای تشکیل دهنده منشویسم، چیزی نیست که ما اختراع یا صرفا از بحث های تئوریک منشویک ها استنتاج کرده باشیم - این خود را در هر قدم عمده عملکرد خط مشی سیاسی شان در تمام طول سال گذشته بروز داد. "کابینه مسئول"، تشکیل بلوک با کادتها، رای دادن به گلووین، و غیره را در نظر بیاورید. اینهاست آنچه در واقع سیاست اتکاء به لیبرال ها را تشکیل داده است.

خوب، منشویک ها در باره دموکراسی دهقانی چه میگویند؟ قطعنامه "رئالیسم" بورژوازی و "اتهی های ارضی" دهقانان را به یک چوب میراند، یکی را همسنگ دیگری قرار میدهد، بطوریکه کوئی این دو از اهمیت یکنان برخوردارند و یا به هر رود و چیز کاملاً مشابهند. منشویک ها میگویند ما باید علیه پورتو نیسم بورژوازی و اتهیسم "انقلابیگری خرده بورژوازی" یکنان مبارزه کنیم. این مثال نمونه وار طرز استدلال منشویکی است و بجاست که در آن تامل ننمائیم، چرا

که از بیخ و بن ناد رست است . این حرف نتایج غلط چندی در زمینه سیاست عملی بدنبال دارد . در بطن این انتقاد از اتوپی های دهقانی ، عدم درکی از وظایف پرولتاریا - به جلوسوق دادن دهقانان بطرف پیروزی کامل در انقلاب دموکراتیک - نهفته است .

بیانید به آنچه در پشت اتوپی های ارضی دهقانان در انقلاب حاضر پنهان است ، خوب دقیق ششم . اتوپی اصلی آنان کدام است ؟ بدون شک ایده برابری طلبی ؛ اعتقاد راسخ به اینکه امحای مالکیت خصوصی زمین و سهم (یا حق) مساوی در زمین ، قادر است ریشه های احتیاج ، فقر ، بیکاری و استثمار را نابود کند .

هیچکس این حقیقت را که ، از نقطه نظر سوسیالیسم ، این يك اتوپی ، يك اتوپی خرد بورژوازی است مورد سوال قرار نگیرد . از نقطه نظر سوسیالیسم ، این يك تعصب ارتجاعی است ، چرا که سوسیالیسم پرولتری ایده آتش را نه در تساوی مالکین خرد پا ، بلکه در تولید بزرگ سوسیالیزه می بیند . اما فراموش نکنید که آنچه اکنون مورد ارزیابی ما است اهمیت ایده آلهای دهقانان ، نه در جنبش سوسیالیستی ، بلکه در انقلاب بورژوا - دموکراتیک حاضر است . آیا میتوان گفت که در انقلاب حاضر گرفتن زمین از ملاکین و تحول آن به دهقانان ، یا تقسیم آن بین دهقانان ، اتوپیک و ارتجاعی است ؟ ! خیر ! نه تنها ارتجاعی نیست ، بلکه برعکس به قاطعانه ترین و منسجم ترین شکل اشتیاق دهقانان را به از بیخ و بن برانداختن کل نظام کهن و تمامی آثار و بقایای سرواژ ، منعکس میکند . این ایده که تحت نظام تولید کالائی " برابری " میتواند وجود داشته باشد و حتی پایه و اساسی برای يك نیمچه سوسیالیسم بشود ، یك ایده اتوپیک است . اشتیاق دهقانان به گرفتن فوری زمین از ملاکین و تقسیم آن بر مبنای تساوی طلبانه ، اتوپیک نیست ، بلکه به معنای واقعی ، اخس و علمی کلمه انقلابی است . چنین مصادره و چنین تقسیمی ، سریعترین ، گسترده ترین ، و آزادترین انکشاف سرمایه داری را پی ریزی خواهد نمود .

به بیان معنی، یعنی نه از نقطه نظر اُمیال و آرزوهای ما، بلکه از نقطه نظر توسعه اقتصادی روسیه در حال حاضر، مسأله اساسی انقلاب ما اینست که آیا انقلاب، توسعه سرمایه داری روسیه را از طریق پیروزی کامل دهقانان بر ملاکیس تأمین خواهد نمود، یا از طریق پیروزی کامل ملاکین بر دهقانان. يك انقلاب بورژوا-دموکراتیک در اقتصاد روسیه گریزناپذیر است. هیچ قدرتی در روی زمین نمیتواند سد راه آن شود. لکن این انقلاب به یکی از این دو طریق ممکن است: به طریق پروسس، اگر بتوان اینطور گفت، و یا به طریق آمریکائی. این بدان معنا است که: ممکن است ملاکین پیروز شوند، ممکن است با فریب دهقانان آنان را وادار به قبول وجه غرامتی ناچیز و یا امتیازات کوچک دیگری بنمایند، ممکن است با مشتی دهقان ثروتمند متحد شده توده ها را به فقر بکشانند و مزارع خود را به مزارع کاپیتالیستی از نوع یونکری تبدیل کنند. چنین انقلابی بورژوا دموکراتیک خواهد بود، اما کمترین نفع را - کمترین نفع از زاویه شتاب توسعه سرمایه داری - به حال دهقانان خواهد داشت. یا آنکه، برعکس، پیروزی کامل قیام دهقانی، مصادره تمام املاک اربابی و تقسیم مساوی آن، مبشر توسعه سرمایه داری با حداکثر سرعت، یعنی نافع ترین شکل انقلاب - دموکراتیک برای دهقانان، خواهد شد.

این نه تنها نافع ترین شکل به حال دهقانان، بلکه نافع ترین شکل به حال پرولتاریا نیز هست. پرولتاریای آگاه میداند که هیچ راهی منتهی به سوسیالیسم نمیشود و نمیتواند بشود، مگر از طریق يك انقلاب بورژوا دموکراتیک.

از این رو، هر چه این انقلاب ناتمام تر و متزلزل تر باشد، پرولتاریا بار وظایف عام دموکراتیک - و نه وظایف سوسیالیستی، نه وظایف طبقاتی و پرولتری خالص - را با سنگینی بیشتر و برای مدتی طولانی تر بردوش خواهد داشت. هر چه پیروزی دهقانان کاملتر باشد، پرولتاریا زودتر بعنوان يك طبقه متمایز ابراز وجود، و بسا صراحت بیشتری وظایف و اهداف سوسیالیستی خالص خود را مطرح خواهد کرد.

به این ترتیب می بینید که ایده های دهقانان در باب برابری ، که از دیدگاه سوسیالیسم ارتجاعی و اتوپیک است ، از دیدگاه دموکراسی بورژوازی ایده - هائی است انقلابی . بهمین خاطر معادل قرار دادن ماهیت ارتجاعی لیبرالها در انقلاب کنونی و اتوپسم ارتجاعی دهقانان در تلقیاتشان از انقلاب سوسیالیستی ، يك اشتباه روشن و حیرت آور منطقی و تاریخی است . یکی گرفتن تلاشهای لیبرالها برای آنکه سروه انقلاب کنونی را با پرداخت قیمت زمین ، سلطنت مشروطه ، در سطح برنامه ارضی کادتها و الخ ، هم بیاورند ، و تلاشهای دهقانان که برای روحی ارتجاعی از مبارزاتشان برای در هم کوبیدن بلا درنگ ملاکین ، برای معادله تمام اراضی و تقسیم آن بین خود ، ایده آل های اتوپیک می سازند - در صد یکی کردن این دو برآمدن یعنی ترك كامل نه تنها موضع پرولتری ، بلکه همچنین موضع دموکراتسم پیگیر . نوشتن قطعنامه ای پیرامون مبارزه علیه اپورتونسم لیبرالی و انقلابیگری مویکی در انقلاب کنونی ، یعنی نوشتن قطعنامه ای که سوسیال دموکراتیک نیست . این طرز نوشتن يك سوسیال دموکرات نیست ، بلکه طرز نوشتن روشنفکری است که در اردوگاه بورژوا دموکراسی جای خود را بین لیبرال و موزیک انتخاب میکند .

در اینجا نمی توانم به تفصیلی که باید به پلاتفرم تاکتیکی معروف منشویك ها و شعار دهان پرکن مبارزه علیه " دشمنی یکجانبه پرولتاریا نسبت به لیبرالسم " ، بپردازم . ماهیت غیر مارکسیستی و غیر پرولتری چنین شعاری از روز روشنتر است .

در خاتمه می پردازم به اعتراضی که مکررا علیه ما اقامه میکنند . بسیاری اوقات به ما می گویند تردویك های " شما " از کادتها علیه ما پیروی میکنند . این درست است ، اما این اعتراضی علیه نقطه نظر ما و قطعنامه ما نیست ، چرا که ما آنرا با صراحت و قاطعیت پذیرفته ایم .

تردویكها مسلما دموکراتهای پیگیر کامل نیستند . تردویكها (منجمله

"سوسیالیستهای انقلابی" (بیشك بین لیبرالها و پرولتاریای انقلابی نوسان میکنند . ما این را گفته ایم و باید می گفتیم . این نتیجه محتوم ماهیت شرایط اقتصادی است که تولید کننده خرده پا در آن بسر میرد . او از یکطرف سرکوب میشود و تحت استثمار قرار میگیرد و ناخود آگاه به مبارزه علیه این وضع ، به مبارزه برای دموکراسی ، به مبارزه با خطر اندیشه های محواستمار کننده میشود . از طرف دیگر ، وی يك خرده مالك است . در دهقان ، غریزه يك مالك - اگر نه مالك امروز ، مالك فردا - همیشه وجود دارد این ، غریزه مالکیت ، غریزه صاحب بودن ، است که دهقان را از پرولتر میراند و آرزوی اینکه بجائی برسد ، بورژوا شود ، آرزوی اینکه خود را در قطعه زمین خویش ، یا به قول مارکس که با تلخی و غضب میگفت ، بر سر کوه تهاله اش ، در مقابل تمام جامعه محصور کند ، را در او بیدار میکند .

نوسان در دهقانان و احزاب دموکراتیک دهقانی اجتناب ناپذیر است . حزب سوسیال دموکرات لحظه ای هم نباید از ترس اینکه مبدا چنین نوساناتی منجر به انزوا شود ، دست و پا ی خود را گم کند . هربار که تردیدها از خود عدم شهادت نشان میدهند و به دنباله روی از لیبرالها می افتند ، ما باید بدون ترس و با قاطعیت تمام با تردیدها مقابله و سستی و ناپیکیری خرده بورژوازی آنان را افشا و عقیم کنیم .

انقلاب ما دوران سختی را میگذراند . ما به اراده ، استقامت و شکیبایی کامل حزب مشکل پرولتری نیاز داریم تا بتوانیم با احساس عدم اعتماد ، دلسردی ، بی تفاوتی و نفی مبارزه ، مقابله کنیم . خرده بورژوازی همیشه و ناگزیر ، براحتی تمام تسلیم اینگونه احساسات میشود ، ناپایداری نشان میدهد ، برای انقلابی خیانت میکند ، تویه میکند و ندبه و زاری براه میاندازد . در تمام این موارد ، حزب کارگران خود را از دموکراتهای خرده بورژوای متزلزل میرا نگاه خواهد داشت . در تمام این موارد ما باید بتوانیم در انظار عموم ، حتی از تهیون دوما ، نقاب از چهره

دموکراتهای متزلزل برداریم . ما باید در چنین شرایطی در دوما بگوئیم :
 " دهقانان ! شما باید بدانید که نمایندگان شما با دنباله روی از ملاکین لیبرال
 شما خیانت میکنند . نمایندگان شما در دوما آرمان دهقانان را تسلیم لیبرالهای
 و راج و حامیان آنها می نمایند . " بگذارید دهقانان بدانند - ما باید با استفاده
 از حقایق این را به آنها نشان دهیم - که تنها حزب کارگران مدافع واقعا قابل
 اعتماد و با ایمان منافع تنها سوسیالیسم ، بلکه همچنین دموکراسی ؛ نه تنها
 مدافع همه کارگران و مردم در بند استثمار ، بلکه همچنین مدافع منافع تمام توده های
 دهقانی که علیه استثمار فئودالی می جنگند ، میباشد .

اگر ما پیگیرانه و بدون کجروی این سیاست را دنبال کنیم ، از انقلابان کارمایه
 عظیمی برای رشد پرولتاریا به منزله يك طبقه ، کسب خواهیم نمود ؛ ما تحت هر
 شرایطی ، صرف نظر از هر حادثه غیر مترقبه ای که در انتظارمان باشد ، صرف نظر از آنچه
 از ناکامی های انقلاب (در شرایط بسیار نامطلوب) که نصیبمان گردد ، به این
 هدف دست خواهیم یافت . يك سیاست قاطع و استوار پرولتری چنان گنجینه ای از
 اندیشه ها ، چنان درك روشنی از مبارزه و چنان پایداری ای در مبارزه به کل طبقه
 کارگر خواهد داد که دیگر احدی در روی زمین قادر به جلب نظر و دور کردنش از
 سوسیال دموکراسی نخواهد بود . حتی اگر انقلاب طعم تلخ شکست را تجربه کند ،
 پرولتاریا نخست و مقدم بر هر چیز خواهد آموخت که پایه های اقتصادی - طبقاتی
 هم لیبرالها و هم احزاب دموکراتیک را بشناسد ؛ و آنگاه خواهد آموخت که از
 خیانت های بورژوازی منجر و از سست عنصریها و نوسانات خرده بورژوازی در راه رسیدن
 به مقصود ، بیزار باشد .

تنها با چنین اندوخته ای از دانش ، تنها با اکتساب چنین عاداتی در شیوه
 تفکر ، است که پرولتاریا خواهد توانست متحدتر و مهترانه تر بسوی انقلاب جدید ،
 انقلاب سوسیالیستی ، گام بردارد . (کف زدن بلشویک ها و " مرکز ")

کلیات آثار (انگلیسی) ، جلد ۱۲ ، صفحات ۴۶۸-۴۵۶

آخرین تذکرات درباره گزاری پیرامون شیوه برخورد به احزاب بورژوائی

۱۴ (۲۷) مه ۱۹۰۷

صحبت‌هایم را با مسألهٔ موضعی که هیئت نمایندگی لهستان گرفته است ، و در اینجا به آن اشاره شد ، آغاز می‌کنم . رفقای لهستانی متهم شدند - بخصوص از جانب بوندیست‌ها - که با موافقتشان با قطعنامه ما ، که خودشان در کمیسیون آنرا ناکافی اعلام کردند ، دچار تناقض گفته‌اند . بنای چنین اتهاماتی یک‌حیله بسیار ساده است - طفره رفتن از محتوای مسائلی که مادهٔ معین دستور جلسه در مقابل کنگر قرار می‌دهد . آنها که نمی‌خواهند از هیچ بحثی پیرامون محتوای مسألهٔ طفره بروند براحتمی خواهند دید که ما بلشویک‌ها همیشه با لهستانی‌ها دربارهٔ دو مسئله اساسی اتفاق نظر کامل داشته‌ایم . اولاً ، ما در این حقیقت توافق داریم که پرولتاریا بخاطر وظایف سوسیالیستی اش ، می‌بایست هیت طبقاتی خود را در رابطه با تمام احزاب (بورژوائی) دیگر ، هر قدر هم که انقلابی باشند و هر قدر هم که جمهوری که از آن پشتیبانی میکنند دموکراتیک باشد ، با قاطعیت حفظ کند . دوماً ، ما توافق داریم که این حق و وظیفهٔ حزب کارگران است که رهبری احزاب دموکراتیک خرده بورژوائی ، منجمه احزاب دهقانی ، رانه تنها در مبارزه علیه استبداد ، بلکه همچنین در مبارزه علیه بورژوازی لیبرال خیانتکار ، بدست گیرد .

در قطعنامه مربوط به گزارش گروه سوسیال دموکرات در دوما ، که رفقای لهستانی به کنگر ارائه دادند ، این عقاید و نظرات با روشنی تمام بیان شده است . در قطعنامه صریحاً صحبت از نیاز سوسیال دموکراسی به حفظ خصلت طبقاتی اش در تمایز از تمام احزاب دیگر ، منجمه "سوسیالیست‌های انقلابی" ، شده است . قطعنامه بی‌پرده از امکان و ضرورت عمل مشترک توسط سوسیال دموکرات‌ها و

گروههای تردیگی علیه لیبرالها سخن میگوید . این چیز است که ما در روسیه به آن بلوک چپ ، یا سیاست بلوک چپ ، میگوئیم .

از اینجا روشن میشود که آنچه ما ولهستانی ها را به هم پیوند میدهد داشتن اتفاق نظریست کامل پیرامون نکات اساسی مساله شیوه برخورد به احزاب بورژوازی . انکار این نکته و یا صحبت از رفتار ضد و نقیض لهستانی ها کردن ، طفره رفتن از طرح صریح اختلاف نظر ها در اصول ، خواهد بود .

اهداف سوسیالیستی پرولتاریا ، آنرا از تمام احزاب ، حتی انقلابی ترین و جمهوریخواه ترین آنها ، متمایز نگاه میدارد ؛ و بعد مساله ای که مطرح است مساله رهبری مبارزاتی همه دموکراتهای انقلابی در انقلاب حاضر است . آیا میتوان انکار کرد که همین هاست آن نظرات اصولی و رهنمون دهنده موجود در قطعنامه بلشویک ها و قطعنامه لهستانی ها ، هر دو ؟

و اما چند کلمه ای درباره ترتسکی . من در اینجا فرصت بحث مفصل پیرامون اختلاف نظر هایمان با او را ندارم . تنها خاطر نشان میکنم که ترتسکی در کتاب " درباره حزب " خود اتفاق نظرش با کائوتسکی را ، که درباره اشتراک منافع پرولتاریا و دهقانان در انقلاب حاضر قلم زده است ، با تاکید بیان میکند . ترتسکی مجاز و مفید بودن یک بلوک چپ علیه بورژوازی لیبرال را پذیرفته است . این حقایق برای من کافیت تا بفهمم که ترتسکی به نقطه نظرات ما نزدیکتر شده است . از مساله " انقلاب بی وقفه " که بگذریم ، ما در اینجا درباره نکات اساسی مساله شیوه برخورد به احزاب بورژوازی اتفاق نظر داریم .

رفیق لایبر با حرارت تمام مرا به کنار گذاشتن حتی تردیگها از صف متحدین

بورژوا - دموکرات پرولتاریا متهم کرده است . لایبر باز هم مجذوب جملات شده و به اصل مطلب مورد بحث توجه کافی نکرده است . من از کنار گذاشتن عمل مشترک با تردیدها حریفی نزد من ، بلکه لزوم پرهیز از نوسان کردنهای تردیدها را مطرح کردم . ما نمی‌بایست از "منزوی شدن" خود از تردیدها ، زمانیکه آنها به دنبال روی از کادتها گرایش پیدا می‌کنند ، ترسی به دل راه دهیم . ما باید تردیدها را وقتی از اتخاذ موضع پیگیر دموکراتهای انقلابی تصور می‌ورزند بی‌رحمانه افشا کنیم . یکی از این دو چیز است ، رفیق لایبر - یا اینکه حزب کارگران یک سیاست مستقل اصیل پرولتری را دنبال خواهد کرد ، که در آن صورت ما عمل مشترک با بخشی از بورژوازی را صرفاً وقتی که آن بخش سیاست ما را بپذیرد ، و نه برعکس ، مجاز میدانیم ؛ و یا اینکه صحبت‌مان درباره استقلال مبارزه طبقاتی پرولتاریا صرفاً حرف مفت باقی خواهد ماند .

پلخانیف هم مثل لایبر از اصل مطلب مورد بحث طفره رفته است ، متأسفانه جهت دیگری . پلخانیف از روزا لوکزامبورگ صحبت کرده و او را همچون شمایل‌گش در آن او مریم واربرها تکیه زده ، تصریح نموده است . چه از این زیبا تر ! مناظرات ظریف ، شوالیه وار و موثر . . . ولی با این حال ما یلیم از پلخانیف بهرسم : مریم واریا غیر مریم وار ، شما درباره محتوای اصلی مساله چه فکر میکنید ؟ (کف زدن مرکز و بلشویک ها) . آخر ، این چندان خوشایند نیست که انسان بمنظور طفره رفتن از موضوع مورد بحث به دامان شمایل حضرت مریم پناه ببرد . مریم وار یا غیر مریم وار ، ما درباره "دو مائی با اختیارات تام" چه نظری باید داشته باشیم ؟ این دیگر چه صیغه ایست ؟ آیا این قرابتی با مارکسیسم دارد ، آیا قرابتی با سیاست مستقل پرولتاریا دارد ؟

هم لایبر و هم پلخانیف هر بار به طرق مختلف جمله "توافق های گاه به گاه" را در گوش ما تکرار میکنند . فرمولیست بی نهایت راحت و بی درد سر ، اما

بکای فاقد پرنسپ؛ مطلقا خالی از محتوا. از اینها گذشته رفقا، ما هم تحت شرایط معین و صرفا هم گاه به گاه، مطلقا گاه به گاه، اجازه توافقهائی با تردویکها را میدهیم. در ضمن با کمال میل این کلمات را در قطعنامه مان می گنجانیم.

اما مساله این نیست. مساله اینست که چه اعمال مشترکی، با چه کسی و برای چه مقاصدی، گاه به گاه مجاز است! هم پلخائف، با بذله گوئیهای شوالیه وارش، و هم لایبر با نمایشات تو خالی رقت انگیزش، هر دو با شتاب از روی این سوالات پراهمیت رد شده و آنها را مغشوش نموده اند.

این يك سوال تشويك نیست، يك مساله عملی بی نهایت حیاتی است. ما به تجربه دریافته ایم که توافقهائی معروف گاه به گاه، توافقهائی معروف "تکنیکی"، "نبرد منشویکها به چه معناست! معنایش سیاست اتکا و طبقه کارگر به لیبرالهاست و لاغیر. جمله "گاه به گاه" هم قبای کهنه ای است بر تن این سیاست اپورتونیستی.

پلخائف قطععاتی از آثار مارکس را دریاب نه از پشتیبانی از بورژوازی نقل کرد. افسوس که اواز "نیوراینیش زایتونگ" نقل قول نکرد. افسوس که او فراموش نکرد که چگونه مارکس از لیبرالها طی دوره ای که انقلاب بورژوازی در آلمان در اوج خود بود "پشتیبانی نمود". ضرورتی هم ندارد که برای اثبات آنچه مسلم است چنین راه دوری برویم. ایسکرای قدیم هم مکررا صحبت از ضرورت پشتیبانی حزب کارگر سوسیال-دموکرات از لیبرالها - حتی "مارشالهای اشرافیت" - میکرد. در دوره پیش از انقلاب بورژوازی، زمانیکه سوسیال دموکراسی هنوز می بایست مردم را برای شرکت در زندگی سیاسی بیدار کند، این کاملا موجه بود. امروز، زمانیکه طبقات مختلف چندیست بر صحنه ظاهر شده اند، زمانیکه، در يك طرف، يك جنبش انقلابی دهقانی

عرض وجود کرده است ، و در طرف دیگر ، خیانت‌های لیبرالیستی - امروز دیگر مسأله پشتیبانی ما از لیبرال‌ها مطرح نیست . ما همه موافقیم که سوسیال دموکرات‌ها اکنون باید خواست‌مصادره املاک راایی را مطرح کنند . اما نظر لیبرال‌ها در این بـسـاره چیست ؟

پلخائف میگوید : تمام طبقاتی که از تـسـرفیخواهی حداقـلی برخوردارند باید به ابزاری در دست پرولتاریا بدل شوند . من شاکندارم که این آرزوی قلبی پلخائف است . ولی مدعیم که سیاست منشویک‌ها در عمل ، نه به این ، بلکه به چیزی بسیار متفاوت می‌انجامد . طی سال گذشته ، در هر موردی که منشویک‌ها از کادتها مثلا پشتیبانی کردند ، منشویک‌ها در واقع خود ابزاری بودند در دست کادتها . این در مورد پشتیبانی از خواست‌یک کابینه دومائی و تشکیل بلوک پـسـا کادتها در موقع انتخابات نیز صادق است . تجربه نشان داده است که در ایـمـن موارد ، به رغم "آرزوهای" پلخائف و دیگر منشویک‌ها ، پرولتاریا خود وسیله قسـرار گرفت . شعار "دومائی با اختیارات تام" و رای دادن به گلوین هـ کـنـسـار .

ما باید این نکته را با جدیت تمام درک کنیم که بورژوازی لیبرال به راه ضد انقلاب قدم گذاشته است و باید علیه اش مبارزه کرد . تنها آنوقت است که سیاست حزب کارگران به یک سیاست انقلابی مستقل ، نه سیاستی در حرف ، بدل خواهد شد . تنها آنوقت است که ما نفوذ خود را بطور سیستماتیک بر خرده پـسـورژوازی و دهقانان هر دو ، که بین لیبرالیسم و مبارزه انقلابی نوسان میکنند ، اعمال نموده ایم .

ایرادی که در اینجا به نا صحیح بودن تـزـما در باره فریب خرده پـسـورژوازی توسط لیبرال‌ها گرفته شده بی‌اساس است . نه تنها تجربه انقلاب ما ، بلکه تجربه کشورهای دیگر نیز نشان داده که لیبرالیسم با فریب است که نفوذ خود را در بسیاری از اقشار مردم حفظ میکند . این وظیفه روشن ماست که برای رهائی آن

اقتدار از نفوذ لیبرالها مبارزه کنیم . در طول دهها سال، حزب سوسیال دموکرات آلمان برای از بین بردن نفوذ لیبرالها بر اقتدار وسیع مردم مبارزه کرده و این نفوذ را، در برلن فی آلمنل، از میان برده است . ما نیز میتوانیم و باید به این هدف دست یابیم و کادتها را از هواداران دموکراتشان محروم سازیم .

اجازه دهید در مورد این که سیاست منشویکها مبنی بر پشتیبانی از کادتها به کجا انجامیده است، مثالی برایتان نقل کنم . در روزنامه منشویکی راسکایاژین* (شماره ۴۵)، ۲۲ فوریه ۱۹۰۵، در یک مقاله بی امضا، به عبارت دیگر در سرمقاله، درباره انتخاب گلووین و سخنرانیش در دوما اینطور گفته شده: "رئیس دوما، دولتی کاری بزرگ و پر مسئولیت بر عهده گرفته است - که سخنانش منعکس کننده خواستههای اساسی و نیازهای ۱۴۰ میلیون نفر از مردم باشد . . . آقای گلووین هرگز نمیتوانست به سطحی بالاتر از سطح یک عضو حزب کادت ارتقاء یابد و نمایانگر اراده تمامی دوما شود ."

ملاحظه میکنید تا چه حد سرمشق دهنده والهام بخش است؟ منشویکها کار پر مسئولیت لیبرال مربوطه - صحبت کردن از جانب "مردم" - را تنها از اینکس با رایهای خودشان از او پشتیبانی نموده اند نتیجه میگیرند . این بمعنای تحویل دولت رهبری ایدئولوژیک و سیاسی به لیبرالیسم است . این رها کردن کامل دیدگاه طبقاتی است . و من اعلام میکنم: چنانچه در شرایط یک بلوک چپ، سوسیال - دموکراتی خواب این را ببیند که درباره کار پر مسئولیت یک تردویک در منعکس کردن نیازهای "کارگر"، چیز بنمید، من با تمام وجود از قاطعانه ترین استیضاح چنین سوسیال دموکراتی حمایت خواهم کرد . در این مورد منشویکها یک بلوک ایدئولوژیک با کادتها دارند . ما نباید اجازه دهیم که هیچگونه بلوکی از این قبیل با

هیچکس، حتی با "سوسیالیست های انقلابی" منعقد شود.

ضمناً مارتینف اظهار کرد که ما وقتی صحبت از تمام اراضی و آزادی کامل می‌کنیم، در واقع به چنین بلوکی رضایت داده ایم. اجازه دهید روزنامه منشویکی "سوسیال دموکرات‌ها" بیادتان بیاورم. در پیش نویس پلانفرم انتخاباتی که بوسیله ۱۰۰۰ (کمیت مرکزی - م) تنظیم شده و در آن روزنامه به چاپ رسیده، دقیقاً به همان شعارها در باره زمین و آزادی برمیخوریم! حرفهای مارتینف متوجه به خشخاش گذاشتن محض است.

در خاتمه مایلیم چند کلمه ای در رابطه با رفقای لهستانی صحبت کنم. یک چنین خصلت نمائی دقیقی از احزاب بورژوازی ممکن است به نظر برخی از این رفقا بی مورد آمده باشد. شاید مبارزه طبقاتی حادث در لهستان آنرا غیر ضروری میسازد. ولی برای سوسیال دموکراتهای روس واجب است. برشمردن دقیق ماهیت طبقاتی احزاب تسردویکی، بعنوان رهنمودی برای تمام تبلیغ و تهییج های ما ضرورت قطعی دارد. تنها بر اساس یک تحلیل طبقاتی از این احزاب است که میتوانیم وظایف تاکتیکی مان - تمایز طبقاتی - سوسیالیستی پرولتاریا؛ و مبارزه تحت رهبریش علیه استبداد و بورژوازی خیانتکار، هر دو را با قطعیت تمام برای طبقه کارگر مطرح کنیم. (کف زدن بلشویک ها و مرکسز)

کلیات آثار (انگلیسی)

جلد ۱۲، صفحات ۴۷۴-۴۶۹

پیرامون برخورد به پیش نویس لهستان درباره

احزاب بورژوازی *

از سخنرانی قبلی میشد به این نکته پی برد که تذکرات رفیق پنهف درباره پیبودگی بحث حاضر تا چه اندازه بجای آمده است. خودتان ملاحظه کردید که سخنرانی لایبر چطور عاری از هرگونه برخورد اصولی بود. من فقط مایلم یادآوری کنم که در کمیون بی نتیجه ما در مورد مساله پذیرش پیش نویس لهستان بعنوان مبنای قطعنامه کنکره، چهار منشویک، یک عضو بودند و دو لهستانی علیه ما ولیتوانی ها رای دادند.

بنابراین پیش نویس لهستان در کمیون بوسیله آن کسانی بعنوان مبنای برگزیده شد که خود در اصول از لهستانی ها دورترین فاصله را داشتند. آنها این کار را بدین خاطر کردند که اصلاحیه هائی سازگار با روح منشویکی در پیش نویس وارد کنند. تا قطعنامه برای نویسندگان اصلی اش بصورتی غیر قابل قبول درآید! لایبر خود هم در این مورد با منشویک ها رای داد (لایبر: اینطور نیست!) و هم موفق رای دادن به مجاز بودن تشکیل بلوک با کادتها. بعد از همه اینها، صحبت های رقت انگیزش درباره اصول دیگر مسخره است.

من تلاش لهستانی ها را برای پذیرفته شدن پیش نویسشان بعنوان مبنای قطعنامه کنکره کاملاً می فهمم. به عقیده آنها قطعنامه ما بنظر میرسد که وارد جزئیات غیر ضروری شده باشد. آنها میخواستند خود را به دواصل پایه ای

* سخنرانی در تاریخ ۱۵ (۲۸) ماه مه ۱۹۰۷ در کنکره پنجم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه.

که حقیقتاً ما را متحد میکرد محدود نمایند - ۱) تمایز طبقاتی پرولتاریا از تمام احزاب بورژوازی ، در تمام مسائلی که به سوسیالیسم مربوط میشود ؛ ۲) عمل مشترک توسط سوسیال دموکراسی و دموکراسی خرد بورژوازی علیه خیانت پیشکی لیبرالها. این هر دو ایده ، شیرازه پیش نویس بلشویک ها را هم تشکیل میدهند . اما اختصار پیش نویس لهستان جای زیادی برای تردستی های منشویک ها باز گذاشته است . اصلاحیه های آنها حتی تدوین کنندگان پیش نویس را وادار کرد علیه کل پیش نویس خود رای دهند . در عین حال ، نه منشویک ها و نه اعضا بودند هیچیک دفاع از پیش نویس لهستان را که به این ترتیب "اصلاح" کرده بودند ، برعهده نگرفتند . در نتیجه : کار کمیسیون یکسر از هم پاشید .

اکنون برای همه ما بطور اعم ، و برای رفقای لهستانی بطور اخص ، یک کار باقی مانده است که انجام دهیم - تلاش برای پذیرفته شدن پیش نویس بلشویک ها بعنوان مبنا . چنانچه اصلاحیه های غیر قابل قبولی به این پیش نویس نیز وارد کنند ، آنوقت باید تصدیق کرد که کنکره قابلیت لازم را ندارد . معذالک ، ممکن است براساس این پیش نویس که تحلیل دقیقی از تمام انواع عمده احزاب بدست میدهد ، بتوانیم به تصمیمی که بقدر کافی قاطع و با روح سوسیال دموکراسی انقلابی سازگار باشد برسیم .

اعتراض میکنند که پیش نویس ما در تشریح احزاب بیش از حد وارد جزئیات میشود . میگویند که احزاب میتوانند از هم بپاشند ، صفوف خود را بازسازی کنند - و آنوقت قطعنامه بکلی بدرد نخور خواهد شد .

این اعتراض کاملاً بی اساس است . این ، گروه های کوچک و یا حتی احزاب جداگانه نیست که در قطعنامه ما تشریح شده ، بلکه گروه های وسیعی از احزاب است . این گروه ها بقدری بزرگند که تحولات سریع در روابط متقابل آنها خیلی کمتر محتمل است تا یک تحول کامل از افول انقلابی به اوج گیری

« توضیحات »

پیش‌نویس قطعنامه های پیشنهادی برای طرح در کنفره پنجم ح.ك.س.د.ر.
همراه با مقدمه زیر به قلم سردبیران "پرولتاری" در شماره ۱۴ (۴ مارس ۱۹۰۷) این نشریه بچاپ رسید: "در روزهای ۱۵ تا ۱۸ فوریه جلسه ای از نمایندگان کمیته سنت پترزبورگ، کمیته مسکو، کمیته ایالتی مسکو، دفتر ایالتی ناحیه صنعتی مرکزی و هیئت سردبیری "پرولتاری" تشکیل شد و پیش‌نویس‌های زیر را برای کنفره تنظیم نمود تا منبعی باشد برای يك بحث درون حزبی درباره برخی از مهمترین مسائل تاکتیکی و کسب آمادگی برای شرکت در کنفره." صورت جلسه های این گرد همائی از بین رفته است.
"پیش‌نویس قطعنامه ها در شماره های ۶ و ۷ روزنامه علنی بلشویکی "نوی لاج" (Novy Luch) پرتو نوین) در روزهای ۲۵ و ۲۷ فوریه (بصورت کوتاه شده) و نیز در مجموعه مقاله بلشویک ها بنام "مسائل مربوط به تاکتیک ها" (چاپ دوم) که در آوریل سال ۱۹۰۷ منتشر گردید، بچاپ رسید. این پیش‌نویس ها توسط کمیته مسکو ح.ك.س.د.ر. بصورت کوتاه شده و با برخی تغییرات از طرف ویراستاران نیز منتشر شد.

تردویك ها را لنهن چنین توصیف کرده است: "تشکیلات دموکراتیک دهقانی که هنوز (در سال ۱۹۰۷-م) کاملاً بی شکل است. تردویك ها، "سوسیالیستهای خلقی" و "سوسیالیستهای انقلابی" از لحاظ خصلت طبقاتی خود، خرده بیوزها و دهقانان دموکرات هستند"، و سپس دریاورقی اضافه میکند که: "در جراید آلمان غالباً این حزب را "گروه کار" میخوانند، اسمی که بنظر میرسد به قرابت تردویك ها با طبقه کارگر اشاره دارد. واقعیت

اینست که در زبان روسی حتی این رابطه لفظی هم بین این دو وجود ندارد. بنابراین بهتر آنست که لغت "تردویک ها" را ترجمه نکرد و خود آنرا به معنای خرد بهیژواهای دموکرات، علی الخصوص دهقانان دموکرات، بکار برد. (جلد ۱۲ کلیات صفحه ۱۹۸) و در سال ۱۹۱۲ (مقاله "درباره احزاب سیاسی روسیه" صفحه ۳۴۰ منتخب آثار یکجلدی بزبان فارسی) علت این بی شکل بودن تردویک ها را اینطور توضیح میدهد: "دشواری مخصوصی که در راه بهم پیوستن، متشکل نمودن و روشن ساختن افکار آنها وجود دارد موجب میشود که تردویک ها از لحاظ حزبی جنبه بی نهایت نامشخص و بی شکلی داشته باشند" - توضیح مترجم

در سپتامبر ۱۹۰۶ جلسه ای از کارکنان نواحی مختلف سنت پترزبورگ تشکیل گردید که در آن ساله یک کنگره کارگری به بحث گذارده شد. با اکثریت ۷۴ رای در مقابل ۱۱ رای قطعنامه ای در محکومیت ایده "مشویکی برگزاری یک کنگره کارگری به تصهب رسید. قطعنامه خاطر نشان میساخت که اقدام به تهیهی در اطراف یک کنگره غیر حزبی کارگری "به پرده ستر کشیدن بر تفاوت بین حزب و طبقه انجامیده، اثرش تنزل آگاهی سوسیال دموکراتیک به سطح^{۴۲} افشار عقب مانده ترپرولتاریا خواهد بود." و "برای آرمان پرولتاری جز زنهان چیزی دربر نخواهد داشت." این قطعنامه در شماره ۳ "پرولتاری"، ۸ سپتامبر ۱۹۰۶، به چاپ رسید.

در سپتامبر همان سال کنفرانس مقرر دیگری از سازمانهای سوسیال دموکراتیک روسیه مرکزی تشکیل شد. نمایندگان مسکو، نماینده ایالتی مسکو، کوستروما، ایوانوف-وزنسناک، بریانسک، نیژنی نوگورد، تور، سورموفو، سمولنسک، اورال، یاروسلاول، یلتس، سازمان ایالتی تور، ولوکدا، تامبوف، و نیز نمایندگان کمیته مرکزی و هیئت سردبیری "پرولتاری"، در کنفرانس شرکت داشتند. ساله کنگره کارگی از جمله مسائلی بود که در کنفرانس مورد بحث قرار گرفت

و نماینده هیئت سردبیری " پرولتاری " گزارشی در این باره عرضه کرد. کنفرانس قطعنامه ای به تصویب رساند که در آن اقدام به تهییج در اطراف کنگره کارگری بعنوان " عوامفریبی زيانبخشی که کارگران آگاه را از وظیفه تحکیم و تقویت حزب سوسیال دموکرات خود باز میدارد " ارزیابی شده بود .

- (۴) کنگره پنجم حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه از ۳۰ آوریل تا ۱۹ مه (۱۳ هـ - ۱ ژوئن) سال ۱۹۰۷ در لندن برگزار گردید . ۳۳۶ نماینده با حق رای و نظر مشورتی در کنگره شرکت داشتند که از این عده ۱۰۵ نفر بلشویک ، ۹۷ نفر منشویک ، ۵۷ نفر عضو بودند ، ۴۴ نفر سوسیال دموکرات لهستانی ، ۲۹ نفر سوسیال دموکرات لیتوانی و ۴ نفر نماینده " مستقل " بودند .
- بلشویکها از جانب نمایندگان لهستانی و لیتوانی حمایت و از اکثریت قاطعی برخوردار شدند .
- در کنگره موضوعات زیر به بحث گذارده شد : (۱) گزارش کمیته مرکزی ؛ (۲) گزارش گروه دوما و سازمان آن ؛ (۳) شیوه برخورد به احزاب بورژوائی ؛ (۴) دوما ی دولتی ؛ (۵) کنگره کارگری و سازمانهای غیر حزبی کارگری ، (۶) اتحادیه های کارگری و حزب ؛ (۷) عملیات پارتیزانسی ؛ (۸) بیکاری ، بحران اقتصادی و راه ندادن کارگران به کارخانجات ؛ (۹) مسائل تشکیلاتی ؛ (۱۰) کنگره انترناسیونال در اشتوتگارت (اول مه ، میلپلایسم) ؛ (۱۱) کار در ارتش ؛ (۱۲) متفرقه . مهمترین مسأله در دستور کار کنگره ، گزارش لنین در باره شیوه برخورد به احزاب بورژوائی بود . همه قطعنامه های پیشنهادی بلشویک ها در باره مسائل اصولی به تصویب کنگره رسید . کمیته مرکزی که توسط کنگره انتخاب گردید شامل ۵ بلشویک ، ۴ منشویک ، ۱ سوسیال دموکرات لیتوانی و ۲ سوسیال دموکرات لهستانی بود .
- اعضاء علی البدل کمیته مرکزی نیز به این ترتیب انتخاب شدند : ۱۰ بلشویا ۷ منشویک ، ۳ سوسیال دموکرات لهستانی و ۲ سوسیال دموکرات لیتوانی .
- کنگره با پیروزی کامل بلشویسم بر جناح اپورتونیست حزب یعنی منشویک ها

به پایان رسید . برای جزئیات بیشتر درباره کنکره پنجم ح . ک . س . د . ر .
 مراجعه کنید به مقاله' لنین : " شیوه برخورد به احزاب پوزواوسی "
 - صفحات ۵۰۹-۴۸۹ کتاب حاضر (جلد ۹ کلیات به زبان انگلیسی- م) .
 (۵) لنین قطعنامه منشویک های قزاقستان را در کتاب " دو تاکتیک سوسیال-
 دموکراسی در انقلاب دموکراتیک " به تفصیل مورد بحث قرار داده است .

ارزیابی

انقلاب روسیه^(۱)

(۱۹۰۵)

-
- در آوریل ۱۹۰۸ در مجله سوسیال دموکراتهای لهستانی به
امضای ن. لنین بجا برسد.
- کلیات آثار (انگلیسی)، جلد ۱۵ صفحات ۵۰ تا ۶۳ .

اکنون دیگر هیچ‌کس در روسیه خیال برپا کردن انقلاب بنیوه
 مارکس را بخود راه نمیدهد. این‌ویا چیزى شبیه آنرا اخیراً
 "استولیچنا پوچتا" ^۲ يك روزنامه لیبرال - حتى تاحدی
 دمکرات وحتى تاحدی سوسیال دمکرات (منشویك) - اعلام داشته
 است. برای اینکه با نویسندگان این افاضات منصفانه رفتار
 کرده باشیم باید بگوئیم که آنها موفق شده اند تا جوهر جو
 سیاسی حاضر و طرز برخورد نسبت به درسهای انقلابیان را دریابند.
 جوی که بیشك اکنون در میان محافل وسیع روشنفکران، بهیمایگانی
 که نیمه سوادى دارند و احتمالاً در بسیاری از گروه های بی‌سواد
 خرده‌بورژوازی نیز حاکم است.

چنین اظهار نظرى در درجه اول انزجار عمیقى را نسبت به
 مارکسیسم بطور کلی نشان میدهد. همان مارکسیسمی که اعتقاد
 خدشه‌ناپذیری به رسالت انقلابی پرولتاریا داشته و با تمام وجود
 حاضر است از هر جنبش انقلابی توده‌ها پشتیبانی نموده، به مبارزات
 آنان حدت بخشیده و در آن پایداری ورزده. ولی این اظهار نظر
 همچنین بیانگر انزجارى است نسبت به روشهای مبارزه، اشکال

کا روتا کتیکها ئی که در گذشته سیار نزدیک در پیرا تیک عملی انقلاب روسیه آزمایش شده اند. تمام پیروزی ها ئی که انقلاب ما بدان نائل شد یا به بیان بهتر نیمه پیروزی یا ربع پیروزی - تمام او منحصر ا مدیون تعرض پرولتاریا ئی بود که پیشا پیش عناصر زحمتکش غیر پرولتر قدم برمیداشت. و تمام شکست ها نیز معلول تضعیف این تعرضات بوده معلول تا کتیکها ئی بود که بسرا ی اجتناب از این تعرضات، بر پایه فقدان آنها و گاهی مستقیما (در میان کا دتها) در جهت حذف آنها اتخاذ میشد.

واینک، دردوره سرکوب بی امان خدا انقلاب، بیمایگان جیونانه به اربابان جدید خود تمکین میکنند، فرصت طلبانه چا پلوسی خلفای جدید را کرده گنشته را مردود می شمارند، می کوشند آنرا از یاد ببرند و خود و دیگران را قانع ازند که دیگر هیچکس در روسیه خیال برپا کردن انقلاب بشیوه مارکس را بخود راه نمیدهند، هیچکس خواب "دیکتاتوری پرولتاریا" را نمی بیند و قس علیهذا.

در انقلابات دیگر بورژوازی، تفوق فیزیکی حاکمان سابق بر مردمی که قیام کرده بودند باعث انفرادگی و دلسردی محافل کثیری از جامعه "روشنفکران" میشد. ولی میان احزاب بورژوازی که برای آزادی واقعا جنگیده و سهم قابل ملاحظه ای در انقلاب داشتند همیشه آثار توهما ئی را میشدید که امروزه

درست عکس آنها میان خرده بورژوازی روشن فکر مآب روسیه رایج است. توهّمات آن دوران درباره پیروزی ناگزیر، فوری و کامل "آزادی، برابری و برادری" بود، توهّماتی درباره جمهوری، نه جمهوری بورژوازی بلکه جمهوری همه انسانها، جمهوری که قادر بود صلح را بر روی زمین و صفا را بین مردمان برقرار سازد، توهّماتی درباره از بین رفتن اختلافات طبقاتی بین مردمی که تحت فساد سلطنت و نظام قرون وسطائی بودند، درباره این که نمیتوان با روشهای قهرآمیز بريك "ایده" غلبه کرد، درباره ماهیت کاملاً متضاد فتوای لیسبی که دورانش برآمده بود و سیستم جمهوری آزادی که ماهیت بورژوائی آن فهمیده نشده و یا حداکثر بصورتی گنگ و مبهم فهمیده شده بود.

بنا بر این در دوران ضد انقلاب، نمایندگان پرولتری که راهشان را به سمت پایگاه سوسیالیسم علمی بینموده بودند، مجبور بودند علیه این توهّمات مبارزه کنند (همانند مبارزاتی که مثلاً مارکس و انگلس در سال ۱۸۵۰ انجام دادند)، مبارزه ای علیه توهّمات بورژواهای جمهوریخواه، علیه درك ایدئالستی از سنتهای انقلابی و ماهیت این درك علیه جمله — برداشتهای سطحی که جایگزین کار پیگیر و جدی در میان هر طبقه میشد؟ ولی جریان در روسیه کاملاً برعکس است. در اینجا ما هیچگونه اثری از این توهّمات جمهوریخواهی ابتدائی نمیبینیم

که سد راه کار اساسی عمل متداوم انقلابی در شرایط جدید و متفاوت باشد. دیگر هیچ "عراق کوئی" در معنی جمهوری نمی بینیم، و شعار جمهوری که برای مبارزه بر علیه فئودالیسم و سلطنت اساسی بود دیگر به شعار عام یکایک مبارزات رها نمی شود. بخش تمام کسانی که کار می کنند و استثمار می شوند بدل نمی شود. سوسیال - رولوسیونرها^۱ و گروه هایی از این قبیل که به عقاید مسابهی دامن میزدند، همچنان معدود باقی مانده و نصیبشان از دوره سه ساله طوفان انقلابی (۷-۱۹۰۵) بجای اشتیاق همه گیر جمهوریخواهان - یک حزب اپورتونیست خرده بورژوازی "سوسیالیست های خلقی" * و افزایشی جدید در شورش گری ضد سیاسی و آنارشیزم بوده است.

در آلمان خرده بورژوا، در روز بعد از اولین خیزش انقلاب سال ۱۸۴۸، تصورات خوش غالب در میان دموکرات های جمهوری خواه خرده بورژوا وضوح چشمگیری داشت. در روسیه خبوده - بورژوا، در روز بعد از خیزش انقلاب ۱۹۰۵، در عوض، نشانه های چشمگیری از اپورتونیسم خرده بورژوازی دیده می شد و هنوز هم دیده می شود. که به سازش بدون هیچ مبارزه ای امید بسته از مبارزه هراسیده، و پس از اولین شکست شتابان گذشته خود

* Popular Socialists

رائفی کردہ وبائیں کا رفضای عمومی را با فردگی ، بزدلی و
ارتداد مسموم ساخت .

این اختلاف مسلماً از اختلاف سیستم های اجتماعی و شرایط تاریخی دوجامه نشأت میگیرد. ولی مسئله این نیست که توده خرده بورژوازی روسیه مخالفت کمتری با نظم قدیم دارد. قضیه درست برعکس است. همانا در همان اولین مرحله انقلاب روسیه چنان جنبش دهقانیای برپا نمودند که از لحاظ قدرت، قاطعیت و آگاهی سیاسی از تمام جنبش های مشابه در انقلابات قرن ۱۹، بطور وصفناپذیری شدیدتر بود. اشکال در این است که قشری که هسته دمکراتهای انقلابی را در اروپا تشکیل میداد استادکاران شهرهای کوچک، بورژوازی شهری و خرده - بورژوازی در روسیه مجبور بودند به سمت لیبرالیزم ضد - انقلابی بروند.

آگاهی طبقاتی پرولتاریای سوسیالیست که دست در دست
ارتزجانی انقلاب سوسیالیستی پیش می‌رود، روحیه فوق العاده
انقلابی موزیک ها که به دلیل یوغ غیرپارلمانتر^۱ و ناسودا ل منغ^۲ به اوج
نومیدی رسیده و خواستار مما دره املاک بودند، اینها موجباتی
بودند که لیبرالسم روسیه را با فشاری بسیار بیشتر از آنچه که
در مورد لیبرالهای اروپا اتفاق افتاده در آغوش ضدانقلاب
انداختند. از اینرو در حالیکه روشنفکران و خرده بورژوازی

شتابان در پی انکار سنتهای مبارزات انقلابی هستند، وظیفه
خطیر و مبرم حفظ این سنن، توسعه و تحکیم آنها پیوند دادن
آگاهی‌توده‌های وسیع خلق به این سنن، و پیش بردن آنها تا خیزش
محتوم جنبش دموکراتیک آتی بهمه طبقه کارگر و روسیه قرار
گرفته است.

کارگران بخودی خود درست به چنین مبارزاتی برخاسته‌اند
آنها با شور و پیش از حد مبارزات علیم اکتبر و سامبر را تجربه کرده‌اند،
تغییراتی را که در زندگی شان صرفاً به دلیل چنین مبارزه انقلابی-
ای رخ داده، با وضوح بسیار دیدند. اکنون آنها هم صدای انقلابی-
احساس با آن کارگران ساجی هستند که در نامه‌ای به روزنامه
سندیکا یتر چنین نوشت: "کارخانه داران حاصل بی‌روزی ما
را از ما پس گرفته‌اند و سرکارگردوباره برای ما رجز می‌خواند، فقط
صبر کنید ۱۹۰۵ باز خواهد گشت"

فقط صبر کنید، ۱۹۰۵ باز خواهد گشت. کارگران بدین گونه
به اوضاع مینگرند. برای آنها آن سال مبارزات سرمشتی از
آنچه باید کرد بدست داد. برای روشن فکران و مرتدین خرده بورژوا
آن سال "سال دیوانگی" بود و الگوئی شد برای آنچه نباید کرد.
برای پرولتاریا اکتساب و قبول نقادانه تجارب انقلاب باید
بر این اساس باشد که چگونه روشهای مبارزات آن دوره را توده‌ای
تر، متمرکزتر و آگاهانه تر ترتیب دهد. برای لیبرال-یسم

ضدا انقلابی، که افسار روغن فکران خائن را بدست داردم جمع‌بندی
تجربه انقلاب اجبارا با این میانجامد که برای همیشه دست از تحرک
"ساده لوحانه" مبارزه توده‌ای "افسارگرفته" شسته و بجای آن
بدنبال کار با "فرهنگ و متمدنانه" در چهار چوب قانون اساسی
بر اساس "مشروطه" استولیپین برود.

امروز همه صحبت از اکتساب و بررسی انتقادی تجارب انقلاب
میکنند. سوسیالیست‌ها و لیبرال‌ها درباره آن صحبت میکنند.
سوسیالدمکرات‌های انقلابی درباره آن صحبت میکنند. ولی هر
کسی این موضوع را نمیفهمد که بین دو قطب مخالف فوق است که
تمام دستور عمل‌های مختلف برای درس گرفتن از تجربه انقلاب
نویسان میکنند. هر کسی سؤال را بوضوح طرح نمیکند: آیا این
تجربه مبارزه انقلابی است که باید از آن بیا موزیم و کمک کنیم تا
توده‌ها نیز برای تحقق مبارزه‌ای پیگیرتر و سرخشانه‌تر و مصمم
تر از آن بیا موزند؟ این "تجربه" خیانت کادتها به انقلاب
است که باید کسب گردیده و به توده‌ها انتقال داده شود؟

کارل کائوتسکی به این سؤال از جنبه اساسی تنویریک
آن برخورد کرده است. او در چاپ دوم اثر شناخته شده اش "انقلاب
اجتماعی" که تمام زبان‌های زنده اروپائی ترجمه شده است
در رابطه با انقلاب روسیه اضافات و اصلاحاتی بعمل آورده است.
پیشگفتار چاپ دوم بتاريخ اکتبر ۱۹۰۶ میباید مبنای این

نویسنده در آن زمان هم مقداری اطلاعات برای قضاوت در اختیار داشته است. این اطلاعات نتنها مربوط به طوفان و فشار* ۱۹۰۵ بوده بلکه وقتاً مهم "دوره کادتی" انقلاب ما، دوره اشتیاق همگانی (تقریباً همگانی) برای پیروزی های انتخاباتی کادتها و دوماً اول را نیز شامل میشود.

بنا بر این بنظر کادتسکی کدام مسائل تجربه انقلاب روسیه با اندازه کافی برجسته و اساسی و یا حداقل با اندازه کافی مهم بودند تا مصالح جدید را برای يك بررسی عام ما رکیستی "اشکال و سلاح انقلاب اجتماعی" فراهم آورند؟ ("اشکال و....." عنوان باراکراف هفتم اثر کادتسکی است که با توجه به تجارب ۱۹۰۵-۶ به این اثر اضافه شده).

نویسنده دو سؤال مطرح نموده است.

اول سؤال ترکیب طبقاتی نیروهای که قادردند در انقلاب روسیه پیروزی کسب کرده، آنرا انقلابی واقعاً پیروزمند سازند.

دوم سؤال اهمیت آن اشکال عالی تر مبارزه توده ای - عالی تر از نظر جهت گیری انرژی انقلابی و خصوصیت تهاجی شان - که انقلاب روسیه مطرح ساخت، یعنی مبارزه دسامبر یا قیام مسلحانه* هرسویا لیستی (و بخصوص هرما رکیستی) که با دقت به بررسی

* Sturm und Drang این اصطلاح در متنا انگلیسی با آلمانی آمده است.

وقایع انقلاب روسیه بپردازد تا نشان دهد داشت که درحقیقت اینها هستند آن سئوالات ریشه‌ای و اساسی در ارزیابی انقلاب روسیه و همچنین در ارزیابی خط تاکتیکی‌ای که اوضاع فعلی امر بر حزب کارگران تحمیل میکند. تا وقتی که ما کاملاً و به روشنی درنیابیم که کدام طبقات قادرنند به دلیل شرایط عینی اقتصادی، انقلاب بورژوازی روسیه را پیروز سازند، تمام گفتارمان در باره پیروزی این انقلاب چیزی بیش از عبارات توخالی و رجزخوانی مکرراتیک نبوده و تاکتیکهایمان در آنقدر بورژوازی ناگزیر با دره‌ها و متزلزل خواهد بود.

از طرف دیگر، اگر بخواهیم تاکتیکهای مشخص یک حزب انقلابی را در طوفانی ترین لحظات این بحران عمومی که کشور را فرا گرفته است، تعیین نمائیم واضح است که صرفاً مشخص کردن طبقاتی که قادرنند به خاطر تکمیل پیروزی انقلاب عمل نمایند کافی نخواهد بود. آنچه که دورانهای انقلابی را از دورانیها با اصطلاح انکشاف ملخ آمیز، دورانیها می که شرایط اقتصادی باعث بحرانهای عمیق و یا جنبشهای قدرتمند توده‌ای میشوند، متمایز مینماید دقیقاً این نکته است که: اشکال مبارزه در دوران انقلابی به نهایت بسیار متنوع تر بوده و مبارزات مستقیم انقلابی توده‌ها بر فعالیتهای تبلیغی و تهییجی رهبران در پارلمان، مطبوعات و غیره، مسلط است. بنابراین ما اگر

در ارزیابی دورانهای انقلابی، ما فقط به مشخص نمودن خط کلی عملکرد طبقات مختلف اکتفا کنیم، بدون آنکه اشکال مبارزاتشانرا بررسی نمائیم بحث ما از نظر علمی ناقص و غیر دیالکتیکی بوده و از نقطه نظر پراکتیک سیاسی در حد کلام بیجان استدلالیون باقی میماند. (میتوانیم در بارانتز بگوئیم که این همان چیزی است که رفیق بلخانف در نه دهم آثارش درباره تاکتیکهای سوسیال دموکراسی در انقلاب روسیه به آن اکتفا میکند) .

برای یک ارزیابی اصیل مارکسیستی از انقلاب، ما زدید - گاه ماتریالیسم و دیالکتیک، باید انقلاب را همچون مبارزه نیروهای اجتماعی زنده ای بررسی نمود که در شرایط عینی بخصوص قرار داشته به طرز مخصوصی عمل نموده و اشکال بخصوص مبارزه را با موفقیتی بیش و کم یکا رمیبرند. بر اساس چنین تحلیلی، و فقط بر این اساس است که برای یک مارکسیست امکان پذیر و ضروری میشود تا جنبه تکنیکی مبارزه را ارزیابی کرده و به سئوالات تکنیکی ای که در حین جریان مبارزه بروز می کنند برخورد نماید. قبول شکل مشخصی از مبارزه بدون قبول لزوم مطالعه تکنیک آن ما اینداین است که لزوم شرکت در انتخابات مشخصی را قبول کنیم بدون آنکه به مطالعه قانون نحوه این انتخابات پرداخته باشیم .

اکنون به پاسخی که توسط " کائوتسکی " به دوستان مطرح دربالا داده شد بپردازیم . همانطور که میدانیم این دوستان بحث طولانی و داغی را در جریان انقلاب بین سوسیال دموکراتها برانگیخت . این بحث ها در بهار ۱۹۰۵ هنگامی که سومین کنگره " ح. ک. س. د. ر " * در لندن^۵ و کنفرانس همزمان منشویکها در ژنو اصول اساسی تاکتیکهایشان را در قطعنامه دقیقی تدوین کردند آغاز شد و با کنگره واحد " ح. ک. س. د. ر. " در لندن در بهار ۱۹۰۷ به پایان رسید .

پاسخ کائوتسکی به سؤال اول به طریق زیر است :

او میگوید در اروپا غربی قسمت اعظم جمعیت را پرولتاریا تشکیل داده بنا بر این امروزه پیروزی دموکراسی در اروپا به معنای تفوق پرولتاریا میباشد . " در روسیه که جمعیت توده های دهقانی غالب است ، نمیتوان انتظار چنین امری را داشت . البته پیروزی سوسیال دموکراسی در آینده ای قابل پیش بینی (absehbar) در روسیه نیز محتمل است ، ولی این پیروزی فقط میتواند نتیجه ائتلاف (coalition) پرولتاریا و دهقانان باشد . "

و کائوتسکی حتی ابراز میدارد که چنین پیروزی ای ناگزیر نیروی محرکه عظیمی به انقلاب پرولتاریائی در اروپای

* حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه .

غربی میدهد.

بنا بر این چنانکه میبینیم عبارت انقلاب بورژوازی تعریف جامعی از نیروهای که میتوانند در چنین انقلابی پیروز شوند افاده نمیکند. انقلابات بورژوازی که بر آنها بورژوازی تجاری مبادتجاری - صنعتی نقش نیروی محرکه اصلی را ایفا نمایند مکان وقوع داشته و اتفاق نیز افتاده است. پیروزی چنین انقلاباتی تنها به معنای پیروزی همان قشر بورژوازی بر مخالفین اش (مخالفینی از قبیل نجای ممتاز یا استبداد سلطنتی) میباشد. در روسیه اوضاع فرق میکند. در کشور ما پیروزی انقلاب بورژوازی بمثابه پیروزی بورژوازی غیر ممکن است. این موضوع بنظر متناقض (پارادکس) میآید ولی حقیقت است. اینکه همانان اکثریت جمعیت را تشکیل میدهند ظلم و حشتناک سیستم زمین داری بزرگ نیمه فئودالی بر آنها قدرت و آگاهی طبقاتی پرولتاریائی که در يك حزب سوسیالیستی متشکل شده است - همه این شرایط به انقلاب بورژوازی میا خصلت ویژه ای میدهد. این ویژگی مخصلت بورژوازی را نفی نمی کند (آنطوریکه مارتف و بلخانفسکی داشتند مسئله را در برخورد لنگان نشان با نقطه نظر کائوتسکی عرضه کنند). این ویژگی صرفاً خصلت ضد انقلابی بورژوازی ما را نشان داده و لزوم دیکتاتوری پرولتاریا و همانا نرا برای پیروزی در چنین

انقلابی مجل میکند. زیرا " ائتلاف پرولتاریا و دهقانان " برای کسب پیروزی در انقلاب بورژوازی چیزی نیست جز دیکتاتوری دمکراتیک - انقلابی پرولتاریا و دهقانان .

این موضوع سرآغاز اختلافات تاکتیکی ای است که در حین انقلاب میان صفوف سوسیال دمکراتها بروز کرده. فقط با در نظر گرفتن این مسئله است که میتوان تمام بحثهای راکه در مورد مسائل خاص (مانند پشتیبانی از کادتها بطور کلی ، بلوک چپ و خصلتش و غیره) در گرفته و در مواردی به برخوردهائی انجامیده فهمید . تنها این اختلاف تاکتیکی اساسی است که منشا اختلافات بین بلشویک ها و منشویک ها در دوره اول انقلاب (۷-۱۹۰۵) بود. و نه آنطور که افراد نا آگاه گاهی فکر میکنند، مسائل سیاسی چون "بویسم" ^۷ یا "بایکوتیسم" ^۸.

هرچقدر که بر لزوم مطالعه دقیق منشا این اختلافات و بررسی تجارب دوما ی اول و دوم و مبارزه مستقیم دهقانان از این نقطه نظر تاکید شود باز کافی نخواهد بود. اگرما اکنون این کار را نکنیم بهنگام جنبشهای آتی قادر نخواهیم بود حتی يك قدم در زمینه تاکتیکی جلو برداریم بدون آنکه دوباره بحثهای قدیمی را دامن زده و یا باعث منازعات گروهی و نفاق افکنی در حزب شویم . نحوه برخورد سوسیال دمکراسی به لیبرالیسم و دمکراسی بورژوازی دهقانی باید براساس تجربه انقلاب روسیه تعیین شود

وگرنه مادر تاکتیک‌های پرولتاریا فاقد هرگونه اصول و پیگیری خواهیم بود. در اینجا باید توجه کنیم که "اتحاد کارگران و دهقانان" نباید تحت هیچ شرایطی بمعنای یکی شدن طبقات مختلف و یا احزاب پرولتاریا و دهقانان فهمیده شود. نه تنها یکی شدن، بلکه هر موافقت بلند مدتی نیز برای حزب سوسیالیست طبقه کارگر مخرب بوده و مبارزه دموکرات-انقلابی را تضعیف خواهد نمود. نوسان ناگزیر دهقانان بین بورژوازی لیبرال و پرولتاریا از موقعیت طبقاتی آنها ناشی میشود، و انقلاب مانمونه‌های بسیاری از این نوسانات را در صحنه‌های مختلف مبارزه بدست داده است (بایکوت دومای ویت، انتخابات، "ترودویک‌ها" در دوماي اول و دوم، و غیره). تنها اگر پرولتاریا بعنوان پیش‌آهنگ انقلاب روش کاملاً مستقلی داشته باشد، می‌تواند دهقانان را از لیبرالها دور کرده، تاثیر لیبرالها را بر دهقانان از بین برده، و آنها را در جریان مبارزه بدنبال خود بسیج کند و بدین ترتیب به اتحادی دفاکتو (de facto) دست یابد. این اتحاد وقتی بوجود می‌آید که دهقانان به مبارزه انقلابی بپردازند و درست در تناسب با بسط دامنه این مبارزات است که این اتحاد موثر واقع میشود. این لاس زدن با ترودویکها نبوده بلکه انتقاد بیرحمانه ایست از ضعفها و نوساناتشان. این تبلیغ ایده یک حزب جمهوریخواه و انقلابی

بهقانی است که بتواند "اتحاد" پرولتاریا و بهقانیان برای
پیروزی بر دشمنان مشترکشان را تحقق بخشد، و نه حزبی برای
بلوک بازی و عقد موافقت نامه .

این خصلت ویژه انقلاب بورژوازی روسیه که ما برآن تکیه
کردیم، وجه افتراق آن با انقلابات دیگر بورژوازی دورانی
جدید است . ولی همین خصلت ویژه وجه اشتراك این انقلابها
با انقلابات کبیردوران گذشته، دورانی که درآن بهقانیان
نقش انقلابی بسزائی ایفا مینمودند، نیز نشان میدهد . دراین
مورد باید توجه وافر میبذول داریم به آنچه که فریدریش-
انگلس در مقاله فوقالعاده عمیق و تفکربرانگیز خود تحت
عنوان "درباره ماتریالیسم تاریخی" بیان میدارد، (مقدمه
انگلیسی سوسیالیسم تخیلی و علمی، که توسط خود انگلس با آلمانی
ترجمه شده است . "عصر جدید" Neue Zeit ۹۳-۱۸۹۲، سال ۱۱-
جلد ۱) . انگلس میگوید: "جالب توجه است که در هر سه انقلاب
عظیم بورژوازی (نهضت رفرم در آلمان و جنگ بهقانی در قرن
شانزده، و انقلاب انگلیس در قرن هفده، و انقلاب فرانسه در قرن
هجده) ارتش که جنگ برعهده اوست از بهقانیان تشکیل شده، و
بهقانیان درست همان طبقه ای هستند که پس از پیروزی حتما
بیشترشان توسط پیاپی اقامت یا ناسی از آن خانه خراب می
شوند. صدسال پس از "کرامول"^{۱۱} نیروی سواره نظام داوطلب

که از دهقانان تشکیل میشد تقریباً از بین رفته بود. بهر حال اگر بخاطر این عناصر سواردهن نام دهقانی و فقرای شهری (پلبین) نبود، بورژوازی هرگز قادر نبود که بتنهائی جنگ را تا بآنها ادامه داده و چارلز اول را به پای چوبه دار کشد. حتی بمنظور تثبیت فتوحات دست بنقد بورژوازی که رسیده و محتاج جمع - آوری بودند، انقلاب میبایست خیلی بیشتر از آن حد به پیش میرفت. دقیقاً مانند آنچه که در ۱۷۹۳ در فرانسه و در ۱۸۴۸ در آلمان روی داد. در واقع بنظر میرسد که، این یکی از قوانین تکامل جامعه بورژوائی باشد. " و در جای دیگر در همین مقاله انگلس اشاره میکند که انقلاب فرانسه تنها قیامی بود " که واقعات از میان رفتن یکی از طرفین نبرد یعنی اشرافیت، و پیروزی کامل طرف دیگر یعنی بورژوازی، ادامه یافت. " ۱۲

هر دو این مشاهدات تاریخی با نتایج کلی انگلس به نحو قابل ملاحظه‌ای در طول انقلاب روسیه تأیید شدند. همچنین این مسئله نیز تأیید شده که فقط مداخله دهقانان و پرولتاریا "عناصر زحمتکش شهرها (پلبین) " - قادر به پیش راندن قطعی انقلاب بورژوائی میباشد. (در حالیکه در آلمان قرن شانزدهم، انگلیس قرن هفده و فرانسه قرن هیجده دهقانان نمیتوانستند در صف مقدم باشند، در روسیه قرن بیست این ترتیب باید قطعاً معکوس گردد، زیرا در اینجا بدون ابتکار و رهبری پرولتاریا

دهقانان نیروئی بحساب نمیآیند). همچنین این نکته نیز
 تأیید شد که اگر قرار است انقلاب به اهداف مستقیم و آنی،
 کامل و ست بنقد بورژوازی خود واقعاً دست یابد، یا حتی
 فتوحات حداقل بورژوازی بطور برگشتناپذیری تثبیت شوند،
 انقلاب باید بسیار بیشتر از این اهداف به جلوسوق داده شود
 بنابراین ما میتوانیم قضاوت کنیم که انگلس با چه تحقیری
 نسبت به دستورالعملهای بیما یگان رفتار میکرد. بیمایگانی
 که قبل از هر چیز میخواهند انقلاب را بزور در چهارچوب باریک
 کاملا بورژوازی بتپانند تا هما نظوریکه منشویکهای قزاقستان
 در قاطنامه ۱۹۰۵ خود بیان داشتند "بورژوازی رن نکند"،
 یا هما نظور که یلخانف در استکلم میزگفت بدین منظور که "باید
 ضمانتی علیه احبای تزارسم وجود داشته باشد".

کائوتسکی در پیشگفتار چاپ دوم کتابش سؤال دیگر،
 یعنی ارزیابی شورش ۱۹۰۵ را بررسی میکند. او مینویسد: "من
 دیگر با آن قاطعیتی که در سال ۱۹۰۲ بیان کردم نمیتوانم بگویم
 که قیامهای مسلحانه و جنگهای خیابانی نقش تعیین کننده ای
 در انقلابات آینده ندارند. برعکس، تجربه نبرد خیابانی در مسکو
 شاهد بسیار گویائی است برای این امر، هنگامیکه عده معدودی از
 مردم با مبارزه در سنگر خیابانی خود بمدت یک هفته در برابر
 یک ارتش کامل ایستادگی کرده، و اگر شکست جنبشهای انقلابی

در شهرهای دیگر اعزام و تمرکز نیروی عظیم کمکی را برای سرکوبی شورشیان میسر نکرده بود چه بسا در این نبرد پیروز شده بودند البته این موفقیت نسبی مبارزات درسزگرهای خیابانی فقط بدین دلیل ممکن شد که در حالیکه ارتش کاملاً خود را باخته بود، مردم شهر با حرارت تمام از انقلابیون حمایت میکردند . با این حال چه کسی میتواند با قاطعیت بیان کند که چنین چیزی در اروپای غربی غیر ممکن است ؟ "

با این ترتیب بعد از قریب یکسال که از این قیام میگذرد یعنی زمانیکه صحبت بیشک نمیتواند بر سر تقویت روحیه رزمندگان باشد، محقق دقیقی چون کائوتسکی با قاطعیت ابراز میدارد که قیام مسکو بیا نگر "موفقیت نسبی" نبرد درسزگرهای خیابانی است . و لازم میداند تا در نتیجه گیریهای قبلی اش، مبنی بر این که نبرد خیابانی نمیتواند نقش مهمی در انقلابات آیند بازی کند، تجدید نظر کند .

مبارزات سامبر ۱۹۰۵ ثابت کرد که قیام مسلحانه میتواند با وجود شرایط نوین تشکیلاتی و تکنیک نظامی نیز پیروز شود . مبارزات سامبر نشان داد که جنبش بین المللی کارگری باید از این پس احتمال اشکال مشابه مبارزاتی در انقلابات پرولتری آینده را در نظر گیرد . اینها نتایجی هستند که حقیقتاً از تجارب انقلاب ما حاصل میشود، اینها درسهایی هستند که

باید توسط توده‌ها کسب شوند. چه فاصله عظیمی است بین این نتایج و درسها با آن بحثی که بلخانف با این اظهار نظر معروف هراسترت منشان^{۱۳} (Herostrotean) خود درباره قیام سامبر، می‌گشاید: "آنها نباید دست به اسلحه میبردند"؛ چه دریائی از نظریات خائنانه که با این گفته به حرکت نیامد! چه تعداد بی شماری از ستهای کثیف لیبرال که باین گفته جنگ نیانگشت تا دلیری و روحیه سازشکارانه خرده بورژوازی را در صفوف کارگران رخنه دهد!

ذره‌ای از حقیقت تاریخی در این ارزیابی بلخانف وجود ندارد. جانی که مارکس، ماکس که شش ماه قبل از "کمون" گفته بود که قیام برابر با دیوانگی است، توانست این "دیوانگی" را بعنوان بزرگترین جنبش توده پرولتاریا در قرن نوزده جمع بندی کند. سوسیال، مکرراتهای روس بدلائلی صد چندان قویتر باید این اعتقاد را سخ را بر توده ها ایجا دکنند که مبارزات سامبر، اساسی ترین، برحق ترین و عظیم ترین جنبش پرولتاریائی پس از "کمون" بوده است. بگذار برخی از روشنفکران صفوف سوسیال مکرر اسی هرچه دلشان میخواهد بگویند و هر قدر دلشان میخواهد زاری کنند، طبقه کارگر روسیه با این نظرات پرورش خواهد یافت.

در اینجا، با توجه باین که مقاله برای رفقای لهستانی

نوشته میشود ، تذکریک نکته ضروری است . از آنجا که —
 متاسفانه بزبان لهستانی آشنا نیستم ، اطلاع من از اوضاع
 لهستان فقط از طریق اخبار شفاهی است . شاید بتوان در رد
 حرف من گفت که اتفاقا درست در همین لهستان است که یک
 حزب درست خود را در شیوه های بیثمر جزیکی ، تروریسم
 و ابراز وجود های آتشین رفتار کرده و اتفاقا تمام اینکارها
 را نیز بنام سنت های شور و مبارزه مشترک پرولتاریا و دهقانان
 انجام داده است (جناح با اصطلاح راست حزب سوسیالیست لهستان)^۱
 بعید نیست که از این نقطه نظر شرایط لهستان در حقیقت
 شدیداً با دیگر نواحی امپراطوری روسیه تفاوت داشته باشد .
 معیناً این را باید بگوئیم که در هیچ کجای دیگر بجز لهستان
 چنین برخورد بی معنی به تاکتیکهای انقلابی نشده است ، بر-
 خوردهای که موجب مقاومتها و مخالفت های بحق شده است . در
 اینجایی اختیار این فکر از خاطر ما میگذرد که چه شد که دقیقاً
 در لهستان هیچ مبارزه مسلحانه ای در سال ۱۹۰۵ روی نداد ؟
 آیا دقیقاً به همین دلیل نیست که در لهستان ، و فقط در لهستان
 بود که تاکتیکهای بی معنی و انحرافی انقلاب "آفرینی" "آنا رشیستی"
 جا خوش کرد و شرایط در آنجا ، برای مدت کوتاهی هم که شده ، امکان
 گسترش مبارزه مسلحانه توده ای را نداد ؟ آیا دقیقاً سنت یک
 چنین مبارزه ای یعنی سنت قیام مسلحانه سال ۱۹۰۵ نیست

که تنها راه جدی غلبه بر تمایلات آنارشیستی در درون حزب کارگر می باشد؟ آیا نه اینست که راه غلبه بر این تمایلات موعظه های اخلاقی مبتذل، بیمایه و خرده بورژوائی نبوده، بلکه راهی دقیقاًست کشیدن از اعمال قهریبی هذب، هرز، منفرد و پراکنده و روی آوردن بقهرتوده ای هدفمند برخاسته از جنبش های گسترده، و تشدید مبارزات مستقیم پرولتری است؟

مسئله ارزیابی انقلاب ما تنها از نظر ثئوریک بلکه از هر نظر مهم است. این مسئله اهمیتی مستقیم عملی و هرروزه دارد. همه کار تبلیغی، تهییجی و سازمانی ما در حال حاضر بطور غیر قابل تفکیکی در ارتباط است با کسب درسهای این سال درخشان توسط وسیعترین توده های طبقه کارگر و نیمه - پرولتاریا. اکنون نمیتوان به چنین عبارات خشک و خالی ای اکتفا کرد (آنطوریکه از روح قطعنامه های مصوبه کنکره، هم جناح چپ حزب سوسیالیست خلق برمی آید) که در حال حاضر اطلاعات موجود بما اجازه نمیدهد مشخص کنیم که آیا این مسیر انفجار انقلابی است که در پیش داریم یا مسیری طولانی، که آهسته و با قدمهایی کوتاه طی خواهند شد. البته در حال حاضر هیچ آماری در جهان قادر نیست این مسئله را روشن کند. البته واضح است که ما باید کارمان را با روح و محتوای عام سوسیالیستی به پیش ببریم، آزمون درآوردن آینده هرچه میخواهد باشد. ولی این تمام

مطلب نیست • توقف در این نقطه یعنی ندادن هیچ رهنمود موثری به حزب پرولتری. ما باید با صراحت این سؤال را مطرح کرده و با قاطعیت بآن پاسخ دهیم: اکنون بمنظور کسب تجارب این سه سال انقلابی در چه جهتی گام بر خواهیم داشت؟ ما باید برای خیر و صلاح عناصر متزلزل و ضعیف النفس و برای شرمنده کردن مرتدین و خائنین به سوسیالیسم، با صدای بلند اعلام داریم که حزب کارگران، مبارزات مستقیم انقلابی توده ها در اکتبر و دسامبر ۱۹۰۵ را از عظیم ترین جنبشهای پرولتری بعد از «کمون» میدانند، موفقیت انقلاب آتی صرفاً در گرو رشد و گسترش این چنین اشکال مبارزاتی است، و اینک این نمونه های مبارزه باید بمثابة چراغ راهنمای ما در تربیت نسلهای جدید مبارزین باشد.

با ادامه کار روزانه ما در این جهت، و به خاطر داشتن این نکته که فقط اسلحه های کارجدی و پیگیر تدارکاتی نفوذ کامل حزب را بر پرولتاریا در ۱۹۰۵ ممکن ساخت، ما قادر خواهیم بود به جایی برسیم که علیرغم هر چرخش حادثه و هر درجه ای از اضمحلال استبداد، طبقه کارگر قویتر شده و بیک نیروی سوسیال دمکرات انقلابی، با آگاهی طبقاتی اعتلایابد.

دموکراسی و نارودنیسم در چین

مقاله سون یات - سن ، رئیس جمهور موقت چین ، در روزنامه سوسیالیستی بروکسل بنام "مردم" ، بنحوی استثنائی برای ما روسی ها جالب و مفید است .

می گویند تماشاگر بیرون گود داور بهتری است . و سون یات - سن "تماشاگو بیرون گود" بسیار جالبی است ، زیرا چنین بنظر می رسد که علیرغم تحصیلات اروپائیش بالکل از اوضاع روسیه بی اطلاع باشد . درحالیکه این سخنگوی آگاه دموکراسی مبارز و پیروز - مند چین ، مستقل از روسیه ، مستقل از تجربه و ادبیات روسیه ، مسائل روسی محضی را طرح می کند . طرز استدلال این دموکرات متمدنی چینی درست مثل طرز استدلال یک روسی است . شباهت او به یک نارو - دنیک روسی آنچنان زیاد است که به یکی شدن کامل آراء بنیادی و بسیاری از تعبیر و اصطلاحات [آنها] می کشد .

تماشاگر بیرون گود داور بهتری است . پلاتفرم دموکراسی کبیر چین - چرا که مقاله سون یات سن بیان چنین چیزی است - ما را وامیدارد و فرصت مناسبی در اختیارمان می گذارد تا بار دیگر ، و این بار در پرتو وقایع اخیر جهان ، مساله رابطه بین دموکراسی و نارودنیسم در انقلابات بورژوازی نوین آسیا را مورد بررسی قرار دهیم . این مساله یکی از جدی ترین مسائلی بود که روسیه در دوران انقلابی ای که سال ۱۹۰۵ آغاز گشت با آن روبرو بود ؛ و نه تنها روسیه ، بلکه چنانکه از پلاتفرم رئیس جمهور موقت جمهوری چین و پخمو از مقایسه این پلاتفرم با رویدادهای انقلابی در روسیه ،

ترکیه ، ایران و چین بر می‌آید ، این مسأله‌ایست که سراسر آسیا با آن روبروست . از بسیاری جهات ، و جهات بسیار اساسی ، روسیه بیشک کشوری آسیایی است ، و مهمتر از آن ، یکی از ظلمانی‌ترین ، قرون وسطی‌ای‌ترین ، و به صورتی ننگین عقب مانده‌ترین کشورهای آسیایی است .

دموکراسی بورژوازی روسیه ، از پیشگام دیرینه و تنهایش اشراف‌زاده هرتسن (*Herzen*) گرفته تا نمایندگان توده‌ای‌ش ، "اتحادیه دهقانی" ۱۹۰۵ و نمایندگان تردوویک‌ها در سه دوما ی اول سالهای ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۲ ، همواره رنگ و نویی نارودنیکی داشته است . اکنون می‌بینیم که دموکراسی بورژوازی چین نیز همان رنگ و بوی نارودنیکی را دارد . حال با توجه به نمونه سون‌یات-سن ، بپردازیم به بررسی "معنا و اهمیت اجتماعی" افکار و اندیشه‌های بوجود آمده بوسیله این جنبش عمیق انقلابی صدها ملیون انسانی که سرانجام به جریان تمدن کاپیتالیستی جهانی گشاده شده‌اند .

هرسپر پلاتفرم سون‌یات-سن سرشار از روح دموکراسی صادق و مبارزه‌جو است . هرسپر آن گویای درک کاملی است از عدم کفایت یک انقلاب "رادیکال" . اثری از بی تفاوتی نسبت به مسائل سیاسی ، یا حتی کم بها دادن به آزادی سیاسی ، یا این فکر که "رفرم اجتماعی" در چین ، رفرمهای مشروطه و غیره در چین ، می‌توانند با استبداد در چین سازگاری داشته باشند ، در آن دیده نمی‌شود . موضع آن طرفداری از دموکراسی کامل و مطالبه جمهوری است . مسأله وضع توده‌ها و مبارزه توده‌ای را بصراحت طرح نموده است . در آن نسبت به رنجبران و استثمارشدگان ابراز همدردی صمیمانه شده و . ایمانش را به نیروی توده‌ها و حقانیت آرمانشان بیان نموده است . آنچه پیش‌روی ماست اپدئولوژی ، حق کبیر ملتی حق کبیر است ؛ ملتی که تنها قابلیت افسوس خوردن بر بردگی دیرینه‌اش را ندارد ؛ بلکه قابلیت مبارزه علیه ستمگران دیرینه چین را نیز دارد .

انسان طبعاً تمایل دارد رئیس‌جمهور موقت جمهوری چین ظلم‌

نی، ساکن و راکد و آسیائی را با روسای جمهور جمهوریه‌های مختلف اروپا و آمریکا، این کشورهای دارای فرهنگ پیشرفته، مقایسه کند.

رومای جمهور این کشورها همه بازرگان، کارگزار یا عروسک‌های یک بورژوازی تا مغز استخوان پوسیده‌اند، بورژوازی‌ای که سر تا پا به خاک و خون آلوده است - البته نه خون پادشاهان و امپراطوران، بلکه خون کارگران اعتصابی کشتار شده بنام پیشرفت و تمدن. در این کشورها روسای جمهور نمایندگان بورژوازی‌اند، بورژوازی که مدت‌ها پیش از ایده‌آل‌های جوانیش دست‌کشیده، روسپی شده و جسم و جان‌ش را به میلیونرها و مالتی میلیونرها، به فتوداله‌های بورژوا شده و امثالهم، فروخته است.

اما رئیس‌جمهور موقت جمهوری آسیایی چین دموکراتی انقلابی است، برخوردار از روح آزادگی و قهرمانی طبقه‌ای است بالنده، و نه در حال سقوط، طبقه‌ای که از آینده نمی‌هراسد، بلکه بسه آن باور دارد و با از خودگذشتگی بخاطرش مبارزه می‌کند، طبقه‌ای که در حفظ و بازگشت گذشته چنگ نمی‌اندازد تا امتیازاتش را حراست کند، بلکه به آن کینه می‌ورزد و خود می‌داند که چگونه اضمحلال و گندیگی مرگ‌آور آنرا از سر راه بردارد.

اما آیا این بدان معناست که غرب مادی‌گندیده است و آفتاب سعادت تنها از شرق عرفانی و متدین سرخواهد زد؟ نه، کاملاً برعکس. این بدان معناست که شرق قطعاً راه غرب را در پیش‌گرفته و صد هائیمیلیون انسان تازه از این پس در مبارزه بخاطر آرمان‌هایی که غرب پیشتر طرح‌ش را برای خود ریخته است سهم خواهند شد. آنچه در غرب‌گندیده بورژوازی است که هم اینک نیز با گورکن خویش، بروتاریا، دست‌بگریبان است. لیکن در آسیا هنوز بورژوازی‌ای وجود دارد که قادر است پرچم دموکراسی صادق، مبارزه جو و پیگیر را در دست‌گرفته یار گرانقدری برای مردان بزرگ فرانسه در عصر روشنگری، و رهبران کبیر اواخر قرن هیجدهم باشد.

نماینده عمده یا باروی محافظ اجتماعی عمده^۱ این بورژوازی آسیائی که هنوز قابلیت حمایت از یک آرمان تاریخی مترقی را دارد، دهقان است. اما در کنار وی بورژوازی لیبرالی هم وجود دارد که رهبرانش مردانی نظیر یوان شی - کای ، بیش از هر چیز قادر به خیانت اند؛ دیروز از امپراطور هراس داشتند و به پایش می افتادند . بعد وقتی توان دموکراسی انقلابی را مشاهده ، و بوی پیرویش بمشامان خورد به او خیانت کردند ؛ و فردا به دموکراتها خیانت خواهند کرد تا با یک امپراطور "مشروطه طلب" جدید یا قدیم وارد معامله شوند .

بدون جنب و جوشی عظیم و صادقانه بخاطر دموکراسی ، بدون جنب و جوشی که [اینک] توده های زحمتکش را به خروش آورده و آنان را قادر به معجزه ساخته است ، و در هر جمله پلاتفرم سونیات - سین بچشم می خورد ، رهائی واقعی مردم چین از بردگی دیرینه غیر ممکن خواهد بود .

لیکن نارودنیک چینی این ایدئولوژی مبارزه جو را نخست با خواب و خیالهای سوسیالیستی ، با امید احتراز چیسن از راه سرمایه داری ، با امید سد کردن راه سرمایه داری و ، ثانیاً ، با هواداری از یک اصلاحات ارضی رادیکال ، و ارائه طرحی برای آن ، درهم می آمیزد . و همین دو گرایش ایدئولوژیک و سیاسی اخیر است که جوهر تشکیل دهنده نارودنیکسم - نارودنیکسم بمعنای اخراجی اصطلاح ، بعنوان چیزی متمایز از دموکراسی ، بعنوان مکملی بر دموکراسی - می باشد .

منشا، معنا و اهمیت این دو گرایش در چیست ؟

بدون وجود برآمد عظیم روحی و انقلابی توده ها ، دموکراسی چین قادر به سرنگونی نظام کهن و بنای جمهوری نمی بود . پیش فرض چنین برآمدی احساس صادقانه ترین همدردیها نسبت به وضع توده های زحمتکش و تلخ ترین نفرتها نسبت به سرکوبگران و استثمارگران آنها است ، و این برآمد بنوبه خود موجب برانگیخته شدن

آن همدردی و نفرت می‌گردد.

و در اروپا و آمریکا - که چینی‌های متریقی، تمام آن چینی‌های که این برآمد را تجربه کرده‌اند، آراء و اندیشه‌های خود را در باب‌رهائی از آنجا به عاریت گرفته‌اند - رهائی از بورژوازی، یعنی سوسیالیسم، وظیفه‌آنی را تشکیل می‌دهد. و این بناچار موجب بروز حسن نظر نسبت به سوسیالیسم در میان چینی‌ها، در میان دموکراتها، می‌گردد، و سرچشمه سوسیالیسم ذهنی آنهاست.

آنان بطور ذهنی سوسیالیست‌اند، زیرا مخالف سرکوب و استثمار توده‌ها هستند. اما شرایط عینی چین، کشوری عقب مانده، فلاحی، نیمه فئودال و متشکل از ۵۰۰ میلیون نفر، تنها یک شکل خاص، یک شکل تاریخی، مشخص این سرکوب و استثمار را در دستور قرار می‌دهد که همان فئودالیسم باشد. اساس فئودالیسم بر تفوق کشاورزی و اقتصاد طبیعی است. منشاء استثمار فئودالی دهقان چینی را وابستگی وی به زمین، در این با آن تکلیف، تشکیل می‌داد. نمایندگان سیاسی، بن استثمار عبارت بودند از ملاکین فئودال، با هم و بطور تکتک - و امپراتور که در رأس کل نظام قرار داشت.

اما آنطور که پیداست از افکار و برنامه‌های سوسیالیستی ذهنی دموکرات چینی برنامه‌ای بمنظور "تغییر کلیه بنیادهای حقوقی" فقط "دارائیهای غیر منقول" سربلند می‌کند، برنامه‌ای برای امحای استثمار فئودالی به تنهایی.

اینست جوهر بارودنیسم - سون - یات - سن، جوهر برنامه متریقی، مبارزه‌جو و انقلابی اش برای اصلاحات ارضی، بورژوا - دموکراتیک، اینست جوهر تئوری سوسیالیستی نمای او.

از نقطه نظر آئینی، این تئوری یک تئوری "سوسیالستی" خرده بورژوائی ارتعاعی است. زیرا این ایده که می‌توان راه سرمایه‌داری را در چین "سَد کرد"، و اعتقاد به اینکه عقب ماندگی این کشور باعث تسهیل یک "انقلاب اجتماعی" می‌گردد، و امثال اینها، ایده‌هایی سراپا

ارتجاعی اند . و سون یات - سن خود یا ساده اندیشی بی نظیری ، و می توان گفت بگری ، تئوری نارودنیکی ارتجاعی را یا تمذیق آنچه واقعیت وادارش می سازد تمذیق کند ، یعنی با تمذیق اینکه "چین در آستانه یک توسعه صنعتی (بخوان کاپیتالیستی) غول آسا قرار دارد" ، با تمذیق اینکه در چین "تجارت (بخوان سرمایه داری) به میزان عظیمی توسعه خواهد یافت" ، با تمذیق اینکه "در عرض پنجاه سال ماشینهای ما (بخوان مراکز عظیم ثروت، سرمایه داری و فقر و نیاز پرولتری) خواهیم داشت" ، از هم می پاشد .

اما این سوال پیش می آید که آیا سون یات - سن ، بر اساس تئوری اقتصاد ارتجاعی ، از یک برنامه ارضی ارتجاعی جانبداری می کند؟ اصل مطلب ، جالب ترین نکته آن ، نکته ای که اغلب اوقات شبه مارکسیسم دم بریده و اخته لیبرالی برسر آن گیر می کند، در همین است .

خیر ، حقیقت اینست که او از یک برنامه ارضی ارتجاعی جانبداری نمی کند دیالکتیک مناسبات اجتماعی در چین خود را دقیقا در این حقیقت ظاهر می سازد که دموکراتهای چینی ، در عین همدلی صادقانه شان با سوسیالیسم اروپا ، آنها را به یک تئوری ارتجاعی بدل ساخته و بر اساس تئوری ارتجاعی "سد کردن" راه سرمایه داری در چین ، پرچم دار یک برنامه ارضی صد درصد کاپیتالیستی ، برنامه ای که از آن کاپیتالیستی تر امکان ندارد ، شده اند !

این "انقلاب اقتصادی" که سون یات - سن در ابتدای مقاله اش چنان پرطمطراق و در ابهام از آن سخن می گوید واقعا در عمل به چه معناست ؟

این انقلاب در عمل بمعنای واگذاری اجاره بها (بهره مالکانه؛ رانت - م) به دولت ، بمعنای ملی کردن زمین از طریق یک نوع مالیات واحد به شیوه پیشنهادی هنری جرج^۱ است . مطلقا هیچ چیز

* زیرنویس در صفحه بعد

واقعی دیگری در "انقلاب اقتصادی" که سونیات - سن پیشنهاد و از آن جانبداری می‌کند وجود ندارد .

تفاوت میان ارزش زمین در یک نقطه^۴ دورافتاده روستائی و در شانگهای ، همان تفاوت میان نرخ اجاره بها است . ارزش زمین عبارتست از اجاره‌بهای که سرمایه شده است . "ارزش افزوده" زمین را به "تملک مردم" درآوردن معنایش انتقال اجاره‌بها ، یا بعبارت دیگر مالکیت زمین ، به دولت است ؛ بعبارت دیگر معنایش ملی کردن زمین است .

آیا چنین رفرمی در چهارچوب سرمایه‌داری ممکن است ؟ چنین رفرمی در چهارچوب سرمایه‌داری نه تنها ممکن ، بلکه خود ناب‌ترین ، منجم‌ترین و بنحوی ایده‌آل کامل‌ترین [شکل] سرمایه‌داری است .

مارکس ابتدا در "فقر فلسفه" به این نکته اشاره نمود ، سپس در جلد سوم "سرمایه" آنرا مفصلاً به اثبات رساند ، و بعد آنرا با روشنی خاصی در مجادله‌اش با رودبرتوس (Rodbertus) ، در "تئوری های ارزش اضافه" ، بسط داد .

ملی کردن زمین امکان لغو اجاره‌بهای مطلق را فراهم می‌کند و تنها اجاره‌بهای تفاضلی* را باقی می‌گذارد . بنا بر تئوری مارکس ، ملی کردن زمین بمعنای نابودی انحصارات قرون وسطائی و مناسبات

زیرنویس از صفحه قبل :

* Henry George - اقتصاد دان و سیاستمدار آمریکائی (۱۸۹۷-۱۸۳۹)
وی در کتاب "پیشرفت و فقر" به مسائل اقتصادی - اجتماعی زمان خود پرداخته پیشنهاد می‌کند که بعنوان وسیله‌ای برای مقابله با سودی که مالکین ارضی بدست می‌آورند ، بر ارزش‌افزافه نوعی مالیات واحد (غیر تصاعدی) بسته شود . پیشنهادات و نظریات او بر جنبش "فابیانیها" در انگلستان تاثیر گذارد . (اخذ و ترجمه از دائره‌المعارف "روبرت" به زبان فرانسه - م)

Differential Rent **

قرون وسطایی در کشاورزی تا آخرین حد، و بمعنای حد اعلای آزادی خرید و فروش زمین است؛ و حداکثر تسهیلات را برای آنکه کشاورزی خود را با بازار منطبق سازد، فراهم می‌آورد. طنز تاریخ در آن است که نارودنیسم، تحت‌الوای "مبارزه با سرمایه‌داری" در کشاورزی، عَلم برنامه ارضی‌ای را برافراشته است که، در صورت اجرای کامل، معنایی جز سریع تربین توسعه سرمایه‌داری در کشاورزی نخواهد داشت.

چه ضرورت اقتصادی‌ای در پس رواج مترقی‌ترین برنامه‌های ارضی بورژوا-دموکراتیک در یکی از عقب‌مانده‌ترین کشورهای دهقانی آسیا قرار دارد؟ ضرورت نابودی فئودالیسم در تمامی اشکال و مظاهر آن.

هراندازه که چین نسبت به اروپا و ژاپن عقب‌ماند، خطر تجزیه و تلاشی ملی بیشتر تهدیدش می‌کند. تنها قهرمانی توده‌های انقلابی، قهرمانی‌ای که در زمینه سیاسی قادر باشد یک جمهوری در چین بوجود آورد، و از طریق ملی کردن زمین قادر به تضمین سریعتر-بن پیشرفت سرمایه‌داری در کشاورزی باشد، می‌تواند از عهده انجام "نوسازی" چین برآید.

اینکه آیا موفق خواهد شد، و تا چه حد، مساله دیگری است. کشورهای مختلف در انقلاب بورژوائی خود به درجات و نسبت‌های مختلفی از دموکراسی سیاسی و ارضی دست‌یافته‌اند. در این میان عوامل تعیین‌کننده عبارت خواهد بود از: اوضاع بین‌المللی و صف‌بندی نیروهای اجتماعی در چین. امپراطور یقیناً در صدد متحد ساختن فئودالها، بوروکراسی و روحانیت بمنظور بازگشت مجدد [خود] برخواید آمد. یوان شی - کای که یک بورژوازی تازه تغییر موضع داده، از لیبرال - سلطنت طلب به دموکرات - جمهوریخواه (برای چه مدتی؟) را نمایندگی می‌کند، سیاست مانور بین سلطنت و انقلاب را دنبال خواهد کرد. بورژوا-دموکراسی انقلابی، به نمایندگی سون یات - سن، در جستجوی خود برای یافتن راهها و وسائل "نوسازی" چین از طریق رشد دادن ابتکار عمل، اراده و شهامت توده‌های دهقانی

در مسائل سیاسی و اصلاحات ارضی به منتها درجه، موضعی درست دارد.

و بالاخره، پرولتاریای چین، که با افزایش تعداد شانگهایها در چین بر تعدادش افزوده خواهد شد. پرولتاریای چین یحتمل نوعی حزب کارگر سوسیال - دموکرات بوجود خواهد آورد، حزبی که در عین نقد اتوپی های خرده بورژوازی و دیدگاههای ارتجاعی سونیات - سن، به یقین مراقب خواهد بود تا از جوهر انقلابی - دموکراتیک برنامه سیاسی و ارضی او دفاع کرده و آنرا اعتلا بخشد.

مجموعه آثار (انگلیسی)، جلد ۱۸، نوسکایا سوزدا، شماره ۱۷
صفحات ۱۶۹ - ۱۶۳
۱۵ ژوئیه ۱۹۱۲،
با امضاء: و. ایلین

مقدمه:

نامه‌هایی درباره تاکتیک

در ۴ آوریل ۱۹۱۷، فرصتی دست داد تا برای بار اول در گردهمایی پلشویکها در پتروگراد، گزارشی درباره موضوع فوق پدوم. این پلشویکها، نمایندگان کنفرانس شوراهای نمایندگان کارگران و سرپازان سراسر روسیه بودند که مرخصی گرفته بودند که به خانه‌هایشان بروند و در نتیجه من نمی توانستم این گزارش را به تاخیر پیاندازم. بعد از این گردهمایی، رئیس جلسه، رفیق گ. زینوویف، از طرف تمامی مجمع از من خواست که گزارشم را بلافاصله در گردهمایی مشترک نمایندگان پلشویکها و منشویکها (۱) که در نظر داشتند درباره مسئله متحد ساختن حزب سوسیال-دمکرات کارگری روسیه بحث کنند، تکرار کنم.

اگرچه برای من مشکل بود که بلافاصله گزارشم را تکرار کنم، ولی حس کردم که خودداری از انجام این خواست درست نیست، زیرا که این را رفقای همفکر من و همچنین منشویکها، که به علت عزیمت قریب الوقوعشان نمی توانستند به من اجازه تاخیر بدهند، از من خواسته بودند.

برای نوشتن این گزارش، تزهایی را که در شماره ۲۶
پراودا (۲) در ۷ آوریل ۱۹۱۷ * چاپ شده بود خواندم.

هم ترها و هم گزارش من باعث اختلاف نظرهایی در بین خود
پلشویکها و سردپیران پراودا شد. بعد از مشورتهایی چند، ما متفقاً به
این نتیجه رسیدیم که عاقلانه است که درباره اختلافات خود آشکار
بحث کنیم، و از این رو مواد لازم را برای کنفرانس سراسر روسیه
حزب خود (حزب کارگر سوسیال - دمکرات روسیه که تحت نظر کمیته
مرکزی متحد شده) فراهم کنیم، که قرار است در ۲۰ آوریل ۱۹۱۷ در
پتروگراد جلسه داشته باشد.

من در حالیکه با تصمیم درباره بحث موافقم، نامه‌های زیر را
منتشر می‌کنم. در این نامه‌ها، من ادعا دارم که بررسی کاملی از این
مسئله کرده باشم، ولی صرفاً "امیدوارم که استدلال‌های
اصلی را که اساساً برای وظایف عملی جنبش طبقه کارگر ضروری هستند
مطرح کرده باشم.

* من دوباره این ترها را همراه با تفسیر کوتاهی از همین شماره
پراودا، به عنوان ضمیمه این نامه‌ها، چاپ می‌کنم (رجوع شود به
لنین - مجموعه آثار جلد ۲۴ - "وظایف پرولتاریا در انقلاب حاضر -
ص ۲۶ - ۱۹ ناشر.

نامه اول

ارزیابی وضع فعلی

مارکسیسم از ما می‌خواهد که تجربه و تحلیلی دقیقاً "درست و بطور عینی قابل تائید از روابط طبقات و از ویژگیهای مشخص در هر وضعیت تاریخی بعمل آوریم. ما پلشویکها همیشه کوشش کرده ایم این خواست را، که برای تعیین یک زیر بنای علمی برای سیاست ما مطلقاً "ضروری است"، برآورده سازیم.

"نظریه ما یک دگم نیست، بلکه راهنمای عمل است"، مارکس و انگلس همیشه این را می‌گفتند. و بدرستی از هر کردن و تکرار صرف "فرمولها" را مسخره می‌کردند، فرمولهایی که در بهترین وضع فقط می‌توانند وظایف کلی را مشخص کنند، وظایفی که به دلیل شرایط اقتصادی و سیاسی مشخص هر دوره خاص روند تاریخی، الزاماً قابل تغییرند.

پس آن حقایق عینی مسلمی که حزب انقلابی پرولتاریا باید بوسیله آنها برای مشخص کردن وظایف و اشکال فعالیتش هدایت شوند کدامند؟

هم در اولین "نامه‌هایی از دور" (اولین مرحله اولین انقلاب (که در شماره‌های ۱۴ و ۱۵ پراودا در ۲۱ و ۲۲ مارس ۱۹۱۷ منتشر شدند، هم در تزه‌ایم من "ویژگی خاص وضعیت فعلی روسیه" را به عنوان دوره انتقال از اولین مرحله انقلاب به دومین مرحله تعریف کرده‌ام. بنابراین، بنظر من شعار اصلی "وظیفه روز" در این

لحظه این است، "کارگران، شما معجزات قهرمانیهای پرولتری، قهرمانیهای مردم را در جنگ داخلی علیه تزاریس، از خود نشان داده اید. حال باید معجزات سازماندهی، سازماندهی پرولتاریا و تمام مردم را بروز دهید و بدینگونه راه راهرای پیروزیتان در دومین مرحله انقلاب آماده سازید". (پراودا-شماره ۱۵) *

پس اولین مرحله چیست؟

اولین مرحله، انتقال قدرت دولتی به بورژوازی است. قبل از انقلاب فوریه - مارس ۱۹۱۷، قدرت دولتی در روسیه در دست یک طبقه کهنه، یعنی اشرافیت زمیندار فئودال بودند که نیکلای رومانف آن را رهبری میکرد.

بعد از انقلاب، قدرت در دست طبقه دیگری است، یک طبقه جدید، یعنی بورژوازی.

انتقال قدرت دولتی از یک طبقه به طبقه دیگر، اولین نشانه اصلی و اساسی یک انقلاب است، هم به معنای دقیقاً "علمی کلمه و هم به معنای عملی سیاسی آن. انقلاب بورژوازی، یا انقلاب بورژوا - دمکراتیک در روسیه تکمیل شده است.

ولی در این نقطه، ما غریب اعتراض کسانی را می شنویم که به سهولت خودشان را "پلشویکهای قدیمی" می نامند. آنها می گویند، مگر ما همیشه معتقد نبودیم که انقلاب بورژوا - دمکراتیک فقط به وسیله "دیکتاتوری انقلابی - دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان" تکمیل می شود؟ آیا انقلاب ارضی، که آنهم یک انقلاب بورژوا - دمکراتیک است، پایان یافته است؟ آیا واقعیت این نیست که درست برعکس، این انقلاب حتی شروع هم نشده است.

جواب من این است، شعارها و ایده های پلشویکی در کل توسط

* نگاه کنید به - مجموعه آثار لنین جلد ۲۳ ص ۲۰۷، ۲۰۶، ناشر.

تاریخ اثبات شده اند. ولی بطور مشخص رویدادها پنحو متفاوتی رخ دادند، آنها بیشتر از آنچه که کسی می توانست انتظارش را داشته باشد، اصیل، ویژه و متنوع هستند.

ندیده گرفتن یا چشم پوشیدن از این واقعیت بدین معنی خواهد بود که از آن "پلشویکهای قدیمی" دنباله روی کنیم که تا بحال پیش از یکبار به عوض اینکه ویژگیهای مخصوص واقعیت جدید و زنده را پرسی کنند، فرمولهایی را که بدون معنا و بدون فکر یاد گرفته بودند، تکرار کرده، چنان نقش تاسف باری در تاریخ حزب ما داشته اند. "دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان هم اکنون در انقلاب روسیه واقعیتهای شده است"، زیرا که این "فرمول" رابطه بین طبقات را در نظر دارد، و نه یک نهاد سیاسی مشخص که بتواند این رابطه، این همکاری را به مرحله عمل در آورد. "شورای" نمایندگان کارگران و سربازان "آنجا، دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان" را دارید که هم اکنون در واقعیت تحقق یافته است.

این فرمول دیگر کهنه شده است. وقایع آنرا از حوزه فرمولها به حوزه واقعیت کشانده اند، آن را با گوشت و استخوان پوشانده اند، به آن تجسم بخشیده اند، و در نتیجه آنرا تغییر داده اند.

حال وظیفه جدید و متفاوتی در برابر ما قرار دارد، ایجاد شکافی در این دیکتاتوری، بین عناصر پرولتری (عناصر "کمونیست" ضدگرایش دفاع گرایانه DEFENCIST، انترناسیونالیست، که خواهان انتقال به کمون هستند) و عناصر خرده مالک یا خرده - پورژوازی (چخیدزه، تزرتلی، استمکوف، سوسیال رولوسیونرها (۲) و سایر دفاع گراهای انقلابی دیگر، که مخالف حرکت به سمت کمون و

* به شکل معینی و واحد و معینی.

موافق "حمایت" از پورژوازی و دولت پورژوایی هستند).

کسی که الان فقط از "دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان" صحبت می‌کند، از زمان عقب است و در نتیجه علیه مبارزه طبقاتی پرولتاریا و درست و جهت خرده پورژوازی است، این فرد را باید به پایگانی "پلشویکی" پیش از انقلاب سپرد (به این پایگانی، پایگانی "پلشویکهای قدیمی" هم می‌توان گفت).

دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان "هم اینک تحقق یافته است، ولی به شیوه خیلی اولیه و با چندین تغییر بی‌نهایت مهم. من راجع به این تغییرات بطور جداگانه در یکی از نامه‌هایم در آینده صحبت خواهم کرد. در حال حاضر ضروری است که این حقیقت مسلم را درک کنیم که یک مارکسیست باید نشانه‌های خاص زندگی واقعی، فاکت‌های حقیقی واقعیت را درک کند و به تئوری دیروز نچسبد، که مثل تمام تئوری‌ها، در بهترین حالت فقط می‌تواند مسائل عمده و کلی را مشخص کند و فقط تا آن حد نزدیک می‌آید که زندگی را در تمام پیچیدگی‌هایش در بر بگیرد.

"تئوری، دوست من خاکستراست، ولی سبز، درخت چاودانه زندگی است." ۴

اینکه با مسله "تکمیل" انقلاب پورژوایی به شیوه قدیمی برخورد نکنیم، فدا کردن مارکسیسم زنده برای حرف‌های مرده است. بر طبق شیوه قدیمی تفکر، پدنهال حکمرانی پورژوازی، می‌تواند و باید حکومت پرولتاریا و دهقانان و دیکتاتوری آنها اعمال گردد.

ولی در زندگی واقعی، چیزها هم اکنون دگرگون شده‌اند؛ بهم آمیختگی بغایت اصیل، جدید و بی‌سابقه‌ای از یکی به دیگری واقع شده است. ما بطور همزمان هم حکومت پورژوازی (دولت لوف و گوچکوف) و هم "دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و

دهقانان" را - که داوطلبانه قدرت را به پورژوازی واگذار می کند، که داوطلبانه خود را ضمیمه پورژوازی می سازد - در کنار یکدیگر داریم.

زیرا نباید فراموش کرد که در واقع در پتروگراد، قدرت در دست کارگران و سربازان است. دولت جدید بر علیه آنها خوشونت بکار نمی برد و نمی تواند ببرد، زیرا که هیچ پلیس، هیچ ارتشی نیست که در خارج از مردم قرار داشته باشد، هیچ دستگاه اداری نیست که با قدرت در بالای سر مردم قرار داشته باشد. و این واقعیتی است، آن نوع واقعیت که ویژگی دولتی به سبک کمون پاریس است. (۵) این واقعیت با نقشه های قدیمی جور در نمی آید. انسان باید بداند که بجای اینکه کلمات جدید بی معنی ای در پاره یک "دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان" به طور کلی را تکرار کند، چگونه نقشه را با واقعیت وفق دهد.

برای اینکه به این موضوع روشنی بیشتری ببخشیم، بیائید آنرا از زاویه دیگری بررسی کنیم.

یک مارکسیست نباید زمینه تجزیه و تحلیل دقیق روابط طبقاتی را فراموش کند. پورژوازی قدرت را در دست دارد، ولی آیا توده دهقانان هم یک پورژوازی نیست، که فقط از لایه اجتماعی متفاوتی برخاسته، نوع متفاوتی از پورژوازی که خصلت متفاوتی دارد؟ که از آن نتیجه بگیرند که این لایه نمی تواند قدرت بیابد، و در نتیجه انقلاب پورژوا - دمکراتیک را "کامل" کند؟ چرا این باید غیر ممکن باشد؟

این نحوه ایست که اغلب "پلشویکهای قدیمی" به آن شیوه استدلال می کنند.

پاسخ من این است که این کاملاً ممکن است. ولی در ارزیابی یک موقعیت خاص، یک مارکسیست نباید از آنچه که ممکن هست، بلکه باید از آنچه که واقعی است آغاز کند.

و حقیقت این واقعیت را آشکار می کند که نمایندگان سربازان و دهقانان که آزادانه انتخاب شده اند، دارند آزادانه به دولت دوم و موازی می پیوندند؛ آزادانه آن را تکمیل می کنند، رشد می بخشند و به کمال می رسانند. و درست به همان اندازه آزادانه، آنها دارند قدرت را به بورژوازی تسلیم می کنند. واقعیتی که سر سوزنی نظریه مارکسیسم را "نقض" نمی کند، زیرا که ما همیشه می دانستیم و مکرراً نشان داده ایم که بورژوازی نه فقط پوسیله زور، بلکه همچنین باتکای فقدان آگاهی و سازماندهی طبقاتی، پراکنده گی و بی حقوقی توده ها خودش را در راس قدرت نگاه می دارد.

در رابطه با این حقیقت امروزی، دیگر صرفاً مضحک است که انسان پایین واقعیات پشت کند و درپاره "امکانات" صحبت کند. احتمالاً، دهقانان تمامی زمین ها و تمامی قدرت را بدست خواهند گرفت. من بدون فراموش کردن این امکان، و بی آنکه خودم را محدود به زمان حال بکنم، بطور مشخص و روشن برنامه ارضی را تنظیم می کنم؛ در حالیکه پدیده جدید، یعنی شکاف عمیق ترین کارگران کشاورزی و دهقانان فقیر از یک طرف و دهقانان مرفه از طرف دیگر را از نظر دور نمی دارم.

ولی امکان دیگری هم هست. ممکن است که دهقانان نصیحت حزب خرده بورژوازی سوسیال - رولوسیونرها را نپذیرند، یعنی نصیحت حزبی را که تسلیم نفوذ بورژوازی شده، موضع دفاع گرایانه را پذیرفته و نصیحت می کند که منتظر مجلس موسسان بشویم؛ اگرچه هنوز تاریخ تشکیل آن مشخص نشده است. (*)

* برای اینکه مبادا گفته من سوء تعبیر شود، بلافاصله می گویم که من بطور مسلم طرفدار شوراها و کارگران کشاورزی و دهقانان هستم که بلافاصله تمامی زمین ها را در دست بگیرند، ولی آنها خودشان باید شدیدترین نظم و انضباط را رعایت کنند، کوچکترین لطمه ای را

ممکن است که دهقانان معامله خود را با پورژوازی نگه دارند. و آن را تمدید کنند، معامله ای که آنها اکنون از طریق شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان، نه فقط در ظاهر، بلکه در واقع منعقد کرده اند.

خیلی چیزها ممکن است. اشتباه بزرگی است که جنبش کشاورزی و برنامه کشاورزی را فراموش کنیم. و به همان اندازه اشتباه خواهد بود که این حقیقت را فراموش کنیم که این واقعیت را آشکار می سازد که یک توافق یا اگر بخواهیم عبارت دقیق تر، کمتر قانونی، و بیشتر طبقاتی - اقتصادی بکار ببریم یک همکاری طبقاتی بین پورژوازی و دهقانان وجود دارد.

موقعی که این حقیقت دیگر حقیقت نباشد، موقعی که دهقانان از پورژوازی جدا بشوند، زمین و قدرت را علیرغم پورژوازی به دست بگیرند، این مرحله جدیدی در انقلاب پورژوا - دمکراتیک خواهد بود، و این موضوع جداگانه بررسی خواهد شد.

مارکسیستی که بخاطر امکان چنین مرحله ای در آینده، وظایف خود را در حال حاضر فراموش کند، یعنی موقعی که دهقانان با پورژوازی در توافق بسر می برند، به یک خرده پورژوا تبدیل خواهد شد. زیرا که او در عمل به پرولتاریا وعظمی کند که به خرده پورژوازی اعتماد کند ("این خرده پورژوازی، این دهقانان، در موقعی که انقلاب پورژوا - دمکراتیک هنوز در جریان است، باید از پورژوازی جدا شود"). به علت "امکان" چنین آینده دلپذیر و شیرینی که در آن دهقانان دنباله رو پورژوازی نخواهند بود، که در

به ماشینها، بناها، یا دامهای روستایی اجازه ندهند، و بهیچ عنوان کشاورزی و تولید غلات را بی سامان نکنند، بلکه آن را تکامل بخشند، زیرا که سربازان به دو پراپران احتیاج دارند و نباید اجازه داد که مردم گرسنگی بکشند.

آن سوسیال - رولوسیونرها چخیدزه ها، تزلتلی ها، و استک洛夫 هاضیمه دولت پورژوایی نخواهند بود - پعلت "امکان" چنین آینده دلپذیری، و احوال حاضر نامطبوع را فراموش می کند، که در آن هنوز هم دهقانان دنباله روی پورژوای هستند، و در آن سوسیال - رولوسیونرها و سوسیال دمکراتها هنوز نقش خود را به عنوان ضمیمه دولت پورژوایی، به عنوان اپوزیسیون لوف "اعلیحضرت" (۶) از دست نداده اند.

این فرد خیالپرداز را بیشتر می توان پالویی بلان نازک طبع و کائوتسکی شیرین زبان قیاس کرد و نه بطور قطع پائیک مارکسیست انقلابی!

ولی آیا ما در خطر سقوط به ذهنی گرایی، در خطر انتظار رسیدن یک انقلاب سوسیالیستی پوسیله "پرش" از انقلاب پورژوا - دمکراتیک نیستیم که هنوز چنیش دهقانی را به پایان نبرده است؟ ممکن بود که من متحمل این خطر می شدم، اگر می گفتم: "تزار نه، بلکه یک دولت کارگری". (۷) ولی من این را انگفتم. من چیز دیگری گفتم. من گفتم که هیچ دولت دیگری (که سد دولت پورژوایی بشود) نمی تواند در روسیه وجود داشته باشد بجز شوراها و نمایندگان کارگران، کارگران کشاورزی، سربازان و دهقانان. من گفتم که اینک قدرت در روسیه می تواند از کوچک و لوف فقط به این شوراها منتقل شود. و در این شوراها، همانطور که اغلب اگر بخواهیم. یک اصطلاح علمی، مارکسیستی، یک توصیف طبقاتی و نه یک توصیف عامیانه و حرفه ای را بکار ببریم، این دهقانان و سربازان و در واقع خرده پورژوای است که مسلط است.

من در تزهائیم، علیه پرش از چنیش دهقانی، که هنوز عمرش به سر نیامده یا چنیش خرده پورژوای بطور کلی، و علیه هر نوع پازی "کسب قدرت" توسط یک دولت کارگری، علیه هر نوع ماجراجویی بلانکیستی مطلقا از خودم مراقبت کرده ام، زیرا که من با کنایه به

تجربه کمون پاریس اشاره کرده ام. و این تجربه، همانطور که می دانیم، و همانطور که مارکس به تفصیل در ۱۸۷۱ و انگلس در ۱۸۹۱ ثابت کرده اند. (۹)، مطلقاً پلانکیسم را رد می کند و مطلقاً حاکمیت مستقیم، پلاواسطه و بدون تردید اکثریت و فعالیت توده ها را، فقط تا آن حدی که اکثریت خودش آگاهانه عمل کند، تضمین می کند.

من در این ترها، قاطعانه مساله را به مبارزه برای نفوذ درون شوراهای نمایندگان کارگران، کارگران کشاورزی، دهقانان و سربازان، محدود کردم. به این منظور که هیچ سایه شکی در این باره باقی نماند، من دوبار در این ترها بر نیاز به صبر کار پی گیر "توضیحی" که با احتیاجات عملی توده ها وفق داده شده باشد تأکید کردم.

ممکن است افراد ناآگاه از مارکسیسم، یا مرتدان از مارکسیسم مثل آقای پلخائف درباره آنارشیزم، پلانکیسم و غیره فریاد بزنند ولی آنهایی که می خواهند فکر کنند و یاد بگیرند، نمی توانند درک نکنند که پلانکیسم به معنی کسب قدرت توسط یک اقلیت است. در حالیکه شوراهای مسلمانا سازمانده مستقیم و پلاواسطه اکثریت مردم می باشند، کاری که محدود به مبارزه برای نفوذ درون این شوراهای باشد، به سادگی نمی تواند بدون باتلاق پلانکیسم فرورود؛ همچنین نمی تواند در درون باتلاق آنارشیزم غرق شود، زیرا که آنارشیزم نیاز به دولت و قدرت دولتی در دوره انتقال از حاکمیت بورژوازی به حاکمیت پرولتاریا را رد می کند؛ در حالیکه من با دقتی که هر نوع امکان سو^۱ تعبیر را از بین می برد، از نیاز به دولت در این دوره حمایت می کنم. اگر چه مطابق با مارکس و درسهای کمون پاریس، من از دولت معمولی پارلمانی بورژوایی حمایت نمی کنم، بلکه از دولتی بدون ارتش ثابت، بدون پلیس مخالف با مردم، بدون یک سیستم اداری که در بالای سر مردم قرار داشته باشد، حمایت می کنم.

وقتی که آقای پلخائف در روزنامه اش بدینستو و

YEDINSTVO شماره ۱۰، با تمامی قدرتش فریاد می‌زند که این آنارشیسیم است، او فقط دارد دلیل دیگری پرچدایی اش از مارکسیسم ارائه می‌کند آقای پلخائف که من با او در پراودا (شماره ۲۶) جدل داشتم که به ما بگوید مارکس و انگلس درباره این موضوع در (۱۸۷۱)، ۱۸۷۲ و ۱۸۷۵ (*) چه تعالیمی داشتند، فقط می‌تواند درباره مساله مورد بحث سکوت کند و به شیوه پورژواوی خشمگین، دشنام بدهد. آقای پلخائف، مارکسیست سابق، مطلقاً دکترین مارکسیستی درباره دولت را نفهمیده است. تصادفاً نطفه‌های عدم درک او همچنین در جزوه آلمانش راجع به آنارشیسیم یافته می‌شود.

حال بیائید ببینیم رفیق ی - کامنوف در شماره ۲۷ پراودا، "عدم موافقتش" را با تزهای من و نظراتی که در بالا مطرح شد، چگونه فرموله می‌کند. این به ما کمک می‌کند که آنها را با وضوح بیشتری درک کنیم.

رفیق کامنوف می‌نویسد: "در مورد نقشه کلی رفیق لنین از آنجایی که از این فرض حرکت می‌کند که انقلاب پورژوا - دمکراتیک تمام شده و هر انتقال بلافاصله این انقلاب به انقلاب سوسیالیستی تاکید دارد، برای ما پذیرفتنی نیست."

دو اشتباه بزرگ در اینجا هست.

اول - مساله "تمام شدن" انقلاب پورژوا - دمکراتیک به نحو غلطی مطرح شده است. مساله به نحوی انتزاعی، ساده، و اگر بتوان گفت، یک رنگ مطرح شده که با واقعیت عینی تطبیق نمی‌کند. طرح سؤال به این نحو که "آیا در حال حاضر انقلاب پورژوا - دمکراتیک تمام شده" و هیچ چیز دیگری نگفتن، به این معنی است که مانع دیدن

* نگاه کنید به مجموعه آثار لنین - جلد ۲۴ - "وظایف

پرولتاریا در انقلاب حاضر ص ۲۶.

حقیقت بی‌نهایت پیچیده شویم که اقله دورنگ است. این در عالم تئوری است؛ و در عمل به معنی ناچاراً "تسلیم شدن به انقلاب‌پیکری خرده‌پورژوازی است".

در حقیقت، واقعیت به ما هم انتقال قدرت به پورژوازی (انقلاب "تمام شده" پورژوا دمکراتیک از نوع معمولی) و هم دوشادوش دولت واقعی - وجود یک دولت موازی را نشان می‌دهد که این دولت دوم نشاندهنده "دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان" است. این "دولت دوم" خودش قدرت را به پورژوازی واگذار کرده، خودش را با زنجیر به دولت پورژوایی بسته است.

آیا این واقعیت را فرمول پلشویکی قدیمی رفیق کامنوف که می‌گوید: "انقلاب پورژوا - دمکراتیک تمام نشده است"، در برمی‌گیرد؟

نه نمی‌گیرد، این فرمول کهنه است. اصلاً خوب نیست، مرده است و فایده‌ای ندارد که در احیای آن بکوشیم.

دوم - یک مساله عملی؛ چه کسی می‌داند که آیا هنوز هم در حال حاضر ممکن است که یک "دیکتاتوری انقلابی - دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان" ویژه که از دولت پورژوایی جدا باشد، در روسیه ظاهر بشود؟ تاکتیکهای مارکسیستی نمی‌تواند بر اساس ناشناخته‌ها و نادانسته‌ها استوار شوند.

ولی اگر این هنوز هم ممکن باشد، آنگاه یک راه، و فقط یک راه پسوی آن وجود دارد، یعنی جدایی پلافاصله، قاطع و برگشت ناپذیر عناصر کمونیستی پرولتری از عناصر خرده‌پورژوا.

چرا؟

زیرا که تمامی خرده‌پورژوازی، نه اتفاقی، بلکه از روی ضرورت به طرف شوونیسم (دفاع‌گرایی DEFENCISM) گرویده است؛ به طرف "حمایت" از پورژوازی، به طرف وابستگی به آن، به طرف ترس

از اینکه بدون آن بخواهند کاری بکنند، و غیره و غیره.

چگونه می‌توان خرده‌پورژوازی را، اگر حتی الان بتواند قدرت را در دست گیرد، ولی این را نخواهد، بطرف قدرت "هل" داد؟

این را فقط می‌توان از طریق جدا کردن حزب پرولتری کمونیستی، از طریق انجام مبارزه طبقاتی پرولتری فارغ از ترسویی این خرده‌پورژواها انجام داد. فقط از راه استحکام پرولترهایی که جدا از نفوذ خرده‌پورژوازی هستند، در عمل و نه فقط در حرف، می‌توان زمینه را زیر پای خرده‌پورژوازی آنقدر داغ کرد که مجهور شود تحت شرایط خاصی قدرت را بدست گیرد. حتی امکان هم دارد که کوچک و میلیوکف دوباره تحت شرایط خاصی موافق باشند که قدرت کامل و واحد را به چغیدزه، تزرتلی، سوسیال - رولوسیونرها، و استکلوف بدهند، زیرا که بالاخره اینها "دفاع گرا" هستند.

جدا کردن عناصر پرولتری شوراها (یعنی حزب پرولتری، کمونیستی) از عناصر خرده‌پورژوا هم اکنون، به‌لافاصله و بطور بازگشت‌ناپذیر، به معنی اظهار و بیان صحیح منافع جنبش در هر کدام از دو صورت ممکن است؛ در این صورت که روسیه هنوز هم "دیکتاتوری پرولتاریا و دهقانان" ویژه را مستقل از پورژوازی تجربه بکند؛ و در این صورت که خرده‌پورژوازی قادر نباشد که خود را از پورژوازی جدا کند و تا ابد (یعنی تا موقعی که سوسیالیسم برقرار شود) بین ما و پورژوازی نوسان بکند.

اینکه فرد در فعالیت‌هایش فقط با این فرمول ساده که "انقلاب پورژوا - دمکراتیک تمام نشده است" راهنمایی شود، مثل اینست که انسان خود را موظف بداند و تضمین کند که خرده‌پورژوازی بطور قطعی قادر است که مستقل از پورژوازی باشد. این کاریعنی اینکه در

این لحظه انسان خود را در اختیار خرده پورژوازی قرار بدهد.
اتفاقاً"، در رابطه با "فرمول" دیکتاتوری پرولتاریا و
دهقانان، قابل ذکر است که در دو تاکتیک (ژوئیه ۱۹۰۵)، من
نکته ای را مطرح کردم که بر این نکته تاکید می کرد (۱۲ سال پیش -
ص ۴۳۵).

"مثل هر چیز دیگری در دنیا، دیکتاتوری انقلابی - دمکراتیک
پرولتاریا و دهقانان، گذشته و آینده ای دارد. گذشته اش حکومت
مطلقه، سواژ، سلطنت و امتیاز انحصاری است... آینده اش مبارزه
علیه مالکیت خصوصی، مبارزه کارگر روزمزد علیه کارفرما و مبارزه
برای سوسیالیسم است..." (*)

اشتباه رفیق کامنوف در اینست که حتی در سال ۱۹۱۷، او فقط
گذشته دیکتاتوری انقلابی دمکراتیک پرولتاریا و دهقانان را
می بیند. در واقع آینده اش هم اکنون شروع شده است، زیرا که منافع
و خطمشی های کارگر روزمزد و خرده مالک، حتی در مورد چنین مساله
مهمی مثل "دفاع گرایی" و مساله برخورد نسبت به جنگ
امپریالیستی، هم اینک در واقع از یکدیگر جدا شده اند.
این مرا به دومین اشتباه استدلال رفیق کامنوف که در بالا ذکر
شد، می کشاند. او از من انتقاد می کند، می گوید که نقشه من "مبتنی بر
انتقال فوری این انقلاب (پورژوا - دمکراتیک) به انقلاب
سوسیالیستی" است.

این صحیح نیست. من نه فقط بر "انتقال فوری" انقلابمان به
انقلاب سوسیالیستی تاکید نمی کنم، بلکه در موقعی که در تر شماره ۸
بیان می کنم که، "وظیفه فوری ما این نیست که سوسیالیسم را بنیاد
نهیم..." (*) در واقع بر علیه این امر اخطار می کنم.

* نگاه کنید به مجموعه آثار لنین - جلد ۹ ص ۸۵ - ۸۴.

* لنین "وظایف پرولتاریا در انقلاب حاضر" - مجموعه آثار
جلد ۲۴ ص ۲۴.

آیا این روشن نیست آن کسی که بر انتقال فوری انقلاب ماه یک انقلاب سوسیالیستی تاکید می‌کند، نمی‌تواند مخالف وظیفه فوری بنیاد نهادن سوسیالیسم باشد؟

بعلاوه، حتی یک "دولت کمون" (یعنی دولتی که بر اساس خطوط کمون پاریس سازمان یافته باشد) نمی‌تواند در روسیه "فورا" پنا شود، زیرا که برای انجام این کار لازم است که اکثریت نمایندگان در سراسر (یادر اکثر) شوراهات تمامی اشتباهات و ضررهای تاکتیک‌ها و خط‌مشی‌هایی که توسط سوسیال-رولوسیونرها، چغیدزه، تزرتلی، استکلوف، و غیره دنبال شده راه و وضوح تشخیص دهند. و اما در مورد خودم، بدون اینکه جای اشتباهی باقی بماند، اعلام کردم که در این باره من فقط هر توضیح "صهورانه" متکی هستم (آیا انسان برای ایجاد تغییری که بتواند "فورا" عملی شود مجهور است صبر کند؟).

رفیق کامنوف از هول حلیم توی دیگ افتاده و پیشداوری پورژوایی را نسبت به کمون پاریس تکرار می‌کند که گویا می‌خواسته سوسیالیسم را "فورا" بنیاد نهد. ولی قضیه اینطور نیست. متاسفانه کمون در بنیاد نهادن سوسیالیسم بسیار کند بود. چوهر کمون در آنجایی نیست که پورژوای معمولاً بدنبالش می‌گردد، بلکه چوهرش در ایجاد و خلق نوع ویژه‌ای از دولت است. چنین دولتی هم اکنون در روسیه موجود آمده، این دولت شوراهای نمایندگان کارگران و سربازان است!

رفیق کامنوف بر این واقعیت، بر اهمیت شوراهای موجود، یکی بودنشان از نظر نوع و خصلت اجتماعی-سیاسی با دولت کمون تأمل نکرده است، و بجای بررسی واقعیت شروع کرده راجع به چیزی صحبت بکند که گویا تاکید آینده "بلافاصله" و "فوری" است. نتیجه، متاسفانه تکرار روشنی است که خیلی از پورژوها آن را بکار

می‌پرنده از این نوع سئوالات که شوراها چیستند؟ آیا آنها نوع پالاتری از جمهوری پارلمانی هستند؟ آیا آنها برای مردم مفیدترند؟ برای مبارزه؟ برای جنگ؟ برای حال حاضر؟ یا کمبود غلات و غیره دمکراتیک‌تر و مناسب‌ترند؟ از این مساله واقعی، فوری و حیاتی، به توجه به مساله میان تهی، به اصطلاح علمی، ولی در واقع بوج و استادماپانه مرده^۱ تاکید و اتکا به انتقال فوری^۲ منحرف می‌شود.

یک مساله پیچیده و کذب مطرح شده است. من فقط بر این، منحصرا بر این تاکید می‌کنم "که کارگران، سربازان و دهقانان بهتر از مامورین اداری، بهتر از پلیس با مسائل عملی مشکل تولید بیشتر غلات، توزیع بهتر آن و تهیه و تدارک بهتر برای سربازان و غیره و غیره برخورد می‌کنند."

من عمیقا معتقدم که شوراها فعالیت مستقل توده‌ها را سریع‌تر و موثرتر از یک جمهوری پارلمانی به حقیقت بدل خواهد کرد (من این دو نوع دولت را با دقت و تفصیل بیشتری در یک نامه دیگر مقایسه خواهم کرد). آنها موثرتر، عملی‌تر و صحیح‌تر تصمیم خواهند گرفت که چه قدمهائی را می‌توان پسوی سوسیالیسم برداشت و اینکه این قدمها را چگونه باید برداشت. کنترل یک بانک، ترکیب شدن تمام بانکها در یک بانک هنوز سوسیالیسم نیست، ولی قدمی به سوی سوسیالیسم است. امروز چنین قدمهایی در آلمان توسط یونکرها YUNKERS و بورژوازی علیه مردم برداشته می‌شود. فردا شورا، اگر تمامی قدرت دولتی در دستهایش قرار داشته باشد، قادر خواهد بود که این قدمها را پنحوی موثرتر پسود مردم بردارد.

چه چیز این قدمها را اچهاری می‌کند؟

فحطی، عدم سازماندهی اقتصادی، ورشکستگی قریب الوقوع، وحشت از جنگ، وحشت از زخمهائی که بر اثر جنگ بر بشریت وارد شده است.

رفیق کامنوف مقاله اش را با این اظهار نظر تمام می کند که،
 "او امیدوار است که در یک بحث وسیع نقطه نظرش پذیرفته شود، که
 تنها نقطه نظر ممکن برای سوسیال - دموکراسی انقلابی است، اگر
 سوسیال دموکراسی بخواهد که تا به آخر حزب توده های انقلابی
 پرولتاریا باقی بماند، و باید بماند، و نخواهد که به گروهی از
 مروجین کمونیست تهدیل بشود." به نظر من این عبارات، تخمین زدن
 کاملاً غلطی را از وضعیت نشان می دهد. رفیق کامنوف "حزب توده ها
 را در مقابل "گروه مروج" قرار می دهد. ولی توده ها اینک به
 دیوانگی دفاع گرائی "انقلابی" تسلیم شده اند. آیا برای
 انترناسیونالیستها پرازنده تر نیست که در این لحظه نشان بدهند که
 آنها می توانند بجای اینکه "بخواهند که با توده ها باقی بمانند."
 یعنی به بیماری همه گیر عمومی تسلیم شوند، در مقابل این مشی
 "توده ای" مقاومت کنند؟ آیا ما در تمامی کشورهای متحارب
 اروپائی ندیده ایم که شونیستها کوشیده اند براین اساس که
 خواسته اند "با توده ها باقی بمانند" خود را توجیه کنند؟ آیا ما نباید
 قادر باشیم که برای مدتی علیه مشی "توده ای" در اقلیت بمانیم؟ آیا
 در حال حاضر نکته اصلی کار مروجین این نیست که مشی پرولتری را
 از مشی "توده ای" دفاع گرایانه و خرده پورژوازی خلاص کنند؟ این
 اختلاط توده ها، پرولتری و غیر پرولتری، بدون توجه به تفاوت های
 طبقاتی درون توده ها بود که یکی از شرایط پیدائی بیماری همه گیر
 دفاع گرایانه را فراهم ساخت. صحت کردن از "گروهی مروج" که از
 یک مشی پرولتری پنحوی تحقیر آمیز دفاع می کند، بنظر نمی رسد که
 خیلی زیبنده باشد.

نوشته شده.

بین ۸، ۱۲، ۲۱ و ۲۶ آوریل ۱۹۱۷.

در آوریل ۱۹۱۷، در جزوه ای توسط انتشارات PRIBORI پتروگراد

منشر شد.

مجموعه آثار، جلد ۲۴، ص ۵۴-۴۲.

سوسیالیسم و مذهب

جامعه* امروزی کلاً بر مبنای استثمار توده‌های وسیع طبقه* کارگر توسط
هک اقلیت ناچیز جمعیت طبقه* زمینداران و سرمایه‌داران بنا شده است- جامعه*
بردگی است زیرا کارگران* آزاد*، که در تمام زندگی خود برای سرمایه‌داران کار
میکنند، مستحق* فقط آن مقدار وسائل معیشت‌اند که برای بقا* بردگانی کمبود
تولید میکنند و برای حفاظت و بهیچ‌برد بردگی سرمایه داری ضروری میباشد.

ستم اقتصادی کارگران بطور اجتناب‌ناپذیری همه نوع ستم سیاسی و
تحقیر اجتماعی، معرفتی و ظلمات زندگی روانی و اخلاقی توده‌ها را تولید نموده،
ایجاد میکند. کارگران ممکن است بتوانند بمنظور مبارزه برای رهایی اقتصادی
خود مقدار کمتر و یا بهیچ‌تری آزادی سیاسی بکنند، آورند، لیکن هیچ مقدار آزادی
آنان را از فقر، بهیچاری و ستم رها نخواهد کرد تا زمانی که قدرت سرمایه سرنشون
شود. منبع یکی از اشکال ستم روانی است که همه جا بر توده‌های مردم که بخاطر
کار مدام برای دیگران احتیاج و انفراد بهیچ از اندازه زیر فشار قرار گرفته‌اند
سنگینی مینماید. ناتوانی طبقات استثمار شونده در مبارزه علیه استثمارگران
همانقدر بطور اجتناب‌ناپذیری باعث پیدایش اعتقاد به زندگی بهتر پس از مرگ
میشود که ناتوانی انسان اولیه در مبارزه با طبیعت باعث پیدایش اعتقاد
به خدایان معاطین، معجزات و نظیر آنها میگردد. آنهایی که در تمام زندگی
خود زحمت کشیده و در فقر بسر میبرند توسط منبع تعلیم مییابند که تا هنگامی که
بر روی زمین متند پردبار و مطیع باقی بمانند و به امید پادشاهای بهیچنی
راحت باشند، ولی آنهایی که از طریق کار دیگران زندگی میکنند توسط منبع
تعلیم مییابند که تا هنگامی که بر روی زمین هستند به سخاوتمندی عمل نمانده
بدین ترتیب راه بسیار ارزانی برای توجیه موجودیت خود بمثابه استثمارگران

به آنها نشان داده و برای راحتی در بهت بلبلتی بغیث معتدل به آنان میفرستد.
مذهب ترهاك برای مردم است. مذهب نوعی مشروب روانی است كه در آن بردگان
سرمایه تصویر انسانی و درخواست خود برای زندگی ای كسابیش شایسته يك انسان
را غرق میكنند.

لاكن برده ای كه به بردگی خود آگاه شده و برای رهائی خود به مبارزه بر
خواست است تا بدینجا نمی از بردگی خود را از دست داده است. كارگر آگاه
مصار كه بوسیله كارخانه صنایع بزرگ پرورش یافته و توسط زندگی شهری روشن
شده است، ایمان به مذهب را بگونه ای توهم آمیز بكنار انداخته بهت را برای
كشیان و بورژواهای متمصب گذارده و سعی مینماید زندگی بهتری را بسر روی
زمین برای خود بست آورد. پرولتاریای امروزی جانب سوسالهم كه در مبارزه
علیه غبار مذهب به علم متوسل میگردد، را گرفته و توسط متحد نمودن كارگران
با یكدیگر برای مبارزه در حال حاضر بخاطر زندگی بهتر بر روی زمین آنان را از
اعتقاد به زندگی پس از مرگها میسازد.

مذهب باید يك امر خصوصی اعلام گردد. با این كلمات معمولاً سوسالهمتها
روغن خود را نسبت به مذهب بیان مینمایند. لیكن مفهوم این كلمات باید بطور
دقیقی تعریف شود تا از هر گونه سوء تفاهمی جلوگیری بعمل آید. ما تا آنجائی
كه به دولت مربوط است خواستار آنهم كه مذهب يك امر خصوصی تلقی گردد. لکن
تا آنجایی كه به حزب ما مربوط است ما نمیتوانیم مذهب را يك امر خصوصی بدانیم
مذهب نباید به دولت مربوط باشد و جامعهای مذهبی نباید هیچگونه ارتباطی با
مراجع حكومتی داشته باشند. همه كس باید مطلقاً آزاد باشد تا به هر مذهبی
كه مایل است بها هیچگونه مذهب یعنی خدا نفسانی كه هر سوسالهمتی بعنوان
يك قاعده چنین است و متعلق باشد. تیمیش بین اتباع بر مبنی اعتقادات مذهبی
آنان كلاً غیر قابل تحمل است. حتی ذكر ساده مذهب يك تیمه در اسناد رسمی
باید بهيك حذف گردد. هیچگونه كمك نباید به کلیسای رسمی پرداخته شده و بسا
امتیازات دولتی به جامعهای مذهبی و روحانی داده شود. ایمان باید اجتماعات
مطلقاً آزاد اتباع همفكره اجتماعات مستقل از دولت گردند.

تنها اجرای کامل این خواسته‌ها می‌تواند به گزینش شرم‌آور و
 لعنتی پایان بخشد، زمانی که کلیسا در وابستگی فئودالی به دولت میزبست
 و اتباع روسیه در وابستگی فئودالی به کلیسای رسی هنگامیکه قوانین قرون
 وسطی و انگیزاسیون (که تا به امروز در قوانین جنائی و کتب قانونی باقی
 مانده‌اند) موجود بوده و پادشاه می‌شدند، افراد بخاطر داشتن پادشاه
 اعتقاداتشان مورد ستم قرار می‌گرفتند و وجدان مردم تجاوز می‌شد و مشاغل
 راحت دولتی و درآمدی از محل دولت مربوط می‌شد به توزیع این با آن نوع مخدر
 توسط کلیسای رسی. خواست پرولتاریای سوسیالیستی از دولت معاصر و کلیسای
 معاصر جدائی کامل کلیسا از دولت است.

انقلاب روسیه باید این خواسته را بعنوان یکی از اجزای ضروری آزادی
 سیاسی بعمل گزارد. در این مورد انقلاب روسیه در موقعیت بخصوص خوبی قرار گرفته
 است زیرا مرجعیت تهوع آور استبداد فئودالی ملو از پلیس باعث نا رضایتی،
 جنبشی و خشم حتی در میان روحانیون گردیده است. هر قدر فرومایه مرفه ناسدان
 امکان دارد روحانیون اوتدکی روسیه بوده باشند، حتی آنان نیز اکنون از رعد
 بر افتادن نظام کهنه قرون وسطای روسیه بیدار شده‌اند. حتی آنان نیز به
 خواست برای آزادی می‌پیوندند علیه رویه‌ها و مرجعیت بورکراتیک علیه جاسوسی
 برای پلیس که به «خدمتگزاران خدا» تحمیل شده است اعتراض می‌نمایند. ما
 سوسیالیستها باید این جنبش را مورد پشتیبانی خود قرار دهیم، خواسته‌های
 افراد روحانی صادق و پاک را تا به پایان پی ببریم و مجبورشان کنیم به حرفهای
 شان در مورد آزادی پایبند باقی مانده، و از آنان بخواهیم تا قاطعانه هرگونه
 روابط ما بین پلیس و مذهب را قطع نمایند. ما شما مادقمده که در آن صورت
 شما باید مدافع جدائی کامل دولت و مذهب و مدرسه و مذهب مدافع اعلام مذهب
 بعنوان امری کاملاً و مطلقاً خصوصی می‌باشد. ما شما این خواسته‌های پیگیر برای
 آزادی را قبول نمی‌کنیم، که در آن صورت از قرار معلوم شما هنوز در بند رسوم
 انگیزاسیون بوده، در آن صورت از قرار معلوم شما هنوز به مشاغل راحت دولتی
 و درآمدها از محل دولت چسبیده‌اید، در آن صورت از قرار معلوم شما به قدرت

روانی اسلحه* خود اعتقاد نداشته و به رشوه گرفتن از دولت ادامه می‌دهند.
و در آن صورت کارگران دارای آگاهی طبقاتی تمام روسیه جنگ بی‌رحمانه ای
علیه شما اعلام می‌نمایند.

تا آنجائی که به حزب سوسیالیستی پرولتاریا مربوط است، مذهب یک امر
خصوصی نیست. حزب ما اجتماع مبارزین پیشرو دارای آگاهی طبقاتی برای رهائی
طبقه* کارگر است. چنین اجتماعی نه می‌تواندونه باید نسبت به فقدان آگاهی
طبقاتی چهل و یا شصت مخالف تکامل بشر در شکل اعتقادات مذهبی بی اعتنا
باشد. ما خواستار انحلال رسمیت کلیسائیم تا بتوانیم با غبار مذهبی با اسلحه
خالص ایدئولوژیک و فقط ایدئولوژیک از طریق مطبوعاتمان و بوسیله سخنرانان
مبارزه کنیم. ولی ما اجتماع خود، حزب کار سوسیال دموکراتیک روسیه را دقیقاً
به خاطر چنین مبارزه‌ای علیه هر گونه حقه زندهای مذهبی به کارگران بنام نموده‌یم.
و برای ما مبارزه ایدئولوژیک یک امر خصوصی نیست، بلکه امر تمام حزب و تمام
پرولتاریاست.

اگر اینچنین است پس چرا ما در برنامه* خود اعلام نمی‌کنیم که خدا شناس
هستیم؟ چرا ما پیوستن مسیحیان و دیگر معتقدین به خدا را به حزبمان غوغن نمی‌کنیم؟
جواب به این سؤال در خدمت تشریح تفاوت مهمی که در نحوه طرح مسأله*
مذهب بین بورژوا دموکراتها و سوسیال دموکراتها وجود دارد، قرار می‌گیرد.

تمام برنامه ما بر مبنای جهان بینی علمی و بیخیز از آن ماتریالیستی
قرار گرفته است. بنابراین تشریح برنامه ما ضرورتاً شامل تشریح ریشه‌های حقیقی
تاریخی و اقتصادی غبار مذهب می‌گردد. ترویج ما ضرورتاً شامل ترویج خدا شناسی
است، انتقاد نشریات علمی مناسب که حکومت استبدادی فتودال تا بحال جدا منبع
و مجازات می‌نموده است، باید اکنون یکی از زمینه‌های فعالیت حزب ما را تشکیل دهد.
ما هم اکنون اجتماعاً باید اندرز انگلس که وی زمانی به سوسیالیستهای آلمان
داد را عملی کنیم، نشریات روشنگران و خداشناسان فرانسه قرن هجدهم را ترجمه
و وسعاً توزیع کنیم.

لیکن در هیچ شرائطی ما نباید به این احتیاء در بنظطیم که مسأله مذهب

را تجربیدی بصورت اهدا المیتی بعنوان يك ساله 'روشنفکرانه' که به مبارزه طبقاتی نا مربوط است مطرح نمائیم و آنطور که دموکراتهای رادیکال از میان بورژوازی اغلب چنین میکنند. این احقانه خواهد بود که فکر کنیم که در جامعه‌ای که هر پایه ستم و سخرت نمودن بیپایان توده‌های کارگر بنا شده است، تعصبات مذهبی را میتوان با تجربه‌های ترویجی خالص از میان برداشت. فراموش کردن اینکه یوغ مذهب که بر بشریت سنگینی میکند صرفاً نتیجه و انعکاس یوغ اقتصادی در جامعه است. نکته نظری بورژوازی خواهد بود. هیچ تعداد جزوات و هیچ مقدار مبرعظه پرولتاریا را روشن نخواهد کرده اگر وی از طریق مبارزه خود علیه نیروهای سیاه سرمایه‌داری روشن نشود. اتحاد در این مبارزه و واقعا انقلابی طبقه تحت‌ستم برای ایجاد بهشت بر روی زمین برای ما مهتر از اتحاد عقیده پرولتاریا در مورد بهشت برین در آسمانها است.

اینست دلیل اینکه چرا مادر برنامه خود خداشناسی خود را طرح نمیکشیم و نباید بکنیم. اینست دلیل اینکه چرا ما نباید پرولترهایی را که هنوز بقایای تعصبات قدیمی خود را حفظ کرده‌اند از پیوستن به حزب مان منع کنیم. ما همواره جهان بینی علمی را تبلیغ خواهیم کرد و برای ما مبارزه علیه نا بهگیری "مسیحیان" گوناگون اساسی است. ولی این به هیچ وجه به این مفهوم نیست که ساله مذهب باید به مقام اول ارتقا داده شود بجائی که اصلا بدان متعلق نیست و نیز بدین مفهوم نیست که ما باید اجازه ندیم تا نیروهای و اقمار انقلابی مبارزه اقتصادی و سیاسی بخاطر افکار درجه سوم و با ایده‌های بی‌معنی که بشدت اهمیت سیاسی خود را از دست داده بسرعت بمناب زباله بوسیله خودتکامل اقتصادی بدور ریخته میشود و تفرقه افتد.

در همه جا بورژوازی ارتجاعی می‌کوشد و در حال حاضر در روسیه نیز شروع کرده است به تفرقه منعی است زندگی تا بدین ترتیب توجه توده‌ها را از مسائل واقعا مهم و اساسی اقتصادی و سیاسی که در حال حاضر توسط پرولتاریای روسیه که در مبارزه انقلابی متحد شده در عمل حل میشود منحرف نماید. همین سیاست ارتجاعی تفرقه افکنی در میان نیروهای پرولتری که امروزه عمدتاً

در گفتارهای باندهای سیاه متجلی میشود ، ممکن است فردا و فرمهای غربیتری
و طرح ریزی نماید . مادر هر حال بوسیله تبلیغ جورانه ، پیگیرانه و آرام اتحاد
پرولتری و جهانی بینی علمی با آن مقابله میکنائیم - تبلیغی که با هرگونه
تحریمکات رفقا و تنهای ثانوی بیگانه است .

پرولتاریای انقلابی در تبدیل مذ هب به امر کلا خصوصی تا آنجائی که به
دولت مربوط است موفق خواهد شد . و در این مهمتیم سیاسی منزله از کپوک قسرون
وسطی ای است ، که برای انهدام بسردگی اقتصادی .
این منشا واقعی فریب مذ هبی بشریت ، پرولتاریا به مبارزه ای وسیع و علنی دست
خواهد یازید .

نوابا زمزن
۳ سامبر ۱۹۰۵
امضا : ن. لنین

سخنرانی سورگنده‌نماینده در دوماي دولتي به هنگام متاجره در بساره تخمین‌های سینودا^۱ و مباحثاتی (ما در جایی دیگر در این نشریه این مباحثات را به چاپ میرسانیم) که به هنگام بر رسی پمپ نویسی این سخنرانی در میان گروه دوماي ما در گرفت مسالده‌ای را مطرح نموده که در این لحظه خاص دارای اهمیت و ابرام شدید میباشد . امروزه بدون شك در میان گروه‌های وسیع اجتماع اظهار علاقه‌ای که نیز در صفوف روشنفکران نزدیک به طبقه کارگر و همچنین تا حد معینسی در بین خود کارگران رخنه کرده است نسبت به تمام مسائل مربوط به مذهب مشاهده میشود . این وظیفه قلمی سوسال دمکراتهاست که روي خود را نسبت به مذهب به عموم اعلام نمایند .

سوسال دمکراسی تمام فلسفه خود را بر مبنای سوسالیم علمی یعنی مارکسیسم بنا می‌آورد . مبنای فلسفی مارکسیسم همانگونه که مارکس و انگلس کرارا بیان کرده‌اند ، ماتریالیسم دیالکتیک است . این ماتریالیسم دیالکتیک بطور کامل ادامه دهنده سنن تاریخی ماتریالیسم قرن ۱۸ در فرانسه و فویر باخ در آلمان (در نیمه اول قرن ۱۹) میباشد - که مللغا ماتی است^۲ بوده و قاطعانه نسبت به هر گونه مذهب دشمنی می‌ورزد . بیاد بیاوریم که تمام آنتی دورینگ انگلس که مارکس دست نویسی آنرا خوانده بوده دورینگ^۳ ماتریالیست و اتیاست^۴ را به اینکه ماتریالیست پذیر نبوده ، مراودتر رو برای مذهب و فلسفه مذهبی باقی می‌گذارده متهم مینماید . بیاد بیاوریم که انگلس در مقاله خود در مورد لودویگ فویر باخ وی را برای اینکه علمیه مذهب نه سخاظر از بین بردن آن بلکه برای ترمیم نمودن آن و برای ایجاد يك مذهب نوین شمال^۵ و غیره کوشش مینماید سرزنش نمود . " مذهب افیون مردم است " این گفته مارکس سنگ بنای تمام فلسفه مارکسیسم در مورد مذهب میباشد . مارکسیسم همواره به تمام مذاهب و کلیساهای مدرن و همه نوع سازمانهای مذهبی بشنا به ابزار بورژوازی ارتجاعی که قصد دفاع از استثمار بوسیله تخیلر طبقه کارگر است ، مینگریسته است .

لیکن در عین حال انگلس کرارا آنهاي را که میخواستند از سوسال دمکراسی " بیشتر انقلابی " باشند و سعی مینمودند تا در برنامه حزب کارگران

اعلان منحصراً اسی ایم را وارد نمایند - آنهایی که کوچکتر میکردند - علمیه
مذهب اعلان جنگ نمایند " را محکوم مینمود .

در اظهار نظری در باره بیانیه عده‌ای از فراریان کمون بهمنی بلانکیست‌ها
که در آن هنگام در لندن بسر میبردند انگلس اعلامیه پر سرودی آنها در مورد
جنگ علیه مذهب را بهمنی خوانده و گفت که چنین بیانیه جنگی ، بهترین وسیله
برای احیاء علاقه نسبت به مذهب و جلوگیری از بیهوشی رفتن تدریجی آنست . انگلس
بلانکیست‌ها را بخاطر نفهمیدن این مطلب محکوم کرد که فقط مبارزه توده‌ای طبقه
کارگر ، در گم کردن وسعت‌ترین افقار پرولتاریا در تمام اشکال آلهامانه
و انقلابی عمل اجتماعی ، خواهد توانست توده‌های تحت‌ستم را از زیر یوغ مذهب
واقعا رها سازد ، حال آنکه اعلان جنگ علیه مذهب بهمنیه یک هدف سیاسی حزب
کارگران صرفاً یک ایدئولوژیستی است . و در ۱۸۷۲ انگلس در انتی دورینگ
در حالیکه به هر امتیاز کوچکی که دورینگ فیلسوف به ایده‌السم و مذهب
میداد حمله می نمود ، این اعتقاد انقلابی مآبانه دورینگ را که مذهب در جامعه
سوسیالسمتی نقشین خواهد بود را با قاطعیتی نه کمتر محکوم می ساخت .

انگلس میگوید : اعلام چنین جنگی علیه مذهب بهمنیوم " بیشتر از خود بیسمارک
بیسمارک است بودن است " . یعنی بهمنیوم تکرار حماقت مبارزه بیسمارکستنی
علیه روحانیت میباید (" مبارزه برای فرهنگ " ، کولتور کامف معروف ، یعنی
مبارزه‌ای که بیسمارک در ۱۸۷۰ علیه حزب کاتولیک آلمان ، یعنی حزب " میانه " .
بها نمود که آزار سیاسی شیعت کاتولیک را به همراه میباید) . بوسیله این
مبارزه بیسمارک کلریکالیسم^۲ مبارزه کاتولیک را تقویت نمود و کار فرهنگ
واقعی را تخریب کرد . زیرا وی جناحیندیهایی مذهبی را بجای جناحیندیهایی
سیاسی به بدر کشید و بدین ترتیب توجه بحثهایی از طبقه کارگر و دمکراسی
را از وظائف میرم مبارزه طبقاتی و انقلابی به وظائف بسیار سطحی و دروغین بورژوازی^۳
شد کلریکالیسم منحرف ساخت .

انگلس ، دورینگ ماوراء انقلابی را به اینکه وی تکرار مسخره‌نات
بیسمارک را صرفاً به شکلی دیگر پیشنهاد مینمود منتهی میباید . وی اصرار

میورزید که حزب کارگران آن وظائف متشکل نمودن و تعلیم پرولتاریا را جورانه عملی نماید که به از بین رفتن تدریجی مذهب منجر شده و از در افتادن در هر گونه جنگ سیاسی ماجراجویانه علیه مذهب خوداری نماید . این نظریه کاملاً از جانب سوسیال دمکراسی آلمان قبول شده بود که بعنوان مثال خواست آزادی یعمویون^۴ و اجازه ورود آنان به آلمان و پایان بخشیدن به مبارزه علیه هر گونه مذهب خاص بوسیله شیوه‌های پلیسی را طرح مینمود . " مذهب يك امر خصوصی است " ، این نکته معروف در برنامه ارنفورت (۱۸۹۱) این تاکتیکهای سیاسی سوسیال دمکراسی را تأیید نمود . لیکن این تاکتیکها امروزه بصورت عادی در آمده‌اند . و این باعث پیدایش يك تحریف نوین در مارکسیسم - تحریفی در مسیر مخالف در جهت اپورتونیسم - شده است . این نکته برنامه ارنفورت بدین معنی تلقی گردیده است که ما سوسیال دمکراتها - بمنابیه يك حزب - مذهب را برای خودمان بمنابیه يك امر خصوصی مینماییم . بدون در گیری در يك پلیمیک مستقیم علیه این نظریه اپورتونیستی ، انگلس در سالهای ۱۸۹۰ لازم دانست تا با آن نه بصورت پلیمیک بلکه به طریقه‌ای مثبت قاطعانه مقابله نماید ، به عبارت دیگر انگلس بهانه‌ای مادر نمود که در آن وی مراحتاً تأکید نمود که سوسیال دمکراتها مذهب را در ارتباط با دولت بمنابیه يك امر خصوصی مینگردد ، لیکن نه به هیچ وجه در ارتباط با خود، یعنی مارکسیسم یا حزب کارگران .

این است تاریخچه مواضعی که توسط مارکس و انگلس در مورد مذهب مذهب اتخاذ گردیده است . برای آنهائی که روشی سطحی نسبت به مارکسیسم بر میگزینند ، یا کسانی که نمیتوانند با نمیخواهند بیاندیشند ، این تاریخچه توده‌ایست از تضادهای بی مفهوم و تزلزلات در مارکسیسم ، تاریخچه‌ایست آشفته از اتسایسم " پیگیر " ، " امتیاز دادن ما " به مذهب ، تزلزل " غیر اصولی " بین مبارزه انقلابی علیه خدا و يك خواست بزدلانه برای " عزیز کردن خود " نزد کارگران مذهبی - ترس از ترسانیدن آنها و غیره و غیره . نشریات آنارشیستهای قافیه با فمیلویت از اینگونه حملات علیه مارکسیسم .

ولی هر آن کس که قادر است مارکسیسم را جدی بگیرد ، به اصول فلسفی

آن و تجربه سوال دمکراسی بین المللی بیاندهند بسادگی میتواند مشاهده نماید که تاکتیکهای مارکستی در مورد مذهب کاملاً پیگیر بوده و عموماً توسط مارکس و انگلس مورد سنجش قرار گرفته اند، بدیهیست که آنچه را که ناشیان با جاهلین بعنوان تزلزل می بینند چیزی نیست مگر نتیجه گیری مستقیم و اجتناب ناپذیر از متریا لسم دیالکتیک. احتیاط علمی خواهد بود اگر هر آینه فکر شود که «اعتدال» ظاهری مارکسم در رابطه با مذهب میتواند بوسیله ملاحظات با ملاحظ «تاکتیکی» به وسیله خواست «نماندن» کارگران مذهب و غیره توضیح داده شود. بالعکس خط سیاسی مارکسم در مورد این ماله بطور جدا ناپذیری با اصول فلسفی آن در پیوند است.

مارکسم متریا لسم است. و باین مفهوم بطور خنگی نا پذیری با مذهب مخالفت می ورزده همانگونه که متریا لسم انیسکلوپدیستهای^۵ قرن هیجده یا متریا لسم نوهر باخ چنین بود. در این هیچ شکی نمیتواند وجود داشته باشد. لیکن متریا لسم دیالکتیک مارکس و انگلس از انیسکلوپدیستها و نوهر باخ فزاتر می رود، آن فلسفه متریا لیستی را در عرصه تاریخ و در عرصه علم الاجتماع بکار میبرد. ما باید علیه مذهب مبارزه کنیم - این الفبای تمام متریا لسم و با نتیجه مارکسم است. ولی مارکسم متریا لیستی نیست که به الفبا اکتفا مینماید. مارکسم فزاتر می رود. آن چنین بیان مینماید. ما باید قادر باشیم با مذهب مبارزه بکنیم و برای اینکه چنین کاری را انجام دهیم ما باید از دیدگاه متریا لیستی توضیح دهیم که چرا ایمان به مذهب در میان توده ها شایع است.

مبارزه علیه مذهب نباید به موعظه ایدئولوژیک با تجربه‌ی محدود شده با تقلیل یابد. این مبارزه باید با جنبش عملی مشخص طبقه پیوند برقرار نماید هدف آن باید نافی ریشه های اجتماعی مذهب باشد. چرا مذهب در میان اقشار عقب افتاده پرولتاریای شهری - در میان اقشار وسیع نیمه پرولتاری و توده های دهقانی جا افتاده است؟ بخاطر نادانی مردم - بورژوازی مترقی، بورژوازی متریا لیست یا رادیکال چنین جواب میدهد. بنابراین - «مرگ بر مذهب»

« زنده باد اتی ایسم ! » « توزیع نظرات اتی ایستی و طیفه مرکزی ماست ! »
مارکستها میگویند : « خیر این صحت ندارد . چنین درکی بیان محدودیت
های سطحی فرهنگ بورژوازی و محدودیت اهداف آن است . این سطحی است و ریشه های
مذهب را نه به طریق متریالیستی بلکه ایده آلیستی توضیح میدهد . »

در جوامع سرمایه داری مدرن مبنای مذهب پیروز هر چیز اجتماعیست .

ریشه های مذهب معاصر در ستم اجتماعی توده های زحمتکش و در ناتوانی مطلق
ظاهری آنها در مقابل نیروهای نهانی سرمایه داری که هر روز و هر ساعت باعث
مشقات و شکنجه های هزاران بار بدتر از وقایع نادری مانند جنگ و زلزله
و غیره میگردد، نهفته است . « خدا بان را خوف خلق نمود . » نرس از نیروی
نهانی سرمایه نهانی به این خاطر که عمل آن نمیتواند بوسیله توده ها پیسی
پیشی شود ، نیروئی که در هر قدم زندگی کارگر و کاسبکار کوچک را با ورشکستگی
و انهدام « ناگهانی » ، « غیر منتظره » ، « تصادفی » تهدید نموده و بدنبال
خود گدائی ، فقر ، فحشاء و مرگ از گرسنگی میآورد — این است آن ریشه
مذهب معاصر که در وهله اول و پیروز هر چیز یک متریالیست باید در نظر داشته
باشد ، اگر نخواهد که در کودکشان متریالیسم برای همیشه گهر کند .

هیچ مقدار مطلب خواندنی ، هر چقدر روشنگرانه ، نمیتواند مذهب
را از میان مردمی که توسط زحمت شکننده سرمایه داری خورد خورده اند و به استیلا
نیروهای تخریبی نهانی سرمایه داری محکوم خورده اند ، از بین ببرد . تا زمانیکه
این توده ها خودشان تعلیم یابند که علیه واقعیات اجتماعی که از آن ها مذهب
منشأ میشود بصورتی متحد ، با دیسپلین ، با نقشه و بشیوه ای آگاهانه مبارزه
نمایند — تا زمانیکه آنها مبارزه علیه حکومت سرمایه را در تمام اشکال فرا
گیرند .

آیا این بدین مفهوم است که کتابهای آموزشی علیه مذهب منقذ و با زائد
میباشد؟ خیر . اصلاً . این بدین مفهومست که ترویج اتی ایسم بوسیله سوسیال
دمکراسی باید تابع وظیفه پایه ای تر یعنی وظیفه تکامل مبارزه طبقاتی توده های
استثمار خورده علیه استثمارگران شود .

آنهايي كه به ريشه مترياليسم دېالكتيك (يعني فلسفه ماركس و انگلس) رجوع نكرده‌اند ممكن است قادر نباشند اين را درك كنند، با حداقل قادر نباشند آن را در وهله اول درك كنند. چي؟ ترويج ايدئولوژيك و پيخبرد انگسار منفي تابع شوند؟ مبارزه عليه مذهب اين دشمن هزار ساله فرمناك و ترفي تابع مبارزه طبقاتي، تابع مبارزه براي اهداف سياسي و اهداف گزراي اقتصادي - علمي شود؟

اين يكي از اعتراضات عديده امروزيست عليه ماركسيزم كه فقدان كامل درك دېالكتيك ماركسيستي را عيان مي‌سازد. اين تضاد، آنهايي را كه اين اعتراضات را به پيش مي‌كنند، گيج نموده است، تضاد خود زندگيست، يعني تضاد بين دېالكتيكي و نه لفظي و با اختراعي. ترسيم يك خط روشن و تغيير نا پذير ما بين ترويج تئوريكي اتسي ايسم، بين در هم شكستن اعتقادات مذهبي بخشهاي ميني از پرولتاريا و تاثير، تكامل و نتايج عمومي مبارزه طبقاتي اين بخشهاي كارگران استدلال است غير دېالكتيكي كه مرزي متغير و نسبي را به مرزي مطلق تبديل مينمايد. اين در هم دريدن قهري آنچيزيست كه بصورت لايحل در واقعيت ريشه دارد. بعنوان مثال پرولتاريهاي يك بخش معين در يك رشته معين منمعي را ميتوان بين ستهاي پيشرو از سوسال دمكراتهاي نسبتا آگاه (كه منملي است آنها را اتسي ايسم بدانيم) و توده نسبتا غيب مانده كه چون هنوز داراي وابستگيها به ده و دهاقين است هنوز معتقد به خدا بوده، به كليسا ميروند و با حتي مستقيما تحت نفوذ كشي ميباشد، تقسيم نمائيم. فرض كنيم اين سته، آخر اتحاديه كارگران مسيحي را تشكيل ميدهند. بگذار باز هم فرض كنيم كه مبارزه اقتصادي در چنين محلي باعث اعتصاب شده است. يك ماركسيست بايد بهروزي جنبش اعتمايي را بالاخر از هرچيز قرار دهد، بايد بطور فلسفي با انقسام كارگران در اين مبارزه بين مسحيان و اتسي ايسمها مخالفت بممسلك آورد، و بايد قاطعانه عليه چنين تقسيمي مبارزه نمايد.

در چنين شرايطي مرعظه اتسي ايسم هم زائد و هم مضر ميباشد - نه بخاطر اين ملاحظه، كوتاه فكري از رماندن عناصر عقب افتاده و مسا از

ست دادن رای در انتخابات و غیره ، بلکه از نقله نظر بهشرف و واقعی مبارزه طبقاتی که در شرایط جامعه سرمایه داری معاصر کارگران مسیحی را مد بار موثر تر از هرگونه موعظه ، بسوزاند ، اتی ایسم به سوسیال دمکراسی متقاعد مبارزه موعظه اتی ایسم در چنین زمانی و در چنین شرایطی فقط افتادن به دام کلیسا و کنستان است ، کلیسا و کنستانی که هیچ خواسته ای بیش از این ندارند که کارگران شرکت کننده در جنبش اعتصابی بر طبق اعتقادات مذهبیشان تقسیم بندی گردند .

آنا رشیستی که بهر قیمت موعظه جنگ علیه خدا مینماید در واقع به کنستان و بورژوازی کمک میکند (همانگونه که آنا رشیستها در واقع همواره ، چنین میکنند) . يك مارکسیست بایست ماتریالیست ، یعنی دشمن مذهب باشد . لیکن وی باید يك ماتریالیست دیالکتیک باشد ، یعنی کسی که نه بصورت تجربی نه پاشویه های مجرد و ترویج نشود يك عالمی که برای تمام مواقع و اماکن مناسب است ، مبارزه میکند بلکه بطور مشخص و بر مبنای مبارزه طبقاتی که در عمل در جریان است . مبارزه ای که بهتر از هر چیز دیگر به توده ها آموزش میدهد . يك مارکسیست بایست بتواند اوضاع مشخص را به طور کلی مورد سنجش قرار دهد . وی باید همیشه قادر به تشخیص مرز بین آنا رشیسم و اپورتونسم بوده (این مرز نسبی ، متحرک و دائم التعمیر میباشد ، لیکن وجود دارد) ، در انقلابی گری تجربی ، قافیه با فاشانه و در واقع بی نتیجه آنا رشیست و با در حماقت و فرست طلبی غرده بورژوازی و با روشنفکر لیبرالی که از مبارزه علیه مذهب طفره رفته و وظائف خود را فراموش نموده ، خود را با اعتقاد به خدا به سازش رسانده و جهت گیری خود را نه بر مبنای مبارزه طبقاتی بلکه بر پایه حسابگرهای غرد و هست فطرنانه مانند : نرنجاندن ، نرنجاندن و نترسانیدن پایه گذاری نموده و کسی که توسط این قاعده خردمندانه که میگوید : " زندگی کن و بگذار زندگی کنند " و غیره و غیره هدایت میشود ، در غفلتد .

ما بایست تمام مسائل مشخص مربوط به روش سوسیال دمکراتها به مذهب را بر مبنای این طرز تفکر تعیین نمائیم . برای مثال این سؤال همواره پیش میآید که آیا يك کنش واجد شرایط برای عضویت در حزب سوسیال دمکراسی است ؟

معمولا این سوال بدون تامل و سرعت مثبت پاسخ داده شده و تجربه احزاب سوسیال دمکراتیک اروپا به مثابه شاهد مثال ذکر میگردد. لیکن این تجربه نتیجه پیاپی نبوده و نه فقط غربت مارکسیسم در جنبش کارگری، بلکه نتیجه شرایط تاریخی ویژه اروپای غربی نیز بود. فقدان این شرایط در روسیه (ما در پائین راجع به این شرایط بیشتر سخن خواهیم گفت) جواب مثبت غیر مشروط در این مورد را نادرست ننماید. ما نباید یک بار و برای همیشه بگوئیم که تحت هیچ شرایطی کنشگران نمیتوانند به حزب سوسیال دمکراتیک بپیوندند. ولی به همین صورت نیز نباید بطور غیر مشروط جواب متضاد را تأیید نمائیم.

اگر کنشی برای تشریک ضاعی در کارمان به ما رجوع کند — اگر وی صادقانه کار حزبی را انجام داده و یا برنامه حزب مخالفت ننماید — ما میتوانیم وی را بدون مغفول خود بپذیریم، زیرا تضاد ما بین روح و اصول برنامه، ما و اعتقادات مذهبی کنشی در چنین شرایطی میتواند به مثابه وضعیتی که در آن وی در تضاد با خود عمل مینماید که فقط به خود او مربوط است، تلقی گردد. یک حزب سیاسی نمیتواند اعضای خود را مورد آزمایش قرار دهد تا تشخیص دهد که آیا تضادی بین فلسفه آنها و برنامه حزب وجود دارد یا خیر. البته چنین موردی حتی در اروپای غربی استثناء نادری خواهد بود و در روسیه احتمال وقوع آن مشکل است. ولی اگر بعنوان مثال کنشی به حزب سوسیال دمکراتیک پیوست و مهمترین و با تقریباً همه کار خود را ترویج افکار مذهبی کرد آنگاه البته حزب مجبور به اخراج وی میباشد.

ما نه فقط باید تمام آن کارگرانی را که هنوز به خدا معتقدند به حزب سوسیال دمکراتیک براه بدهیم بلکه باید فعالیت خود را برای بسیج آنان در چندین نمائیم. ما مطلقاً مخالف کوچکترین توهین به اعتقادات مذهبی این کارگران هستیم. ما آنان را بسیج میکنیم تا آنها را بر مبنای روح برنامه خود تعلیم دهیم و نه برای اینکه مبارزه فعالی را علیه مذهب به پیش ببریم. ما در درون حزب اجازه آزادی عقاید را میدهیم، لیکن در خارج حدود مشخصی که توسط آزادی گروهی معین میگردد، ما مجبور نیستیم با کسانی که از افکاری

دفاع میکنند که از جانب اکثریت حزب رد شده است در يك تفكيلات حرکت كنم.

مثالی دیگر: آیا این درست است که در تمام شرایط اعضای از حزب سوسیال دمکراتيك که اعلام میدارند "سوسیالسم مذهب من است"، و با از نظر دفاع میکنند که با چنین بیانیهای منطبق است را تنبیه نمائیم؟ خیر! این بدون يك عقب نشینی است از مارکسم (و نتیجتاً از سوسیالسم)، نمیتوان اهمیت يك چنین عقب نشینی و جدیت مشخص آن بمبارتی ممکن است در شرایط گوناگون متفاوت باشد. این يك چیز است اگر مبلغی و یا کسی که برای کارگران سخن میگوید بمنوان مقدمه، مطلب خود بدین نحو محبت کند تا مفهوم خود را قابل فهم بنماید تا اینکه افکار خود را با کلماتی که کارگران عقب افتاده بیشتر بدان آشنائی دارند، بیان نماید. ولی این چیز کاملاً متفاوتی است هنگامیکه يك نویسنده به موعظه "خلق خدا" و یا سوسیالسم "خلق خدا" (با همان روح مثلاً لونا چارسکی و شرکا) دست میبازد. اعلان تنبیه در مورد اول نسبی زدن و یا محدودیتهای نابجا در آزادی يك مبلغ، در آزادی عیوه، تعلیمی و ی میباید، در مورد دوم تنبیه توسط حزب ضروری و اجباری است.

حال بگذارید شرایطی که در غرب باعث پیدایش تفسیر فرصت طلبانه از تئوری "منع يك امر خصوصی است" گردیده است را مورد بررسی قرار دهیم. بدون شك این نتیجه عملکرد آن علل عمومی است که به هدایش ایورتونسم بلور عمومی مانند قربانی کردن منافع اساسی جنبش کارگری برای مزایای لحظه ای منتج گردیده است. حزب پرولتاریا از دولت میخواهد که مذهب به مثابه يك امر خصوصی اعلام گردد، لیکن وی حتی برای لحظه ای به ماله مبارزه علیه اغیون مردم — مبارزه علیه خرافات مذهبی و غیره به مثابه يك امر خصوصی نمیگردد. فرصت طلبان آنچنان این ماله را تحریف کرده اند که به ظاهر چنین نشان نمیدهند که حزب سوسیال دمکراتيك به مذهب به مثابه يك امر خصوصی مینگرد.

جدا از تحریفات ایورتونستی معمول (که فراکسیون دومانی ما ذکر آنها را در سخنرانیهایشان در حین مباحثه در مورد مذهب بلور کلی حذف کردند) شرایط مشخص و تاریخی وجود دارند که امروز، اگر شخص مجاز باشد مفهوم خود

را اینگونه بیان نماید: باعث پیدایش بی تفاوتی قابل توجهی بین سوسیال دمکراتهای اروپا نسبت به مسأله مذ هب شده است. این شرایط دارای ماهیت دوگانه اند. اولاً مبارزه علیه مذ هب وظیفه تاریخی، بورژوازی انقلابی است و در غرب این وظیفه به مقدار زیادی توسط بورژوازی دمکراسی در عصر انقلاب خودش — از جمله آنها علیه فئودالیسم بازمانده از قرون وسطی — عملی گردید (و با در حال عملی شدن بود) — هم در فرانسه و هم در آلمان سنت مبارزه بورژوازی علیه مذ هب وجود دارد. مبارزه ای که مدت ها قبل از بر خاستن سوسیالیسم آغاز گردید (بعنوان مثال انیسلو پدیدتها و فوهرباخ) — در روسیه بخاطر شرایط انقلاب بورژوا دمکراتیک ما، این وظیفه تقریباً بطور کامل بر دوش طبقه کارگر افتاده است. دمکراسی غرقه بورژوائی (مردمی) در این مورد کار زیادی برای ما انجام نداد (آنگونه که کادتها ی باند سیاه نو، با باندهای سیاه کانت و غیره فکر میکنند) — لیکن حتی خیلی کمتر در مقایسه با آن چیزی که در اروپا انجام شد. از طرف دیگر سنن جنگ بورژوائی علیه مذ هب در اروپا باعث پیدایش تحریف بورژوائی مشخص در این مبارزه توسط آنارشیسم، آنارشیسمی که مارکسیستها از مدتی قبل آنرا توضیح داده و آنارشیسمی که علی رغم "خشنی" که بوسیله آن به بورژوازی حمله ور میشود کرا را مواضعی کاملاً پگانه با بورژوازی اتخاذ مینمایند، شده است. آنارشیستها و بلانکیستها در کشورهای لاشن، یوهان مونت و شرکا در آلمان (ضمناً موت هاگرد دورینگ بود) و آنارشیستهای سالی ۸۰ در اتریش، قافیه بافی انقلابی در مبارزه علیه مذ هب را تا به انرا، پیش بردند. جای تمجب نیست که سوسیال دمکراتهای اروپا حتی بعد از آنارشیستها به انحراف میروند. این طبقه ای است و تا درجه ای بخودش، ولی ما سوسیال دمکراتهای روسیه نباید شرایط تاریخی مشخص غرب را از یاد ببریم.

دوماً در اروپا بعد از آنکه انقلابات ملی بورژوائی به پایان رسیده بود بعد از معرفی کما بیش کامل آزادی وجدان، مسأله مبارزه دمکراتیک علیه مذ هب، توسط مبارزه ای که دمکراسی بورژوازی علیه سوسیالیسم تا بدان حد سازمان داد که دول بورژوازی عامدانه کوشش میکردند توجه توده ها را از سوسیالیسم به وسیله

سازماندهی يك "كارزار" ليبرال عليه كلريكاليسم جلب نمايند ، به زور تا به سطح يك ساله تاريخي گذشته به عقب رانده شد . چنين بود خصلت كولتور كامپف در آلمان و مبارزه " بورژوازي جمهوريخواه در فرانسه عليه كلريكاليسم بسي اعتنائی امروزی " به مبارزه عليه مذهب که چنين در ميان سوسيال دمکراتهای غرب گسترش يافته ، پس از مبارزه ضد كلريكاليسم بورژوازي ، که هدف عمده اش انحراف توجه توده های کارگر از سوسياليسم بود ، پديدار گشت . و اين کاملاً قابل درک و مجاز بود زيرا سوسيال دمکراتها مجبور بودند ضد بورژوازي و بيسمارکيتها ضد كلريكاليسم با تاکتيکهای تبعيت مبارزه عليه مذهب از مبارزه برل — سوسياليسم پيروي نمايند .

غرايبت در روسيه کاملاً متفاوتند . پرولتارها رهبر انقلاب بورژوا دمکراتيک ماست . حزب وی بايد در مبارزه عليه هرگونه باز مانده گي قرون وسطائي که شامل مذهب قديمی دولتی نيز ميشود ، بر عليه هرگونه کوشش برای احياي آن و يا برای تامين مبنای ديگری برای آن ، رهبر ايدئولوژيک باشد . بنا بر اين گرچه انگلي سوسيال دمکراسی آلمان را بصورتی ملامت برای اپورتونيستمان در تمويش در اظهار اينکه : منعب امری است خصوصی برای سوسيال دمکراتها و حزب سوسيال دمکرات ، بجای اينکه حزب کارگران خواستار اين اند که دولت مذهب را يك امر خصوصی اعلام نمايد ، مورد انتقاد قرار داد — وی اپورتونيستهاي روسی را که اين تحريفات آلمانها را جعل میکنند مما بار غديتتر مورد انتقاد قرار ميداد .

فراکميون ما بدستی عمل کرد هنگامیکه از ترهيميون دوما اعلام نمود . که مذهب افيمون مردم است ، و بدین وسيله سنتی را بوجود آورد که بايد بايستی برای تمام نطقهای سوسيال دمکراتها در مورد ساله مذهب باشد . آنها آنها مبايستی از اين فراتر ميرفتند و با تشریح بهشتی استدلات اتی اسم خود را توسعه ميدادند ؟ ما فکر میکنيم نه . اين ممکن بود باعث خطر غلبه مبارزه حزب سوسيالی پرولتارها عليه مذهب گردد . اين ممکن بود باعث از بين رفتن خط تمايز مبارزه " سوسياليتها عليه مذهب و مبارزه " بورژواها عليه آن گردد . اولين چیزی که فراکميون سوسيال دمکرات مبايستی در دوماي باند سياه انجام داد

با شرافت عملی گردید . دومین و شاید مهمترین چیزیکه میبایست از نظر سوسیال دمکراتیک صورت میگرفت توضیح رل طبقاتی کلهبا و روحانیون در پختیبانی ازدولت باند سیاه و بورژوازی در مبارزه اشان علیه طبقه کارگر بود . و این نیز با شرافت عملی گردید . البته مطالب بسیار بیشتری میتوانست در این مورد گفته شود و سوسیال دمکراتها در اظهارات آتی خود خواهند دانست چگونه سخنرانی رفیق سورکف را برجسته نمایند ، ولی کماکان سخنرانی وی عالی بود و توزیع آن توسط تمام سازمانهای حزبی و طبقه . مستقیم حزب ما میباشد .

سوما لازم بود معنای حقیقی این فکر که اپورتونیستهای آلمانی طرح میکنند یعنی " مذهب باید يك امر خصوصی اعلام گردد " توضیح داده میشد . متأسفانه رفیق سورکف این را انجام نداد . این بخصوص موجب تأسف بیشتر است زیرا در فعالیت قبلی گروه يك اشتباه در مورد این مساله توسط رفیق بلونسف رخ داده بود که در آن زمان در پروولتری بدان اشاره شد . مباحثه درون گروه نشان میداد که اختلاف در مورد اتی ایهم نسبت به مساله تنسیر صحیح از این خواسته مشهور که مذهب باید يك امر خصوصی تلقی گردد بر نظر گروه سایه افکنده است . ما رفیق سورکف را بقتضائی در مورد این اشتباه مجموعه گروه مقرر نمودیم . بهمنستر اینکه ما صریحا اعتراف میکنیم که در اینجا تمام حزب دچار اشتباه شده است . که این مساله را به اندازه کافی روشن ننموده و به اندازه کافی افکار سوسیال دمکراتها را برای فهم اظهارات انگلس علیه اپورتونیستهای آلمانی آماده ننموده است . بحث درون گروه ثابت مینماید که در حقیقت این بخاطر درک گیج مساله و نه خواستی اعتنائی به آموزشهای مارکس بوده ، و مطمئن هستیم که این اشتباه در اظهارات آ آینده گروه تصحیح خواهد شد .

ما تکرار میکنیم که در مجموع ، سخنرانی رفیق سورکف عالی بوده و باید توسط تمام سازمانها توزیع گردد . در بحث این سخنرانی گروه ثابت نموده است که وظائف سوسیال دمکراتیک خود را با ایمان اجرا مینماید . باید خواست که گزارشات در مورد مباحثات درون گروه بیشتر در مطبوعات حزب درج شود تا گسروه و حزب را به یکدیگر نزدیک تر نموده ، حزب را با کار دشواری که توسط گروه

صورت میپذیرد آشنا نموده و در کار حزب و گروه وحدت ایدئولوژیک ایجاد نماید.

پروالتری شماره ۴۵

۱۳ (۲۱) مه ۱۹۰۹

توضیحات

- ۱ - سنود یا - سنود مقدس : نام عالیتری مرجع کلیسای ارتدکس روسیه آن زمان بود که اعضایش بر مبنی پیشنهاد گرداننده سنود مقدس - وزیر مشول امور کلیسا - توسط تزار منصوب میگرددند - مترجم .
- ۲ - اتی ایسم - مکتب تمام جریانات فکری که منکر وجود خدا هستند .
اتی ایست فردی است متعلق به این مکتب - مترجم .
- ۳ - سیاست پاسداری یا تقویت قدرت هیرارشی مذهبی - مترجم .
- ۴ - یسویون - يك فرقه مذهبی مسیحی - مترجم .
- ۵ - ناشرین انسكلوپدی عظیم فرانسوی که بوسیله دیدرو و دالامبر در ۱۷۵۱ - ۱۷۷۲ / انتشار یافت . این اثر علمی از دیدگاه ماتریالیستی نگاشته شده بود - مترجم .
- ۶ - در آن زمان حزب به اعضا - خود اجازه میداد بر پایه نظرات مشترک بنظر مشروط در درون حزب فراکسیون تشکیل دهند .

بها: ۲۰۰ ریال